


بازدید شد
۱۳۸۲

۹۱.۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		
کتاب: نهج المجتهدین		
مؤلف:	محمدابراهیم حسینی	شماره ثبت کتاب:
مترجم:		۹۰۸۷۹
شماره قفسه:	۶۹۸۹	
۱۳۸۷/۱۰/۲۱		

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42

1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23

۱۳۸۲/۱۰/۲۱

بازدید شد
۱۳۸۲

۹۱۰۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۰۸۷۹

کتاب: نهج المبتدین

مؤلف: محمد ابراهیم حسینی

مترجم:

شماره قفسه: ۹۹۸۵

۹۰۸۷۹

۱۳۸۷/۱۰/۲۱

59190

9.159



بسم الله الرحمن الرحيم

محتاج ادویه شفا حد مستحب الاسباب است که علامات مختصره از معرفت هوشیافتن
محتاجان اثره انعام اوست و قانون اعذبه معالجات اسقام شکر حکمی است که تعبیر است
موجز بهر من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین وحتی بما لم یزل من القرآن
طریقه مستقیمه در معین شیخ وقلیل طریقی است که ازینا و غیره ان از کرام او ای یاد
نویز در روی اهل صفای طریقی دل آید و با وفا بما معصم ما در این امر راه
رسولت شفا و جاری خیر و ندادی ارم قلوب نعمت کاملیت که صفات صافی
با شرافت و نجاهت و کبریا و معون مقاصد سوء الخراجان صاحبان امرین بادیه صلا
در و د نامد و در علم بحرم ابراهیم است که در مطب و الخزانة و الخزانة و الخزانة
در د غنیه اهل بصیرت را کشف و ان شریح مغز و انت علامت اوقاص و حیات از ضبط
مرکبات اسم از عجز و است بید علل هر شقیق اوست شفا و مرض هر حکیم و سرالطفا او
حضور ماکلین هدایت صافی شیعیان قیامت و مفتح سد مجاری کلشن امامت و سکون
عطش شیعیان و در و د و تیرج عیان عاربان خلافت امیری که متابعت و هایت
عبادت و خالفین بران کلشن خطا عانی فایز ادوای الکفر و مسدود ارباب الطلوع و کس
اعناق القجر و عرق قلوب الفسقه و کافری ارمغه المناطفین امام العالمین و عیسای
الانفسین علی بن ابی طالب علیه و علی و زاده المعصومین اما بعد برار باب فطنت
پیش نه غانده که چون فقیر حقیر بر اهل علم نشینی را در حین معالجه مرض مرکبات مناسب
بواسطه

بواسطه فطنت بصاعت در ذکر نمود و استخراج انت از قرآن با دیات متعبر صغیر و در خاطرو است که مرکبات
در ترتیب امراض مرکب مشهور و عجب غایب تا در ملاحظه هر مرض مناسب ان نظر اید لهذا کتاب
این کتاب مشغول کشت و جوت وقت و کیفیت استعجال و علامات امراض و اشعار و اعمال
منضم گردانید **محتاج المبتدئ** مسمی ساخت احسنها نه من و بعد الخلل علی من نظر فیه و این
کتاب را بر چهل و دو باب و حاشیه مشتمل ساخت باب ۱ در هرست ادویه که در ابواب
امراض مشرقی ذکر شده و در مقام بطریق حروف البعد ذکر میشود باب ۲ در ذکر ادویه
که در حیات کجایید باب ۳ در ذکر ادویه لثیر باب ۴ در ذکر ادویه مانجریا
باب ۵ در ذکر ادویه دیوانیکه باب ۶ در ذکر ادویه فساد ذکر باب ۷ در ذکر
ادویه که در هسبات و در اسر و سدر کجایید باب ۸ در ذکر ادویه که در کایس
و در صرع کجایید باب ۹ در ذکر ادویه که در سکنه کجایید باب ۱۰ در ذکر
ادویه که در نفوق کجایید باب ۱۱ در ذکر ادویه که در جدر کجایید باب ۱۲
در ذکر ادویه که در نالج کجایید باب ۱۳ در ذکر ادویه که در شخیج کجایید باب ۱۴
در ذکر ادویه که در عرق کجایید باب ۱۵ در ذکر ادویه که در انواع صلیج کجایید
باب ۱۶ در ذکر ادویه که در امراض عین کجایید باب ۱۷ در ذکر ادویه که در
امراض ذن کجایید باب ۱۸ در ذکر ادویه که در امراض انف کجایید باب ۱۹
در ذکر ادویه که در امراض حلق و مجمر و ذیجه و خضاب کجایید و دندان و دمن
کجایید باب ۲۰ در ذکر ادویه که در امراض جن و مجمر و ذیجه و خضاب کجایید
باب ۲۱ در ذکر ادویه که در علاج ربو و ضیق النفس و سعال و نفث الدم و ذات
الریه و سل و ذات الجنب کجایید باب ۲۲ در ذکر ادویه که در علاج امراض ندی
کجایید باب ۲۳ در ذکر ادویه که در امراض مری و معده کجایید باب ۲۴ در ذکر ادویه
که در امراض کبد کجایید باب ۲۵ در ذکر ادویه که در امراض طحال کجایید باب ۲۶
در ذکر ادویه که در امراض بزرگان کجایید باب ۲۷ در ذکر ادویه که در امراض استسقا

قلب کجایید باب ۲۸
در ذکر ادویه که در
علاج امراض

سقوط الذرب در اسهال معدی سقوط طبعی دیگر بد و خفیه در زهر جبر سقوط جمیع سقوط
کافج در قرح کلبه سقوط ماسک البول در تقطیر البول سقوط کربا در سلس البول سقوط
سویجان در زهر **حرف العین** زهر قوی العین بد و خفیه در ضعف جبر عینه سقوط
دیگر در سقوط استباه **حرف الف** قلوبیای فارسی در وی انسان فلا فی در سوسو لایح
بار معدی فقیه در اسهال معدی طویلیای روحی در ضعف معدی **حرف الف** کاف
قرص طبائیر مسل در جمیع طایف مطلق قرص بخت لایح قرص طبائیر ملین بد و خفیه
قرص کل بد و خفیه قرص غاف قرص عاف قرص قرص زهر شک بد و خفیه در عین غی
خالص قرص طبائیر مسکن عطش قرص طبائیر قافیه در هر قوه قرص کل دیگر بد و خفیه
در سلس العین قرص کل دیگر بد و خفیه محمد زکریا قرص کل دیگر قرص کل دیگر بد و خفیه
قرص کل دیگر بد و خفیه ثابت این قرص در جمیع باقی دایره قرص غاف بد و خفیه در جمیع
قرص کاف در بد و خفیه قرص طبائیر سوطان قرص خفاش در جمیع قوه قرص طبائیر مسکن
خون و صفرا در جری قرص فیثا در قرص فاد فون در کله لب قرص زعفران قرص زعفران
در زهر قرص کربا در سوسو و سلس کلبه قرص کربا دیگر قرص کل در سلس کلبه قرص
طین بد و خفیه قرص زهر قرص زهر قرص زهر در هر قوه قرص کل دیگر در زهر
معدی قرص سلس در زهر مصلب معدی قرص زهر شک قرص کافور قرص طبائیر
در سوسو مزاج بار کبد قرص شک در سلس کبد قرص زهر شک و خفیه قرص غاف
در زهر مصلب کبد قرص خفاش قرص غاف قرص زهر قرص زهر در هر قوه قرص زهر زهر
طال قرص زهر زهر در سلس قان سدی قرص زهر شک دیگر بد و خفیه قرص زهر زهر
دیگر در سلس قان قرص طبائیر قافیه در سلس ماری قرص کلبه در سلس معدی
زهر زهر دیگر بد و خفیه در سلس اموا قرص کربا دیگر بد و خفیه در سلس قرص زهر زهر
در ضعف کلبه قرص کافج بد و خفیه قرص خفاش قرص کربا در قرح کلبه قرص طبائیر
دیگر

دیگر قرص کلبه دیگر در سلس کلبه دیگر در سلس البول قرص کربا دیگر در سلس البول قرص
در جبر قرص حوالا در زهر در قرح **حرف الراء** قرص غی به قرص افستین
در جمیع زهر غی ملکی غرق در هر قوه قرص کلبه در جبر قرص زهر زهر قرص زهر زهر
استقبل در سلس قرص سلس قرص سوسو قرص سوسو قرص سوسو قرص سوسو قرص سوسو
قرص سوسو قرص سوسو قرص سوسو قرص سوسو قرص سوسو قرص سوسو قرص سوسو
و جمیع اذن قرص با یون قرص زهر زهر قرص زهر زهر قرص زهر زهر قرص زهر زهر
معدی سوسو قرص سوسو قرص سوسو قرص سوسو قرص سوسو قرص سوسو قرص سوسو
عقرب در سلس کلبه قرص مقل در سلس کلبه قرص مقل در سلس کلبه قرص مقل در سلس کلبه
اهل در جمیع طایف سلس در زهر **حرف الشین** قرص افستین بد و خفیه در سلس غی
خالص شربت صدک در هر قوه شربت زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر
لیوس شربت کلبه در جبر شربت خفاش در جبر شربت شربت شربت شربت شربت شربت
صداع شربت زهر بد و خفیه در سلس زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر
شیاف طریحا طریحا در سلس شربت زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر
اصفر شربت زهر شربت زهر شربت زهر شربت زهر شربت زهر شربت زهر شربت زهر
خالص شربت زهر در سلس شربت زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر
ابادیه شربت زهر شربت زهر شربت زهر شربت زهر شربت زهر شربت زهر شربت زهر
شربت زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر
شربت صدک شربت مسکن عطش شربت فواکه شربت زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر
شربت سلس شربت سلس شربت زهر شربت زهر شربت زهر شربت زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر
بارزه معدی شربت زهر در ضعف شربت زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر
شربت اسهال شربت زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر
در ضعف شربت زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر شربت زهر زهر

و ماغی شربت بجز در قوت شربت شبت در عسل ابول شربت الجیره متعین شربت کدر در مویات
حرف التاء تریاق بزرگ در سبات تریاق از بعد تریاق غایبه در صرع تریاق از
 در امراض انت تریاق الذرب در اسهال معدی تریاق الکلیه در قروح کلیه تریاق
 الطین در علاج مطلق صوم تریاق الاخون در علاج اخون خورده تریاق العقر
 و تریاق الحار در علاج عرق کینه تریاق عسکری و تریاق الوبالات در
 کزبک تریاق الاغاصی در علاج شتم افی **حرف الخاء** خندرقی در سوء المزاج
 با زکد **حرف الذال** در ریه صفر در ریه و شیع در ریه ککایا بد و لخته در ریه
 بخانیم در ریه صفر در ریه صفر کبیر در ریه صفر در ریه و ریح در ریه مرادی در ریه
 در ریه مشکین در ریه لخته در ریه مرادی در ریه و ریح در ریه مرادی در ریه
 بر بیل تفصیل که در هر مرض لخته ذکر خواهد شد **باب دوم** در تریاق و ریه که در حیات
 بکار می آید **صفت** ماء اللحم که در عیون استقرانی بکار آید کشت پست مانع و سفند
 نازک کشته را از چربی پاک کنند و نازک کوفه نیم برشته کنند و در ویل سکی کوفه
 کلاب با آب سیب ترش یا آب به ترش بران باشند و عصا بر سر آن خند و چند
 بگذرانند که کشت کم شود و آب از خود بیندازند بر آن آب را بکف از وی بزنند
 تا غفلت از کشت کوفت شود بر جمله آب کشت در ویل کنند و قوری
 کشت بر آب کدوی تر و نازک غلیظ داخل کنند و چند صوبشی بدهند تلخه تر
 پس اگر استقران از و استقران باشد و طبع نرم باشد قدری صمغ عرب و نشاسته
 بریان و طباشیر پیوده اضافه کنند و اگر قوت بسیار ضعیف باشد نفوس آب
 موی قدری شراب ریخاف بکنند **صفت** مرقعی که در عیون که بسبب ناکواری
 طعام است و علامت آن تبخیر باشد و تن آن و عدم موی در بول است بعد از نرم و استقران
 بکار آید آب به ترش قاضی آب سیب ترش قاضی با روغن کل باقی ملائم انقدر بچونند
 که روغن بجای بیستیم یا سه دان چرب کوفه بچسارند و کرم کوفه نرم معده خند **صفت**

صفت ماء اللحم که
 در عیون استقرانی

عیون بخنی

ضارعا

نمادی که صاحب عیون مذکور اگر عارض آن باشد غذا از نیکو طبع بکار آید صندل صمغ
 کل سرخ اقاقیا سکه مالک عصا زعفران انیسون صمغ مراد و شمشیر **صفت** روغن افستین
 که در ریه علت بعد از آنرا استادن اسهال بکار آید و معده و جگر و جمیع اعضا را قوت
 دهد افستین روغن بار و روغن سرت در قویا کنند و در ویل بر آب خند و بچون باشند
 تا روغن قوت افستین بیکدیگر پیوسته بماند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
صفت روغن مصطکی و روغن نارسین که در ریه بکار آید در علاج معده مذکور
 می شود **صفت** حب افلاویه که در ریه بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 طعمهای غلیظ بوسید بکار آید و با دها ترش کند و قویا بکشد و بکشد و بکشد
 زنجبیل مصطکی تا رسته مساوی کوفته بچند از صمغ ده درم بکشد و ده درم سقویا
 و ده درم شکر طبرزد با یکدیگر کثیر در آب پورنه حل کرده بپوشند و بعد از بخور
 حب کنند و اگر آب پورنه حاضر نباشد بکلاب یا آب انار شربن بپوشند هر که یکب
 بخورند بکثیر لاجات کند و طعام بکوارد و با دها بکشد **صفت** صمغ مراد و شمشیر
 که در ریه بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 و با دها ترش مساوی کوفته بچند از کله ده درم سقویا ده درم با سکر بقول آور
 بپوشند شربتی از یکدیگر تاد و درم **صفت** حب بنفشه که در ریه بکشد و بکشد
 طبع بکار آید بنفشه بکشتال سقویا یا سیدانک تا یکدانک **صفت** حب سول که بکشد
 حرارت نیک بکشد کثیر غشاک کل سرخ طبلش حرارت و دانک تا یکدیگر کافور آن بکشد
 تا طبع سقویا از غشاک دانک تا یکدیگر کافور آن بکشد و این حب بکشد و این حب بکشد
 که حرارت بروی غالب باشد خناب **صفت** مرقعی مارد که در ریه بکشد و بکشد
 نرم کد شیر غشت یا ترنجبین هر کدام که حاضر باشد ده درم آب سیب آب به
 حرارت ده درم آب کاشنی و ده درم شیر غشت مل در آنها کنند و با قوی ملائم مقام آورند
 و یکدیگر سقویا و یکدانک کافور بعد از آنش فرو کوفتن داخل کنند جمله شربت با

مقل یکدان حب سارنجی در کوزه که در آنجا و در هر شب دوزیم می دهند مصطفی علیه السلام
در پودنی عصا عافت عصا انستین کل سرخ از هر یک یکدوم از عرقان نیم دوزیم با آب کاشی
سرسشته حب کتد و در بعضی نسخه عوض هلیله نریز صبر سق طری می کنند و آن عصا را
عافت و انستین داند کنند **صفت قرص کل** که در آنجا و در هر شب دوزیم می دهند مصطفی علیه السلام
هر یک چهار دوزیم قرص کتد سه دوزیم سبیل انستین مروی طباشیر هر یک دوزیم شربتی
دوزیم **صفت قرص کل** که در زمان که آثار حرارت زیاده باشد کاراید کل سرخ
شش دوزیم تخم خاویص عرق هر یک چهار دوزیم فاشه نریز شک می با عصا ان طباشیر
تخم خرفه هر یک دوزیم کتد از عرقان سبیل پودنی هر یک یکدوم کا فور یکدان کتد شربتی
دوزیم **صفت قرص کل** که در این قسم تمام آنهایی که با سرفه و اسهال ان کاراید سبیل
ز عرقان هر یک سه دوزیم عصا و در شربت دوزیم در پودنی تخم کل سرخ کل مصطفی
سفید میخ عربی بر آن کربا هر یک دوزیم مغز تخم خرفه بریان شش دوزیم کل امین هفتد
شربتی دوزیم و نیم **صفت عصا دی** که تقریب م معدله کند در بختای بلخی و علا متل
شد و از آن بلخی و علا متل است اما قله اشک و عدم غظم بنس و تریل بن و حله
سه دوزیم آون دوزیم کل سرخ قصب اندریه هر یک دوزیم سر عرقان یکدوم کوفته هفتد
مرویش و همام سرشته جدا کنند **صفت مصطفی** که در بختای بلخی طبع مرم کند و معدله را
دهد و چون یک هفته گذشته باشد اگر علائق نفع ظاهر شده باشد توان داد و در یک
نیمیل هر یک ده دوزیم شکر طبرزدوزین کل هر شب یکمقال بدهند و در صبح یکمقال کل
قند با آوقه مناسبه بدهند **صفت شربت** که در بختای بلخی زمان که در بخت قوی باشد
یکمقال صفت نفعه نیمیل کل سرخ پودنه کثیر تر خشک هر یک سه دوزیم مرویشی از دانه
عذر یکدوم در وقت دوزیم آب بنهند تا آنکه تمام صاف کنند و پیش از وقت نوبه یکساعت
مقدار می دوزیم خورید که کوزه **صفت شربت نریز** که هفتی نفع دهد در بختی از دانه
پودنه عافت و نیم کوفته هر یک دوزیم مرویشی از دانه می دوزیم چون شربت صفت بنهند

صفت صبی

صفت صبی که بعد از آنجا که برانید نریز غار بقیه هر یک چهار دانه حب انستین
یکدوم از اراج فیض یکدوم از کل فلفل و دو دانگ مقل و آنکی جمله داف کرم سرشته حب سارنجی
صفت صبی دیگر که بعد از آنجا که برانید نریز غار بقیه هر یک یکدوم از کل فلفل
و دو دانگ انستین تخم کرم هر یک یکدان کتد باب کرم سرشته حب سارنجی **صفت ماء**
الاصول که بعد از آنجا که برانید نریز غار بقیه هر یک کرم سرشته حب سارنجی و در میان
انستین هر یک یکدوم مصطفی تخم کرم هر یک دوزیم حله در یک بنزد نایبیه آید
بر صاف کنند و هر یک مدله هر یک دوزیم کرم کوزه ده دوزیم کل فلفل مروی حله غوره صاف کنند
و هر یک مدله هر یک دوزیم کرم کوزه ده دوزیم کل فلفل مروی حله غوره **صفت صبی**
که بین زمانه باغ با کتد بخانه همدین کربا اراج فیض نیم دوزیم کرم کوزه
تخم فلفل یکدان کتد غار بقیه نیم دوزیم عصا انستین یکدان کتد نیم مصطفی یکدان
کوفته یکساعت صبی سرشته خورید **صفت تراباق فاروقی و مغز و طری**
که در سیات و تریاق اربعه که در صبح مذکور خواهد شد درین باب بنویسد و در
زمان که ماده بسیار غلیظ باشد و فصل تابستان و سن جوان نباشد احتیاج بد
یت **صفت ماء الاصول** دیگر که در بختی که برانید نریز غار بقیه هر یک
ده دوزیم انستین تخم کرم هر یک دوزیم عافت انستین شکاری با و آورده آن
چهار دوزیم فلفل مروی دوزیم و نیم آب بنهند تا نصف آید هر صبح می دوزیم با
دوم کل فلفل خورید و اگر سه دوزیم مصطفی و درین ماء الاصول نریز کتد فلفل است **صفت**
ماء الاصول که در زمان که فلفل و صقل داخل باشد بد صند تخم از دانه حبک هر یک
ده دوزیم حله در هفتد دوزیم انستین سه دوزیم مصطفی دوزیم عافت انستین هر یک
هفتد دوزیم حله نریز ده دوزیم حله سیاه هفتد دوزیم با و آورده دوزیم حله
چهار دوزیم مرویشی از دانه بیست دوزیم علی ازیم بنهند **صفت صبی** که در بختی
زمانه که صقل باشد کربا برانید شکاری با و آورده انستین هر یک دوزیم مرویش

افزودنه درم هلیله نمرده درم چنانکه مرست بنهند **صفت** **حی** که درین باب
 کجا آید مصطکی بکد آنک عصاره افشین بکد آنک و نیم تخم منقل بکد آنک اما سرخ
 فقیه نیم درم غار بقرن نیم درم سلکین منقل سرشته حب سازند جمله بکشت با
صفت **حی** که در تلخ و معده دایک کند اما سرخ فقیه هشت درم هلیله سیاه نیم
 کل سرخ عصاره غافق هر یک چهار درم تلخ فقیه سه درم شکای باد آورده در
 چهار درم انیسون سه درم تربید ده درم مقل سه درم ادویه دگفته مقل
 کوفرس جلعونه و سرشته حب سازند شربتی بکند نیم تا دو درم **صفت** **حی**
کل بنجده محمدی که کل سرخ ده درم عصاره غافق شش درم عصاره
 سه درم مصطکی بکند درم سنبلی الطیب اسارون عود خام فجاج او در هر
 بکند نیم شربتی سه درم اما الاصول **صفت** **حی** **کل** که در بعلت زهانی که ماده
 بی تخلیط باشد و مزه زده باشد کجا آید انیسون تخم کرفس مرزیا نه هر یک سه
 پوزنه خشک قاقله جو نری هر یک دو درم عصاره غافق عصاره افشین فجاج
 او در هر بویید فطر اسانوی مصطکی زعفران سیلجه سنبلی کل سرخ هر یک بکند درم
 چهار دانگ اما الاصول **صفت** **دوان** که در بعلت زهانی که پشت چشم وری
 بنج شده باشد کجا آید انیسون نیم درم مغز بادام تلخ چهار درم فجاج او در سه درم
 مفسل نیم درم تربید شش درم زعفران سه درم اما سرخ فقیه هشت درم عصاره
 سه درم نیم تخم بادام تخم کرفس هر یک سه درم پوزنه خشک چهار درم کل سرخ شش
 سنبلی شش درم جمله را آب عنب الثعلب سرشته قرص سازند هر یک دو درم نیم تخم
 کرفس اما الاصول بنج نری **صفت** **حی** **کل** که در بعلت زهانی که در بطن
 با تلخ اطراف باشد کجا آید انیسون جو نری سادج هندی اسارون افشین سنبلی
 مغز بادام تلخ هر یک سه درم تخم کرفس بکند نیم کوفته باب کرفس سرشته قرص سازند
 و باب مرزیا نه و سنجین بدهند **صفت** **حی** **کل** بنجده ثابت از قرص نیم کل سرخ ده درم
 سنبلی

مصقل از زبانه تخم کرفس نیم کاسنی عصاره غافق و افشین هر یک بکند نیم طباشر نیم درم
 شربتی با دانه زبانه و کلند دو درم **صفت** **حی** **کل** که در بطن افشین که عادات انجیر
 عادات حی بنی نایبه است بادام تب و عدم نافه و عرق بعد از انجیر ماده مرهانی که باقی
 باشد و صلیق باشد و تب الیم باشد کجا آید استغراق بلغم جویا که در وی هم منقل باشد
 و او را بر جوی کند اما الاصول و قرص غافق و قرص افشین **صفت** **قرص** **حی** غافق سی
 کل سرخ شصت درم طباشر جوی نیم شربتی دو درم **صفت** **قرص** **حی** بنجده و بکر عصاره
 غافق شش درم کل سرخ طباشر هر یک دو درم نیم تخمین ده درم شربتی بکند اما **صفت** **قرص**
انسان اسارون افشین انیسون تخم کرفس مغز بادام تلخ شکای باد آورده عصاره غافق
 مصطکی سنبلی هر یک دو درم شربتی بکند اما کلند با سنجین ساده **صفت** **قرص** **کل**
 که در بطن باب کجا آید کل سرخ شش درم اصل السیر سنبلی هر یک چهار درم مصطکی کجا آید نیم
 شربتی بکند اما **صفت** **حی** که در بطن کرم و ظاهر برده باشد که بناری آنرا
 انصاف از کوبید و بالعکس که بناری لقیق را کوبید بعد از انجیر کجا آید صبر سقور می
 دوازده درم هلیله نمرده چهار درم مصطکی سه درم کل سرخ انیسون زعفران هر یک
 بکند درم کبر مقل هر یک بکند درم شربتی دو درم **تفصیل** **حی** که در بطن عادت کجا آید
 صبر چهار دانگ کاشنی جوی نیم صبر الیم ساید و در آب کاشنی جوی کد و کاشنی
 بنجده نیم تخم نری جمله بکشت باشد و او را کد در با سرخ فقیه کند و او را باشد **صفت**
حی **کل** که در بطن زبانه نیم درم در و مناب بنی نری ناضف بماند پس صاف کند
 و دو درم اما سرخ فقیه در وی جوی کند و در پیشته کند و در صحنی کرم خند سه درم
 پس وی درم از آن نیم کرم غریز بد معده را از خلط زنج بکشد و صلیق جویا شربتی
 کند **صفت** **حی** که در بطن عادت کجا آید کل سرخ منتر و جی افجاج دو درم در و مناب
 بنی نری ناضف بماند و در و مناب و در و مناب شکر و خلط نریه بقیام او کند **صفت** **مصطکی**
 که در بطن حلقه بعد از انجیر نام میدهند تربید بکند درم غار بقرن چهار دانگ صبر نیم درم

حی شفته

حی انصاف از

دفع کم کنند و این درم نان مزایه کت با دفع بی درم اول رسید و آن بدو درم با آنرا آید و اگر
 خواهند که از این دفع زیاده خودند نان نیم درم بیفزایند و نیم درم کم کنند و بعضی گفته اند
 که از دو درم آغاز باید کرد و نان از یک کفاله و هر روز سه درم دفع باید افزود تا جایی
 رسید و ناخشب باید دفع زیاده کنند و اگر عذقه شود که سبب دفع می باشد
 قند کنند دفع با قدر طایفه دهند **دفع قمر طایفه** که درین حال کار آید طایفه چنان
 درم کل سیخ شش درم مغز نیم خیار و چهار بار از یک مغز نیم کرد و مغز نیم خرقه هریک
 سه درم کل ابروی که با هریک سه درم کوفته با آب باران یا آب انار یا آب سیب سرشته در
 سازند **دفع قمر طایفه** در وقت تدبیر است که طایفه دفع قمر کافر باشد و شش
 یا آب انار یا آب هند یا آب کدو یا آب چنار یا جلاب و وقت آفتاب بر آمدن
 کشاکش سر طایفه خورد با آب انار یا جلاب و بعد از آن بخارها را شربت عاب باشد
 شش اش با آب در این بخورند و وقت خواب با آب انار یا جلاب بخورند با شش نیم خرقه
 و شکر و روغن بادام و اگر معدله ضعیف باشد بخور آب انار یا جلاب یا شش نیم خرقه
دفع انکاب سلطان که در آب روان ببرد باشد بکشد و ساقها و پاها را از
 بپزند و جگر و کله را بپزند و سر را بکشد و بپزند و سر طایفه را
 که مانده باشد و نشان آن است که سوزن بدن فرو برند اگر سر طایفه مثل شیران
 وی جدا شود نشانه آن است که سر طایفه را بپزند و سر طایفه را بپزند و سر طایفه را
 بپزند با روغن بادام و بپزند و با روغن بادام با روغن کدو بپزند **دفع**
قمر طایفه مغز نیم خرقه مغز نیم کرد و مغز نیم خیار و چهار بار از یک مغز نیم کرد و هریک
 درم کل سیخ شش درم مغز نیم خیار و چهار بار از یک مغز نیم کرد و هریک
 طایفه هریک سه درم نیم کاه بکند درم کاه نیم درم بلعاب شکر سرشته در
 شربتی و دو درم **دفع قمر طایفه** که در این حال کار آید طایفه چنان

نیم کاه بکند درم کاه نیم درم بلعاب شکر سرشته در
 سه درم نیم کاه بکند درم کاه نیم درم بلعاب شکر سرشته در
 طایفه کل سیخ هریک نیم درم مغز نیم خرقه مغز نیم خیار و چهار بار از یک مغز نیم کرد و شربتی
 هریک سه درم نیم کاه بکند درم کاه نیم درم بلعاب شکر سرشته در
 هریک بکند درم مغز نیم خیار و چهار بار از یک مغز نیم کرد و هریک
 و نیم با آب انار یا آب هند یا آب کدو یا آب چنار یا جلاب و وقت آفتاب بر آمدن
 کشاکش سر طایفه خورد با آب انار یا جلاب و بعد از آن بخارها را شربت عاب باشد
 شش اش با آب در این بخورند و وقت خواب با آب انار یا جلاب بخورند با شش نیم خرقه
 و شکر و روغن بادام و اگر معدله ضعیف باشد بخور آب انار یا جلاب یا شش نیم خرقه
دفع انکاب سلطان که در آب روان ببرد باشد بکشد و ساقها و پاها را از
 بپزند و جگر و کله را بپزند و سر را بکشد و بپزند و سر طایفه را
 که مانده باشد و نشان آن است که سوزن بدن فرو برند اگر سر طایفه مثل شیران
 وی جدا شود نشانه آن است که سر طایفه را بپزند و سر طایفه را بپزند و سر طایفه را
 بپزند با روغن بادام و بپزند و با روغن بادام با روغن کدو بپزند **دفع**
قمر طایفه مغز نیم خرقه مغز نیم کرد و مغز نیم خیار و چهار بار از یک مغز نیم کرد و هریک
 درم کل سیخ شش درم مغز نیم خیار و چهار بار از یک مغز نیم کرد و هریک
 طایفه هریک سه درم نیم کاه بکند درم کاه نیم درم بلعاب شکر سرشته در
 شربتی و دو درم **دفع قمر طایفه** که در این حال کار آید طایفه چنان

[illegible]

این پنج عریانیت و شش استی که در خرقه فشارند که برکت بسیارند
 آب بر آن مرد جو فشارند از عریان ده استی که در خشت سبزه فرشتان عصاره فرشتان
 خشتان عصاره آینه در شش کاشی که کاشی که در عریانیت و شش هم آب سرکه و در ^{فشارند}
 شش استی و نیم اوقیه خشت را گرفته چخته نگاه دارند و کفاجیم بیا میرند و چکان عصاره
 سرخ و درین کشتن و سه نه ساق و سه من کمره نه در این آینه کنند و با خشت ملائم
 چوشانند تا نصف آید پس نیم گرم که شد بدست بیا فند و فشارند و صاف کنند و در
 حله آینه نگاه دارند پس در هر سبید درم یکمقال کافور بر آبی سوده یا اوقیه
 گرفته بیا میرند و در این قرار که کنند و این شل آب چخته بر سر آن کنند و بچینانند
 تا آینه شود و در قرابه قانع کنند و نگاه دارند شش از پنج درم تانه درم ^{چون}
 این پنج شش است آن بسیار ترش و خن اهد بود و بخیل که معده و امعاء النوع و صبح
 کند و شاید که بسبب آب تر عصاره فرشتان که در آینه شهاب حکم کرده است صبح
 عرب سوده با آینه بیا میرند و پنج من شکر طبرزد اصافه کرده تقویم آرند و بعد از آن
 صندل برشته صد درم طیاره و سه سیر صندل سوده یا کافور و دیگر اوقیه بر
 شل آب آفکند و خوب بند بر دم زنند تا آینه شود و نگاه دارند بهتر باشد **صفت**
سوف که عریان و اسحال معروزی با شزاره و حرارت کند و فرزنداند
 برکت کل سرخ خشت ده درم طیاره بیت درم ساق نیم عصاره عیس کل سرخ فرشتان
 متقی یا عصاره از غرق نیم خرقه نیم کافور و ست خشتان سفید درم نیم درم صندل
 دو درم و نیم کافور یک درم و نیم ملائم این سوف سه درم در سنجین با در آب
 کبر یا در شل آب غریز یا در شل آب جو یا در شل آب انار یا شل آب مر یا سرخ **صفت**
فرمان که درین باب کل را یک کس طیاره سفید درم ده درم صندل سفید
 سه درم کافور یک درم گرفته چخته بلعاب سکی مرشته فزس باید هر یک سه درم
 صبح بکفری یا کافور شقای مد کافور زنند و نیمه صندل و سه درم قبل از آب و عدل است

تدبیری که در زمان طاعون
علامات جدی و قوی
بکار آید

آنکه استخوانها پدید آید **صفت تدبیری** که در ظهور علامت جدی و قوی و عصبه بکار آید اگر زیادتی
خون ظاهر باشد قصد کنند و مقدار وی و اقوی بکیرین از اسبق و تنگی حرارت
باب سر در رعایت سر می از ملکی که در غده از امری باشد بکنند و هرگاه حرارت زیاده
آید سر در دهند و اگر بوی خورین آید بکم پر شود و بکیرین آید و اگر عرق
و در لفظ هرگز باید داشت که منقبتاب سر در بید آمد با سر بکنند مشغول
و اگر حرارت زیاده شود قهر کاخوز در دهند اگر باین تدبیر حرارت و تب در اشتداد
باشد واری دهند طبیعت در سر و **صفت تدبیری** و این قویاید که هرگاه طاعون سر در
و جاسر از پوشیده دارند و جرحه حرقه آب سر در دهند تا عرق کند **صفت تدبیری**
و یکی آب کم در زیر پلکان آن دهند و اطراف آنرا بپوشند تا بشیر نرم و مسام گشاده
و اگر بسبب حرارت آب ضعف و غشی بود سر در سکن را خنک کنند و کاخوز و صندل بپاشند
و اگر حرارت و تب قوی باشد و هوش سکن با ستغریهای بارید کاخوز و کلایه
صندل سازند و هرگاه ساره غلیظ باشد تدبیر دیگر عمل کنند **صفت تدبیری** که معین
بروز نماید غلیظ از رخ باشد که مضمحل بود در سر و سرخ صفتم کثیرا سه درم در نیم
مزاج بپزند تا نصف بماند چسبانی غوره خورند **صفت تدبیری** دیگر بپزند
صفت عدد در سر و سرخ سه درم لک مضمحل سه درم کثیرا نیم از زبانه هر یک دو درم
در یکین آب بپزند تا نصف بماند و در دهند **صفت تدبیری** و اگر بپزند در سر
منقی بپزد دانه در یکین نیم بپزند تا نصف شود در شبانه روزی مقدار سه استاس
در دهند و اگر این شربت باشد نیم از زبانه یا شیر قلم که سر در دهند خورند باشد **صفت**
دیگر که در هر وقت توان داد و در کل سرخ چهار درم در سر و سرخ صفتم نیم از زبانه
در یکین نیم از زبانه یا شیر قلم که سر در دهند خورند باشد و مقدار شیر
نیم شربت بپزند تا نصف بماند و اگر بپزند تا نصف بماند و اگر بپزند تا نصف بماند

در حفظ چشم از جدی

خفصر سر شیانها میثاقا قیاهریک بکیریم نرمه از نیم دانک نرم گفته شیانها سازند و آب
کثیرا ساید طلا کنند **صفت** و اگر بپزند ساق در کل آب بپزند و صاف کنند و از آن
کاخوز در آن حل غوره بچکانند **صفت** و اگر بپزند ساق در کل آب بپزند و صاف کنند و از آن
صفت دیگر باز و بکلاب سوره بچکانند **صفت** و اگر بپزند ساق در کل آب بپزند و صاف کنند و از آن
آمده باشد بکار آید کاخوز در کل آب حل غوره بچکانند **صفت** و اگر بپزند ساق در کل آب بپزند و صاف کنند و از آن
بکار آید بکامه بنوی که کثیرا بپزند بپاشند بچکانند **صفت** و اگر بپزند ساق در کل آب بپزند و صاف کنند و از آن
ابله بپزند براید سر و صاف کاخوز بپاشند کثیری تر حل غوره هر ساعت بچکانند و اگر
سر و بکلاب حل غوره بچکانند سوره دهد و بر فاده و بپشت چشم فند و فند لار سب
با ندان چشم بر ابوی رفا دهند و بپشت لار بپاشند **صفت** و اگر بپزند ساق در کل آب بپزند و صاف کنند و از آن
صندل سرخ شیانها میثاقا قیاهریک بکیریم نرمه از نیم شیانها سازند و در وقت حاجت
و کلاب ساید به بچکانند و اگر بپزند ساق در کل آب بپزند و صاف کنند و از آن
کاخوز و سرخ کل سرخ مار و عن مور با قدری کاخوز بچکانند و طلا کنند سوره دهد
صفت تدبیری که حلقه از افت جدی نگاه دارد ساق کل سرخ عدد سرخ و کلاب
چو شایند سرخ کند و با سرخ نیم مفید باشد **صفت تدبیری** که به را از افت
جدی محافظت کند خنک کرد و در خور و غنای نام مقشر کچری شکر به خورند
فصلانه مانیکو سرشته لعوق کنند **صفت تدبیری** که در وقت نرمانی که طبع نرم باشد
بکار آید صغری عربی سران مغز با نام مقشر بران خاشاکه بریان مغز نیم خاشاکه بریان
سکوی بران سینه لعوق کنند **صفت** و اگر بپزند ساق در کل آب بپزند و صاف کنند و از آن
سرخ شیانها میثاقا قیاهریک بکیریم نرمه از نیم شیانها سازند و در وقت حاجت
طلا کنند **صفت** و اگر بپزند ساق در کل آب بپزند و صاف کنند و از آن
شربت مور در هر طایفه شربت به و مانند آنها بپزند **صفت** و اگر بپزند ساق در کل آب بپزند و صاف کنند و از آن
بکار آید زمان که دیر بکیرد و علامت رواه در صورتی باشد مانع از اکیل الملک

در حفظ بینی از آبله

در حفظ حلق

در حفظ سر و

در حفظ مفاصل

در حفظ مفاصل

در حفظ امعا

و در برخی و مزید با اضافه نماید **صفت** سکنجین معنی که در آن چیزی ای که با هم با سکنجین
 باشد استخوان و نیز سرکه غصیل که با سکنجین معنی که با هم با سکنجین معنی که با هم با سکنجین
غصیل بکیرند اسفیل سفید یا کز که و کجاست و چون با هم کنند و در میان کنند و بوی
 که آن هم دیگر جدا باشند و در میان با هم کنند پس بکن آنرا در بستر و هشت روز سرکه
 تند اندازند و سر آنرا بر سبزه شست و سر آنرا در بستر و هشت روز سرکه
 و بستر اند و صاف کنند و در بعضی پنج سرکه شده و در بعضی یک سرکه شده و در بعضی
 که در بین حال کار باید آفتابین هدیه که با سکنجین معنی که با هم با سکنجین معنی که با هم با سکنجین
 معنی که با هم با سکنجین معنی که با هم با سکنجین معنی که با هم با سکنجین معنی که با هم با سکنجین
انقود که بدل از مطبوخ سبزه سفید آفتابین و در بعضی سبزه سفید آفتابین و در بعضی
 حریف سبزه سفید آفتابین و در بعضی سبزه سفید آفتابین و در بعضی سبزه سفید آفتابین
 و نیم علی از نیم مرتب سبزه سفید آفتابین و در بعضی سبزه سفید آفتابین و در بعضی
 سه شربت است **صفت مغزی** که صاحب معنی که با هم با سکنجین معنی که با هم با سکنجین
 سرخ و زرد و سفید و زرد و سفید و زرد و سفید و زرد و سفید و زرد و سفید و زرد و سفید
 و زرد و سفید و زرد و سفید و زرد و سفید و زرد و سفید و زرد و سفید و زرد و سفید
 دارند و هدیه که با سکنجین معنی که با هم با سکنجین معنی که با هم با سکنجین معنی که با هم با سکنجین
 عا بنام صاف کنند و بعد از آن با سکنجین معنی که با هم با سکنجین معنی که با هم با سکنجین
 و در بعضی داخل کنند و در بعضی داخل کنند و در بعضی داخل کنند و در بعضی داخل کنند
 که عال عا تاناسیه عال عا تاناسیه عال عا تاناسیه عال عا تاناسیه عال عا تاناسیه عال عا تاناسیه
 که بعد از آن صاف کنند و در بعضی صاف کنند و در بعضی صاف کنند و در بعضی صاف کنند
 کار باید هدیه که با سکنجین معنی که با هم با سکنجین معنی که با هم با سکنجین معنی که با هم با سکنجین
 هر یک چهارم سبزه سفید آفتابین و در بعضی سبزه سفید آفتابین و در بعضی سبزه سفید آفتابین
 سبزه

صفت رقه دیک هم
 که در بین عدت هر که با سکنجین
 قضا باشد کار باید
 بکیرند و بوی
 با آب و در بعضی
 و در بعضی سبزه سفید
 و بوی که اسهال
 سوزا میکند

در اقسام دیوانیکها

سبزه سفید و زرد و سفید و زرد و سفید و زرد و سفید و زرد و سفید و زرد و سفید و زرد و سفید
 صاف کنند و در بعضی اوقات نیم در بعضی اوقات نیم در بعضی اوقات نیم در بعضی اوقات نیم
 در بعضی اوقات نیم در بعضی اوقات نیم در بعضی اوقات نیم در بعضی اوقات نیم در بعضی اوقات نیم
 اگر بعد از آن صاف کنند و در بعضی صاف کنند و در بعضی صاف کنند و در بعضی صاف کنند
 چون بوی سبزه سفید آفتابین و در بعضی سبزه سفید آفتابین و در بعضی سبزه سفید آفتابین
 نیم من بخاش سفید صدمه که فته شک بکن داخل کنند و بوی که اسهال
 پنج سفید در بعضی اوقات نیم در بعضی اوقات نیم در بعضی اوقات نیم در بعضی اوقات نیم
 و بعد از آن صاف کنند و در بعضی صاف کنند و در بعضی صاف کنند و در بعضی صاف کنند
 باشد کار باید هدیه که با سکنجین معنی که با هم با سکنجین معنی که با هم با سکنجین معنی که با هم با سکنجین
 آن باشد بدل از آن معنی که با هم با سکنجین معنی که با هم با سکنجین معنی که با هم با سکنجین
 کثیرا بکیرند علی از نیم مرتب سبزه سفید آفتابین و در بعضی سبزه سفید آفتابین
 اما سرخ و زرد و سفید و زرد و سفید و زرد و سفید و زرد و سفید و زرد و سفید و زرد و سفید
 قدر رغبت و حال از نیم مرتب سبزه سفید آفتابین و در بعضی سبزه سفید آفتابین
 و اگر در بعضی اوقات نیم در بعضی اوقات نیم در بعضی اوقات نیم در بعضی اوقات نیم
 بر یک سبزه سفید آفتابین و در بعضی سبزه سفید آفتابین و در بعضی سبزه سفید آفتابین
 در تمام معتدل و در بعضی معتدل و در بعضی معتدل و در بعضی معتدل و در بعضی معتدل
 که در بعضی اوقات نیم در بعضی اوقات نیم در بعضی اوقات نیم در بعضی اوقات نیم
 بنفشه تا به بوی که اسهال و در بعضی بنفشه تا به بوی که اسهال و در بعضی بنفشه تا به بوی که اسهال
 ما از آن که عدالت آن کارگاه بسبب بوی که اسهال و در بعضی ما از آن که عدالت آن کارگاه
 هط است و اگر بسبب بوی که اسهال و در بعضی هط است و اگر بسبب بوی که اسهال و در بعضی
 و اگر بسبب بوی که اسهال و در بعضی و اگر بسبب بوی که اسهال و در بعضی و اگر بسبب بوی که اسهال
 و در بعضی و اگر بسبب بوی که اسهال و در بعضی و اگر بسبب بوی که اسهال و در بعضی
 و در بعضی و اگر بسبب بوی که اسهال و در بعضی و اگر بسبب بوی که اسهال و در بعضی
 و در بعضی و اگر بسبب بوی که اسهال و در بعضی و اگر بسبب بوی که اسهال و در بعضی

در سبزه سفید

کابوس سوداوی

صواع

که در کابوس سوداوی که علامتش کثرت فکر و قلت افهم و غریب فیه و فتنه سودا در خیال
مرد است و در الخو یا مذکور شد **صفت حصار یقون** که در صریح که سبب آن
وامع باشد علامت آن تقدم او علی مختلف در سر و نقل آن و ریاضت حواس و دوا
و حرکت لب بغیر نظام است هرگاه سبب غریب و صغر باشد کار باید از امرج بفرایند
غریب یقون بکند هم تخم حفظ دودانک غریب و سیاه سفید مقل از برق هر یک یک لاله و نیم
با بکری حب سازند و بچوب یک شیش **صفت غریب یقون** که در صریح که کار باید مذکور شد
در سبب **صفت** همچون هر صی که در صریح که کار باید غریب یقون اسارون و غریب یقون
تخم سداب غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
حار و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
نظرون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
سه و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
در غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
با صریح یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
خطبا ناست و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
بعد از حاجت شرعی دو روز در فصل چهارم **صفت حصار اکبر** که در صریح و دوا
و سداب غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
اساتون هر یک طبعه متقال تخم غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
اندر و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
سفید و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
سرشته و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
نفل غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
متقال و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون

یا غریب

صرع معدی

یا غریب سرشته قریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
که در صریح که سبب آن از معدی باشد علامتش اختلاج و صفقان و لایع و نیم در معدی
صریح و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
معدیت و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
آن علامت معدیت مگر آنکه سبب غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
مذکور شد **صفت صراوی** که در صریح معدی و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
صریح و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
صفت شیش که در صریح آن با آب من غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
و اسرار و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
و انان و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
اندر و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
بلان و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
حذیث و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
صوت و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
صراحت و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
نزدیک و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
شیش و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
در و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
صفت و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون
حذیث و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون و غریب یقون

باب مقدمات

تنج

تنج باب

براست قطع یون و قیوم تم قطع نشاء الحار جوشانده صاف کرده مویض برست کنگر شغال کند
 بکبرم اضافه کرده حقیقه کشد **صفت حقیقه** حقیقه طبع مفقد که سبب برایت بر طوبه باشد
 حوزا سر و حوزا بر یون و قیوم صندری جوشانده مویض مصلحی تم شغال اضافه عوز حقیقه کشد
باب سبز دهم در ذکر ادویه که در علاج تنج استعمال می شود **صفت طبع** روایه و کنگر
 و کوز و حوزا و کنگر که شش در کلا واحد آن کجای آنها تنج استعمال می شود که علامت آن نقل و کنگر
 و کوز جلد و امتلائی نفس و غلظت یون و این مویض و بر وقت آن وقت عطش و کزیت قوم
 و استر جای اعصاب و قطع نماید بر مویض و مویض و فی است عیان تنج یون تنج و کنگر
 هر کدام که خواصند و بکشد و هم حقیق در دست بویست یک تا شش اندازند و در یک اندازند و غلظت
 بسیار داخل کنند و انقدر بپزد تا شش که صفت کرده پس صاف کنند و کم در ظرف کشد و در میان
 آن نشاند انقدر که سر کرده و در ظرف اول ماه و سه روز در میان و سه روز در ظرف
 یکریب تنج و یکریبه شام با این تنج عمل کند و یکریبه را بیش از سه روز استعمال نکند
 و می باید که کنگر تکریم باشد **صفت طبعی دیگر** که صاحب تنج مذکور در آن نیستند
 نیمه یون و نه دشتی حوزا سفید برست غار سعد کوی شست بر یون هر کدام قدری
 جوشانده روزی یکریبه در میان آن نشاند **صفت حزاری** که صاحب تنج مذکور در تنج
 دوز و سه سالیله چند بید سر و قیوم موم زرد مویض سر و سن مقل و مقل بر
 علی از موم و موم سازند **صفت حزاری** مقل و مقل مویض بر مویض کنگر حباب حلیه نما
 کشد **صفت مقل و مقل** و مویض شویق و اکثر مویضها که حقیقه تنج مذکور در تنج و در
 در ظرف مذکور شد **صفت حرا** که در تنج بابی که علامت تنج مقدم است حقیقه
 از سر و حوزا و عقب و جوع است قبل از قیلا حوزا کوز و اکثری مویض کاراید مویض
 بنفشه با دام به موم زرد کنگر سه بنفشه کنگر و لعل کرده نما کشد **صفت زنج**
 که در تنج بابی کاراید جو مقل و مویض کوزی تا ن جانر بر لعل و حوزا و حوزا
 جوشانده موم در آن نیستند **صفت حرا** که در عیاق کاراید در جوع مذکور شد

صفت مویض بنفشه با دام

صفت مویض بنفشه با دام در لعل کاراید مویض با دام سرین مقل و مویض کوزی که در موم با یکری
 به شش در مویض که کاراید کشد تا بید شش حقیقه شود در آن صاف کشد و سر بنفشه
 در علف برین و زرد و هر چند مویض کنگر با حقیقه تا ن و در زیر جامه خواب اندازند و
 روزی سه مرتبه تا بوی بنفشه بکشد و بعد از آن معلق بیا و بپزد تا بید شش شود
 پس بنفشه از کنگر جدا سازند و مویض بکشد **صفت مویض سبب** که در علف
 اید مویض کنگر نیم من در قیوم بپزد و مقل کل سر و قیوم داخل کشد و قیوم
 در میان آن کم کشد و انقدر بپزد تا شش که صفت کرده **باب چهارم** در ذکر ادویه
 که در کنگر استعمال می شود **صفت مویض** نافع پیه کوز حوزیله شیر به کنگر تکریم
 کا و کوی کنگر مویض برست قدری داخل کرده نما کشد **صفت حقیقی** که در موم
 باب کاراید کنگر و کوز که روده از یون حقیقه حرا شد مویض موم و مویض
 و نه با مویض حقیقه کشد **صفت حرا** مویض آرد و کنگر آنرا کنگر حرا
 دوز و مویض حقیقه حرا و مویض حرا و مویض حرا و مویض حرا
صفت حرا که در مویض حرا و مویض حرا و مویض حرا و مویض حرا
 و ششانه سالیله و لعل کرده بپزد و مقل و مقل
 از موم صلیح کاراید **صفت حرا** که در مویض حرا و مویض حرا
 حرا مویض حرا و مویض حرا و مویض حرا و مویض حرا
 و در مویض حرا و مویض حرا و مویض حرا و مویض حرا
 باشد مقدم سبب مویض حرا و مویض حرا و مویض حرا و مویض حرا
 بعد از مویض حرا و مویض حرا و مویض حرا و مویض حرا
 بعد از مویض حرا و مویض حرا و مویض حرا و مویض حرا
 بر مویض حرا و مویض حرا و مویض حرا و مویض حرا
 اعصاب است دور کشد و کوز که در مویض حرا و مویض حرا

کنار و قدر

خارش روده

صداع

صداع

حار صاوح که سبب آن
انحراف مایه داخل روده
باشد

ابراج فیکر یکدم نرید یکدم نیم حفظ فک صدی هر یک روز آنک سقویا اینون عود صدی
 مقل هر یک یکد آنک حب سانه و کثیر است **صفت ابراج ارکا عا نیس**
 که بعد از استعمال خوب و ابراجات سابق در صلاح من که احتیاج و نشود نیم حفظ بستر درم
 در اینون اسطوخودوس خربق سیاه کار بوی سقویا فلفل سفید دار فلفل هر یک دو قویه
 بصل افکاشوی فربین صبر عفران عطیان افطراس اینون اشتبا و بر هر یک کوبیده مع
 دار چینی سبک سبیل از خر فربج حبلی از زرد مدوج هر یک یکدم عسل بکدر حاجت بقا
 چهار مثقال باطلج افیتون **صفت** ابراج ارکا غانیس نیمه فربج در اینون
 غار بون کار بوی نیم حفظ اسطوخودوس هر یک بیت مثقال جاوشیر سبک سبیل فربج
 زرد از زرد مدوج فلفل سفید هر یک نیم مثقال دار چینی سبیل جعد زعفران هر یک چهار
 مثقال کوفته پخته عسل بکدر شربتی چهار مثقال با قدری ماء الفسل و عسل کوفته
 دههند **صفت هی فربج** نیمه صلاح من که فربج افیتون هفتدم صبر منق از زاده
 بیت درم صبر یکین آب بوشانند تا ثقی همانند بر صاف کند و چهار درم ابراج ارکا
 بوی یکدم عسل در شربت داخل نموده یا شش افیتون **صفت خر غره** نیمه صلاح من
 ابراج فیکر عاقر قرحا کوفته پخته در آب گامه حل کرده خر غره غایند **صفت خر غره**
 عاقر قرحا صغر خول پوست کبر کوفته پخته عسل سرشته لبر که عسل حل کرده کار بوی
صفت خر غره که بوی خوش خشک صغیر انار زاده زرش صبر از هر یک مساوی کوفته مسکون
 عسل سرشته خر غره غایند **صفت خطوفی** نیمه صلاح من که خر غره و دق عمام نیمه
 اکلیل لعلک صغیر زرشق یا بر جاسف شست بر غار علی اوسم سبیل ارکان دارند و آب آن
 بر سر بچکانند **صفت طلا** نیمه صلاح من که بعد از استعمال اسطوخودوس ماله بکار دارند
 فربین بار و غن با سیمین سبیل تا چون صبح شود و طلا غایند در حال در ساکت کرد
صفت سقویا نیمه صلاح من که فربج سقویا درم فربج هر یک یکدم و در بعضی
 در فربج بوی میکشد کوفته پخته بار و غن با سیمین بار و غن و انار نیمه کرم کرم در پی کرم

بچکانند

بچکانند **صفت** سقویا دیگر قوی چند بید ستر فربین هر یک نیم دانک در دغین سق
 کد اغشته در پی بچکانند **صفت** عطوی که در صلاح من که کور بعد از تقیه بکار آید
 فلفل کند شرب چند بید ستر نیم کوفته در خر غره بسته ببوبند **صفت طلا** منقول
 از محمد زکی با حقه صلاح من که چند بید ستر فربین خول اینون بچچ سبیل
 کعبه سبیل طلا غایند **صفت** طلا منقول از نایب بن قرق حقه صلاح من
 صبر فربین هر یک دو درم خر غره زعفران هر یک یکدم و نیم فربین یکدم نیم
 فربج نیمه طلا غایند **صفت صبر** که در صلاح من که زمان که دایمی باشد
 استخوان شود سعد سبیل افیتون روحی ققاع از خر فربج کور فربج زاده فلفل
 زرد هر یک یکیت آنقدر بوشانند که آب سرخ شود پس صاف کنند و بعد نیم من
 از این آب ده درم صبر داخل کنند و در شیشه گره با قناب گذارند سه روز و شش
 شیشه را بچکانند و بعد از آن هر چه مقدار زده است صاف کرده سه درم غن
 بید بخیر بار و غن با دارم تلخ اضافی نموده بنوشند **صفت جوی** که در صلاح من
 که علامت آن فلفل سر و بر جاسف و چشم و سر و کوریت فون و جفاف بدین و
 بطور وقت بعضی و یا فربین و وقت آنست سود و صد هلیله سیاه چهار دانک
 افیتون نیم درم غار بون و در آنک تلخ فلفل سبیل جوی غار یعنی مغسول خر غره سیاه
 هر یک یکدانک علی اوسم حب سانه حله بکثیر است باشد **صفت حبیب** که در صلاح من
 مذکور شد و در صلاح سوداوی و عید است احتیاج بکار ندارد **صفت نیمه**
 که در صلاح سوداوی استعمال می شود هلیله سیاه بلیله اصله مقشر پوست تلخ زرد
 پوست کبر فربج از خر فربج سوسن هر یک ده درم سبیل قضا اندر ده درم هر یک سه درم
 سقویا بار و غن هر یک نیم درم در دمن و نیم آب بوشانند تا نیم صاف کنند
 و ده درم صبر سوده داخل کنند و در قناب فندک شربت از ده درم تابیت درم **صفت**
 دار و شوی بقی که در صلاح سوداوی که بیب عده باشد تلخ است خر غره سیاه در سبیل

صلاح سوداوی

صلاح سوداوی
 که از هر عدد یک باشد

صلح سرجی

کنند و ده روز واکند از بدنی آن ترعبا پاره پاره کند و خرقه را از آن دور بکنند
و آنرا با شست و رویای سرجی بخوشانند تلخ نشود و صاف بکنند و بکینین علی حلقه
بیم کرم بخورند **صفت** معقی و کرم خجسته صلیع مذکور آفری از اولی فلفل یکدم
تر بدین در یکدم خردن درم کوفته بصل جوشانند و در مصلوح ترب و شست و رویای
سرخ بزنند و صاف بکنند و با کینین علی بنوشند **صفت** سحر ط کدر صدای که از آن درجا
غلظت بخر سیاه باشد و علامت آن در در صعب با کراف و عقب و قد در در فقر چشم و
از جای وطن و در و است استعمال میشود بعد از تنقیه بدن از ماده موجب خاسا
جبا با مع و قوقا یا و فقه صلیع یکدم جوشانند و بعد از شستن آنرا در آب
درم مشک یکدم بکنند و بکینین خردن نیم بپایند و مقدار یکدانک در پیچ و مند و اکو
نشان کرده در پیچ بکند تا فیه باشد **صفت** حبایا **صفت** که در صلیع سرجی استعمال میشود
اگر مع فلفل آفرید هر یک ده درم هلیله نرزد هلیله کبابی هر یک ده درم انیسون عمل دهند
هر یک ده درم کوفته بچینه حب سازند شربتی از دو درم ناله درم و اگر در بدن صاف
سوزای باشد انیسون بر پاره کند **صفت** ماء اولی بجه صلیع سرجی معده پوست
نخ را زبانه پوست کوفته هر یک ده درم مع از انیسون هر یک ده درم معده پوست
قره مانا بوزنه کوی هر یک ده درم انیسون هفتدهم سلخه ده درم اسفود خوردن هفتدهم
غار یقون ده درم جوشانیده صاف کرده هر یک ده درم کرم کتد و هفتدهم کینین
حل فلفل و حبه و دیگر صاف کرده چهاردهم روغن بادام تلخ اضافه کنند و بخورند و اگر در
صبر بوده داخل کنند و سه روز در فتاب گذارند و هر روز ناله درم ناله احمده درم
با دو مقدار روغن بیدال بجه بدهند آفری باشد **صفت** و **دواء** **المشک** **باز** **نخ**
که در صلیع سرجی کاراید انیسون و روغن سبوقری هر یک بیست درم روغن سبوقری
ششدهم را بخواند و هر یک ده درم کرم کتد و هفتدهم کینین ساروج هنری هر یک
ناسته هر یک ده درم جوشانیده سرجی بکند و بعد از شستن معجون سازند **صفت** **دواء** **المشک**

حک که درین

صفت که درین صلیع کار آید نر یا و در روغن هر یک یکدم مروارید یکدم اجدار ششم
هر یک نیم درم معجون سفید و سنج صلیع ساروج سسل العلیب فافله قر فلفل جندید سدر و لاله
هر یک چهار دانک فلفل و در فلفل هر یک ده درم شک یکدانک و نیم کوفته بچینه
بصل بدهند آفری بدهد سرشته بعد از چهار ماه شربتی از یکدم تا دو درم **صفت** **معجون**
سرجی **کینه** که درین صلیع و سایر امراض بارده و زجاج عذیفه و جوج و تامل انسان
و در معده و بعد از شرب و قورخ و عسل اولی نافع است جندید سدر انیسون در جوشانیده
نور و روغن و روغن یکدم و در فلفل کوفته قسط هر یک سه درم زعفران نیم درم لطفه
که احتی است در ماء الصل یکدانک و از آنرا جبه را بکوبند و با عسل جوشانند
و بعد از شستن استعمال نمایند **صفت** **نخ** **نالیسی** که در صلیع سرجی استعمال نمایند
مرو و قوقا سارون انیسون فلفل سفید با سوز از هر یک دو درم قسط یکدم در
دو درم علی ازیم با عسل سرجی از روغن معجون سازند **صفت** **سرجی** **صفت** که در فلفل
کینه است جندید سدر انیسون دارچینی فلفل و قوقا سارون هر یک ده درم فلفل و
فلفل کوفته مر قسط هر یک شصت درم زعفران و نیم و فیه و در بعضی نسخ فلفل کوفته
و عمل می شود علی ازیم معجون سازند شربتی نیم مقدار آب کرم و در بعضی نسخ می یکدانک
تا دو دانک **صفت** تر باق فاروق و مشرو و بطوس که درین علت نافع است
ساعت مذکور شد **صفت** روغن معکلی که درین قسم صلیع بجه اما این بر
اصحاب می خورد در سوء مزاج با در معده مذکور شد **صفت** **ماء** **اللم** که در صلیع
با فیه ساره که علامت آن یخنی و خشکی بینی و چشم و خفت سربا شد بجه ترتیب
بدن در هر روز با کلاب و آب سبب و برن خرقه و آب کروی تازه و در سرجی با شربینه
و دارچینی و عسل صلیع بدهند در پیچ مذکور شد **صفت** **روغن** **نخ** **نالیسی** **دواء** **د**
و روغن معکلی که درین قسم صلیع کار آید در فلفل یا سرجی و در جوشن مذکور شد
صفت **طرا** **فی** که درین صلیع کار آید غریاق کوساله بیه مع معکلی بچینه

صلح با فیه ساره

چوہدری

جاء ابقان

استرخای جفت

مجلس

حَقَام وَفَر

انتساب

تبرکات

حزون ناخن
دیو است
عرب

چشم که از طرف باقی است بدست قدری بگذارد و صفت شیا ف **ابيض خمر و روف**
 که بعد از غام مرقوق ساده در سرد کجا را بدست سفید آب تلخ هستند در اندرون چشم
 پرورده کثیرا انجون هر يك بکدرم صمغ عربی چهار درم باب باران سرشته شیا ف سازند
 و بوقت حاجت باب سوره ملاکند **صفت نه و ده کجا با** که بعد از شیا ف ابیض در روف
 در سرد استعمال شود در روف مذکور شد **صفت** شیا ف اگر این که بعد از سبیل
 رطوبت وجود مرض خشک و انقباض حلق در سرد کجا را بدست در ساق مذکور شد
صفت نه و در اغی که بعد از استعمال شیا ف اگر کجا را بدست در روف مذکور شد
صفت طلائع که درم و وضع و جوارحت درم ساکن کند عدس معشر صندل سرخ و سیا
 سوره باد صفت انقلاب ملاکند **صفت چهار دجا** که درم و حاک و شیا ف و قوی سوزند
 کل سرخ خشک پوست از سرشین عدس معشر هر سبیل در آب بخته بگویند و سرخ
 کل هر یک کرده صمغ کند **صفت خزان** که درم چشم خنده بنهند و رطوبت های کثیر
 دانه کانی ناز و در آب بخته بزنند و بنفشه با آن بگویند و سرخ و کل هر یک کرده
 کنند **صفت شیا ف** که در طرفه بعد از فصد و کجا بدین شیر خزان و حزن بال کوبند
 بخته سفید باشد شیا ف عدس معشر سه درم سر سوزنده دو درم بشد مروارید
 ناسفته هر یک بکدرم و نیم صمغ عربی کثیرا هر یک دو درم و نیم قند چهار درم و نیم سفید
 قلع بکدرم و نیم صمغ سرخ و نیم انجون زعفران کجا هر یک نیم درم کوفته بخته حزن و حاک
 حاک کثیرا بشد و شیا ف سازند و شیر خزان سوره بختند **صفت شیا ف** که طرفه و نیم
 که از هر ارباب باشد ساکن کند قلعیا نیم درم سر سوزنده هر یک درم نیم انجون بسند
 مروارید هر یک چهار درم کثیرا زعفران قاقیا ناسفته هر یک دو درم و نیم حزن و سرخ
 شکر طبریز هر یک نیم درم علی الزم شیا ف سازند **صفت شیا ف** که طرفه و نیم کجا بدین
 منق از دانه و لوب عنب الثعلب سرخ سوزد با سر که خاد کند **صفت** خادری دیگر
 اکلیل الملک و انجون و حاک زعفران عدس معشر با سر و کل در روف نیم صمغ و خاد کند

کل صمغ خشک قدری
 کافور کوفته باب کاشی سرشته
 عاقله **صفت طلائع** که درم
 شیا ف ماسنا عصاره حزن
 انجون قاقیا طین اری
 صمغ سرخ

طرفه

که طرفه و نیم
 که طرفه و نیم
 که طرفه و نیم
 که طرفه و نیم
 که طرفه و نیم
 که طرفه و نیم
 که طرفه و نیم
 که طرفه و نیم
 که طرفه و نیم
 که طرفه و نیم

معه سر و شیا ف

صفت شیا ف که طرفه و نیم و سبیل و معده و قاع یکی چشم را بعد از بختن طرفه و
 بخت قلعیا و بعد از بختن و قبل از بختن اگر رقیق باشد سوزد و شیا ف عدس معشر
 سرشته قلعیا ای قلع غلظت در روف کجا و در قلع هر یک چهار درم قلع
 قلع با کجا کجا با هر یک هفت درم صمغ سرخ و سبیل سفید و قلع هر یک چهار درم
 سبیل آمله هر یک دو درم زعفران نوشادر هر یک بکدرم و نیم کوفته بخته کجا سازند
 عدس از روف هفت درم است **صفت با سلیقون** طرفه و نصف چشم و انقباض حلق
 اب و حاک سرخ و درم حقیق را باقی است سبیل با ملان قلع با ر قلع هر یک دو درم
 زعفران مروارید هر یک نیم درم عدس معشر هر یک با سر هر یک سه درم غلظت حزن
 اندر لطف سرخ هر یک دو درم شیا ف عدس معشر کجا درم یا قلعیا هندی حزن
 بهری سرجه انجون و سرشت ای و قلعیا قلع ملا هر یک نیم درم عدس و روف
 است و یکست **صفت شیا ف** که هلال طرفه است شیا ف عدس معشر و قلع
 درم صمغ عربی سر سوزنده هر یک شش درم قلع شسته سرخ و هر یک دو درم کوفته
 شراب انجوری کهنه باب بادیان نان سرشته شیا ف سازند عدس و روف
صفت شیا ف که طرفه و سبیل و حزن و سوزد و کجا بکدرم عدس معشر
 نیم درم قلع سر سوزنده هر یک چهار درم و نیم صمغ عربی کثیرا کجا ناسفته
 بکدرم کجا بکدرم صمغ عربی بکدرم سفید قلع با ر قلع هر یک دو درم عدس
 باره است **صفت دانه** که سرشته طرفه و بیاض قاع یکی چشم را سوزد و
 سنگ مقناطیس زکاء رائق هر یک چهار درم زعفران دو درم عدس معشر سوزن
 کل علی الزم سرشته **صفت دانه** که سرشته طرفه و سبیل و سوزد و قلع
 نوشادر هر یک بکدرم صمغ عربی نیم درم هر یک کوفته شراب کهنه سرشته شیا ف سازند
صفت انجون که در انتفاخ ملحقه کجا را بدست و انتفاخ مذکور چهار درم است اول
 مرغی و علامت آن عدم ثقل و قلت دفعه است دوم باقی و علامت آن ثقل و روف

انتفاخ ملحقه
 چهار قسم
 اول رخی دوم باقی
 سیم مای چهارم شیا ف

ز جبرشند و بنیاد سازند **صفت** **دارو** که نزول آب و صفت جبر بر سر و در حد حلقه
 مفرغه درم صغری یکدم هر دو را بجمعه نزول آب بول کورت نارسید **صفت**
دارو **مفسل** بجهت نزول آب بکچ و در غی حلقه خرق سفید هر یک شش
 در غی عمل بجا جات **صفت** **دارو** در حلقه هشت در غی قلمها بجا جات در غی
 مس سوخته شامزده در غی مرصای معدی غفران بکدر غی روغن بلبل بکدر غی
 اوقیه بانیله باب رزقانه زخمایند و با غفران و روغن بلبلان هم جبرشند و در
 بیاضیند و در صغری سوره اضافه کنند و بعضی اوقات بصل و بعضی وقتا
 باب دارقانه استخوانین **صفت** **دارو** که صفت جبر رقیق و در کچ جاق شرا
 ملی اندرین قلع سفید روغن بلبل و روغن کاور و روغن زیتون و روغن صابون
 بلبلان آب زلفانه ملخوره و اوقیه را کوفته در آن جبرشند **صفت** **بر و در و**
 که صفت جبر رقیق و در آب انار و ترش بترش و اضاف کنند جبرشاند تا نصف
 و نصف آن غسل اضافه کنند و بلیست روز در آفتاب بکشند و استخوانین **صفت**
غریزی **مقری** قلمهای برقی بیا صبر و بال مس سوخته شادنج مقول هر یک
 بکدر غی قلع سفید و روغن غفران هر یک نیم درم برین قلمها عمل سرمان غری
 هر یک بکدر غی مشک یکدان نیم **صفت** **دارو** که مقوی بصر و در بل حارب
 و بیاض قلمها سر به شادنج مقول ساج صبر و بال مس سوخته هر یک بکدر غی
 قلع سفید و روغن غفران برین قلمها عمل که یا هر یک دو دان سرمان بکدر غی
 چهار دان مشک نیم دان کوفته باب زلفانه و سرشته مشک و با زلفانه استخوان
باب **هفصل** در ذکر اوقیه که در امراض گوش استعمال شود **صفت** **روغن**
یا صغری که معلوم است و روغن سوسن که در علاج و روغن قسط که در بکدر غی
 شد و در علاج سوء المزاج دارد ساج کوش که علامت آن وجع است در غی گوش
 و غده و غریبان و غل و استخوان آن در غی سرد و کی در غی گرم و استخوان غریبان
 و مفرغ

وجع اذن با بره
 ساج

و مفرغ از غریبان است و احتیاج بدکتر نیست **صفت** **روغن** **شیت** که درین باب کما اند غی
 شیت تم حسان هر یک کوفته در شیت کند و بکدر غی روغن کبود بر سر آن و بکدر غی
 در آفتاب کنند **صفت** **طوری** که در علاج سوء المزاج حار و ساج کوش که علامت
 صد علامت سوء المزاج دارد ساج ساج استعمال شود بکدر غی نار ترش و غی آن بر سر
 و در آن غلشاید و افش بکدر غی و در آن آب خالص کنند و قدری روغن کل و
 سکه اضافه کنند و اندک کدر سوره اضافه نمایند و با قسط ملایم جبرشاند تا بجا
 آید بکدر کاند **صفت** **روغن** که در وجع اذن که جیب صغری مزاج حار و از غده
 که علامتش گرفت تم معدی و عطش صبح و استراحت جبر آب و در وجع عین است
 با وجع با غریبان و حار و روغن و احساس است کما اند بعد از غده با سابق و حال
 عطش حاد و بتر و در غده بر غی کل سح سر که کفنه با غل غل جبرشاند که غی
 ماند و نیم گرم بکدر غی کما اند و اگر در بسیار باشد قدری آفرین یا شیرینان بجا **صفت**
اصحاب **طایفه** که در علاج حار مزاج مذکور وجع اذن که جیب صغری
 آفتاب و در صغری مزاج مزاج که علامتش احساس جیب کوش و وجع و جبر و غی
 حار و در غل است که از عطش از غده با بر سر ساج شود بعد از غل و در غی
 و در باطل کما اند احتیاج بدکتر نیست **صفت** **روغن** **نقعه** که در غی بلبل و روغن
 مغز غم که در وجع اذن که جیب اصحاب کرم و میاجات باشد که علامت
 از غل سر و کوشی ساج و در غل مزاج مزاج است بعد از غل و علامت مزاج
 خون باشد و شد حار و در غل مزاج کما اند احتیاج بدکتر نیست **صفت** **روغن**
صفا **طایفه** و روغن سداب و روغن بلبل که باب یا ساج سداب با غل
 با مزاج مزاج احتیاج بعد از استراحت در غل و معدی از بلغم در وجع اذن که
 از صغری مزاج با در معدی است و علامتش غشيان و روغن تم معدی و در غل
 بصر استراحت از اصحاب آب گرم بر سر است احتیاج بدکتر نیست **صفت** **اصحاب**

سوء المزاج با بره
 ساج اذن

وجع اذن که سبب
 ان صغری مزاج
 حار باشد

وجع اذن که سبب
 ناپدید آفتاب و
 زمین با و غل کرم
 شد باشد

که جیب اصحاب
 آب گرم جبر سداب
 باشد

وجع اذن که سبب
 مزاج با در معدی
 باشد

ادویه سرخه

اذا انفتحت امة الفم كانت و تلخ
فها الحدين وانخر من عند
سرج الدم بازعاف قطعه
من ساعده الزكام والنزله
ابن سينا صبريد كرسشها حوا
فمن رائد و ابكر من ان كان
سبايد و قله ان ملون كره
واخل بتي كند که در ساعه
حلی كند
تدبیل خلط مر قیق

کرفلی باغی

بریشان صرغند **صفت طلاء و دیگر** اگر در جوف کای او می افتد فافا عصاره صغیر الیتر کلسا صندل
اندک کافور و انجون بر که سرشته و سر ویدانی طلا نمایند و اگر کج گشته بر که حل کرده و بر
و بشا طلا کنند علاوه بر پست و سنگ اسیا کرم کرده بر که بران سرخه سرخه بران بدارند
صفت شیاف که اطباء قدیم حقیقه خون آلودن از بینی ساخته اند کندی شربت سرخه و فلفل
کوخته بر عرق کاه سرشته شیاف سازند و وقت حاجت در بینی گذارند که خون آلوده **صفت**
طلائی که در شکم بقی بعد از دست کردن و سوزش بقی به پخته با آلت دیگر که فلفل
آن در دست کاه در ناف است صبر هاشم سرخه بران و ملک سنگ کل را می خطی کوی
کوخته در آب گرم سرشته طلا کنند **صفت غرغره** که ماده نوله و از بر بقی و مطر و قوی
باز در آب اول و بعد به آب عدس و آب انار عرق کنند اگر فلفل کندی تخم خشخاش پست
خشخاش در آب عدس پخته عرق کنند **صفت غرغره دیگر** که عرق فلفل و سرخه
حب انس نیم کوخته کل سرخه پست خشخاش از نیکو تر خشک در کاه پخته سرد عرق
غرغره کند **صفت مزج خشخاش** که ماول نوله و کاه حار پخته تدبیل فلفل
خلط رقیق و صغیر انصاف خلط استعمال میشود بعد از قصد اگر قویت نقصان کند
و هلاکت از خارش و سوزش بقی و حرمت عینین است تخم خشخاش نیم در جگر
آب بکینا سرخه پخته در آب نیم کوخته کنند و در آن بخورشانند تا نصف آید
صاف کرده بکی شکر داخل کنند و قوام آورند و بعضی اوقات که ماره بسیار باشد و دم
باستعد ری پست خشخاش در آب حل نمیکند **صفت دوا قویا** که در نوله و کاه
بیار جاده ماده عرق رقیق باشد استعمال شود و خشخاش نیم در صعد و با پست و تخم
نیم کوخته کنند و در هفت من آب با این بکینا روزی نه بار روزی یک مقدار
بخورشانند که نصف عاید بفرم و گرفته بدست عاید و صاف کنند و بکی شکر و بکی
سفید داخل کرده بقرم آورند شرب هم با کینا بخورند و بعضی اطباء قافیا و
و سر و کلار و عصاره صغیر الیتر هرب یک درم سوره داخل میکنند **صفت ادویه**
که خفه

که خفه کوفلی باغی سود دارد و با قافیا سرکه سر کرده بران می افکند و سرخه بران بدارند
سفید صلب سوزش نرغند است سنگ اسیا کرم کرده بران با سید سرخه بران بدارند
و سرخه بر که حوشانید سرخه بران و اسف سود دارد کل سرخه شکر طرز بران بدارند
و بران کشیدن تلخ است **صفت طوطی** که کرفلی بقی را در کاه و نوله بکشد
با نوله پخته حوضه تخم خشخاش نیم کوخته در آب بخورشانند و سرخه بران بدارند
و بران آب کشیدند **صفت جوی** که صاحب عالت کاه را در بران سرخه بران بدارند
صبر هاشم و زرد بقی السوس صاوی یک درم کوخته حب سازند شرب نیم درم سوره
خورد بقی نند **صفت جوی** که در نوله و کاه با سرخه نیم درم در آب پخته عینین
از آنکه از نوله کرم کرده سر بر و طاره باشند و تقبیل غذا و نیم کرده باشند و صبر
نیز کرده باشند صبر کرم مصلی نیم درم و آب السوس دو دانگ تخم زنباره و دو دانگ
مقل از نوله یکدانگ کوخته در آب نیم کرم دران حوشانید باشند حب کندی **صفت شربت**
دوا که در نوله و کاه با سرخه عینین است و علامتش کلال حوش و کسل و استراحت
از سخنان و غلظت آب و حرقت بعد از ملاقات میروات حار می است غیر خشک
نیز از ابله و در عین شوق از آنده است عصاره طبع نیم کرم دران سر نوله و کاه
مروغای با سرخه نیم درم نیم صندل و سرخه صاف کرده و سرخه چهار درم از آن
ماد و متقال مجرب مروغای دهند و بعضی الجاد در شرب سه درم سوره و سرخه و سرخه
درم فرا سوزن می خورند **صفت جوی** که در نوله و کاه با سرخه نیم درم سوره
هر یک درم قرقما تا نعل هرب سه درم سوره و سرخه نیم درم سرخه نیم درم
نیم درم کوخته پخته عینین است و سرخه بران بدارند **صفت دوا** که در نوله و کاه
صام بکینا و کاه نیم پخته کرد و فلفل کندی و سرخه نیم درم و قویه و قویه و
سباید و در عرقه بندند و کل حرقه و کل نرید و بک سبزه و در آن فلفل و از آن
برون آورده داند و با شراب انکور می درم سرخه نیم درم **صفت** بعضی حاجات که

صفت شربت جوی
که در نوله و کاه با سرخه نیم درم سوره
نیز از ابله و در عین شوق از آنده است
عصاره طبع نیم کرم دران سر نوله و کاه
مروغای با سرخه نیم درم نیم صندل و سرخه
صاف کرده و سرخه چهار درم از آن
ماد و متقال مجرب مروغای دهند و بعضی
الجاد در شرب سه درم سوره و سرخه و سرخه
درم فرا سوزن می خورند
صفت جوی که در نوله و کاه با سرخه
نیم درم سوره هر یک درم قرقما تا نعل
هرب سه درم سوره و سرخه نیم درم سرخه
نیم درم کوخته پخته عینین است و سرخه
بران بدارند
صفت دوا که در نوله و کاه
صام بکینا و کاه نیم پخته کرد و فلفل
کندی و سرخه نیم درم و قویه و قویه و
سباید و در عرقه بندند و کل حرقه و کل
نرید و بک سبزه و در آن فلفل و از آن
برون آورده داند و با شراب انکور می
درم سرخه نیم درم
صفت بعضی حاجات که

[illegible]

فصل

سزکام و نونہ ص ۱۸۱

شقایق

جواب

[illegible][illegible]

کتاب الف و لام و نون

نقصان الحکم لثانی

کتاب

ملک و حق

حاصل شود عیان سوخته در هر که انداخته بکند در هم عاقبت چای در هم و اگر مزاج دهن
گرم باشد صندل و فلفل هر یک دود هم کافور یکا نالت اضافه کنند و اگر معتدل باشد
اسفند اضافه کنند **صفت چای** که در دهان دافقان وی دهان خوش کند
بوقاقله فلفل کافور فلفل در چینی خوشان هر یک یکدم مثل دودانک در هم شود
بسیار سبب باز در سرشته حب سازند **صفت چای دیگر** پوست تخم مرغ و پوست تخم کبوتر
فلفل چوبی و نازنک صندل و فلفل کباب به حبسه سعد هر یک دود هم مثل دود
دانت چوبی و کافور و فلفل سرشته حب کنند و پیوسته یکبار در دهان
باشد **صفت چای دیگر** که در دهان میان می کشند و فلفل کوفته بجای آن کنند
و هر دو نیمه در آب گرم با زعفران و در خرقه تری بچسبند و در کافور و بن برافشان کنند
تا بخت که در دهن بیرون آورند و بگویند و بکافور و بن برافشان کنند و بکافور و بن برافشان کنند
و از حبه هره یکا نالت کافور و یکدم صندل و سه دهم در نازنک و فلفل کباب
سوره با وی برشند و حب سازند و از حبه هره یکدم در نازنک و فلفل کباب
و دودانک مثل اضافه کنند **صفت حب نشسته** که در علاج طبع ناخوش با فلفل که
بشاکت معده باشد و مزاج باشد حبه استقریج ماده مفید است نشسته دود هم
سرخ و دودانک و فلفل و فلفل کافور و بن برافشان و بن برافشان و بن برافشان
کوفته حب سازند **صفت حب دیگر** که در دهن باب کافور صندل و دود هم و فلفل
کافور هر یک دودانک و فلفل کافور و بن برافشان و بن برافشان و بن برافشان
حب سازند و بعد از استقریج حبه در نازنک و فلفل کافور و بن برافشان
و از راه حبه نوزد که در دهن باب کافور که ماده بار و و فلفل کافور و بن برافشان
و فلفل کافور و بن برافشان **صفت مطلب** که در دهن باب کافور که سبب اصل زبان باشد استقریج
شود کافور و دودانک و فلفل کافور و بن برافشان و بن برافشان و بن برافشان
نار و مضغه و غرغره کنند و کافور که ماده غلیظ باشد و کافور که ماده غلیظ باشد

معنی

استرخای زبان

بسی غرغره که در استرخای زبان مذکور شود استرخای فایند **صفت غرغره** که در استرخای
زبان که شکرک مزاج باشد و علل استرخای فلفل کافور و کافور و کافور و کافور
بعد از تنقیه و مزاج کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور
و مزاج صاف کرده طباشر صندل و فلفل کافور و کافور و کافور و کافور
که در دهن باب کافور که ماده غلیظ باشد بعد از تنقیه حبیب و با برجات کافور استقریج
صندل و فلفل کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور
غرغره کنند و بعضی اوقات سرکه و فلفل اضافه کنند و بعضی فلفل از خشک کرده اند
و بعضی اوقات سایید و کافور که محلول ساخته غرغره کنند و بعضی اوقات کوفته بن
کافور و فلفل کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور
و پیوسته در دهن زبان کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور
شود و فلفل و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور
صفت چای که در دهن زبان کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور
سرشته حب سازند **صفت غرغره** که در دهن باب کافور و کافور و کافور و کافور
بزرگ از بنی فلفل و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور
کنند **صفت چای** که در دهن باب کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور
یکدم و فلفل کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور
شیرینی چهار دهم **صفت شش** که در دهن باب کافور و کافور و کافور و کافور
صندل و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور
و فلفل کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور
صفت و غرغره که در استرخای زبان و دودانک و فلفل کافور و کافور و کافور
و فلفل کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور
سبب اصل زبان باشد استقریج و فلفل کافور و کافور و کافور و کافور
سبب اصل زبان باشد استقریج و فلفل کافور و کافور و کافور و کافور

سدر حله و صفی زنده بعد از آن اسفیل مشرقی سوره فصل سرشته قطعه برین خلیفه در وقت
بصل این نفع دهد که اول علت باشد و اگر زمین باشد بدان آن قطعه برین دققی کنند
و اگر روی کوفه باصل سرشته نفع کند نفع دهد و همچنین بعضی نیز برین **صفت**
عصاره برین که بعد از استعمال ادویه مفروضه درین قسم کار باید غار برین سه درم
یکدم فرا سوزی یکدم بریدیم درم ابراج فلفل چهار درم تخم حنظل از هر دو یک
هر یک یکدم گرفته با صحنه سرشته حب کنند مشرقی دو درم تاسه درم و در بعضی
نسخه درم سه درم **صفت** حب غار برین بنفشه دیگر غار برین چهار درم تخم
حنظل یکدان و نیم رب السوس یکدم حله یکدرت باشد **صفت** حب غار برین
بنفشه دیگر غار برین نیم درم تخم حنظل دو دان و نیم رب السوس نیم درم غار برین یک
نیم درم حله یکدرت است حب غار برین بنفشه دیگر حله کمی که باعلی است و آب
بنفشه رب السوس هر یک یکدم غار برین یکدان نیم که در نیم دان حله یکدرت بود
صفت حب جاویش که در صوفی انفس و بریند که در مجاری و برین درم درم
کار کرده نیم درم تخم حنظل سوره اما کار کرده با ماء الفسل بریند و برین نفع دارد و برین
بسیار است و اعصاب عرق دانه می باید که در برین استعمال آن اعصاب برین
که خون شوی بمالد **صفت** حب دیگر اشق یکدم در آب که از آن حله کنند و نیم درم
بیدستر بدان سرشته با ماء الفسل بریند **صفت** حب دیگر تخم حنظل دو دان
نیم لیمون یکدم اقیون نیم درم فصل سرشته غریزند و بعد از سه ساعت سه قبه
با ماء الفسل بریند **صفت** مقفی که بعد از آن شدن سینه و مجاری انفس
و در حلق سفید نه میا ترب کنند و یک شیار برین یکدان و نیم رب السوس
مقفی زنده بعد از آن نفع کنند **صفت** مقفی دیگر که در بعلت بعد از برین حبوب
یکدان در نیم حله یکدم غلظام یکدم برین غار مشرقی نیم درم نظرون یکدان نیم گرفته
در یک قبه عسل سرشته درج بر آب حل نموده نیم درم در غایت مجری زنده و نفع کند **صفت**

مقفی

مقفی قی بر آورده چهار درم درج و قبه ماء الفسل بریند **صفت** حب که سینه و مجاری انفس را
که عارضه جاعله البکم گرفته با قدری با برین سرشته بعد سازند و برین سه درم
صفت تعرف که سینه و مجاری انفس را پاک کند که در نیم درم سیدان که در نیم درم غار
دو دان یا در نیم درم گرفته باصل سرشته حب یکدرت بنفشه نیم درم حب که در بعلت
ابد شش رویه حله کرده نیم درم بریند که در نیم درم تخم حنظل از هر دو یک
جاما فلفل از هر یک چهار درم نیم درم تخم حنظل دو درم گرفته باصل سرشته حب یکدرت
تعرف اسفیل که سیدان پاک کند اسفیل بریند مقفی مساوی در باطل سیدان
نیم جیدان بریند که اسفیل بریند عصاره یکدرت بنفشه نیم درم **صفت** درج
و یکدرت سینه و مجاری انفس را پاک کند و در نیم درم حاشا ابریا اسیرین ابریا
قلقل نیم درم که باصل سرشته حب و شام بقدر فلفل نیم درم فلفل نیم درم
ز باره و کم است و از نیم درم **صفت** دواوی دیگر عصاره شش که در نیم درم سیدان
زوفاء با جوهر یکدندان گرفته باصل سرشته حب و در نیم درم حاشا ابریا
ادویه دیگر مقفی سینه سیدستر بریند و در نیم درم حاشا ابریا
عصاره قنار و عصاره نیم شقال مشرقی نیم درم در ماء الفسل حل نموده بریند **صفت**
دواوی دیگر که در بعلت سوره حله حنظل و در نیم درم حاشا ابریا
قنار و عصاره هر یک یکدم گرفته باصل سرشته حب مشرقی بقدر غریزی که چاک
با ماء الفسل بریند و اگر چن بریند در نیم درم باصل سرشته **صفت** درج غریزی
که بعضی اوقات در نیم درم کار باید بنفشه گرفته در نیم درم سرشته بقدر غریزی
کند و بر وقت حاجت با ماء الفسل یا بریند تخم خربزه بریند **صفت** درج که در نیم
که نفس گرفته باشد کار باید نیم درم چهار درم نیم درم و قبه ماء الفسل
بریند در حال بکاید **صفت** دواوی که در بعلت بکاید و در نیم درم گرفته
باصل سرشته قهصا سازند برین لاشه انداخته و در نیم درم و در نیم درم بریند

حَبِّ قَطَا

کبریا سفید اقبون صنیع عربی

رب السما ثلثه ص ١٥

۲۵
مروارید ناسته کهراسی

یا خیزت با ثعاب لیلانه صبا
سازینده

خجسته قنبر و خجسته رطل و این سرانند قدری قنبر یا الجبجبه سرشته برمالا کثرت **صفت**
 شرقی که در رساله اماره های کجاریک بخشوده وانه سرین منق و درم علیه شسته ثم نرمی
 لم کرش و رساله شایع معک زوفا و ابی و از اسون و ابی و درم و درم و ابی و درم و ابی و درم
 که نکست عاقل و جی و شقال کرم کرد و او شقال از مخون که در کرم و خور **صفت**
 محجری سرب السی و زوفا و ابی و رساله شایع درم قنبر مانا فلعل حرک سدرم
 مغز بادام تلخ سر و زوفا و جی و خجسته و ابی و درم و درم و ابی و درم و ابی و درم
 و درم اضافه میکند و گفته بخجسته فصل جرسه **صفت** محجری که در نیم تلخ
 غلط بال کرم سینه کا و ابی و زوفا و ابی و درم و جی و معک حرک قنبر مانا
 و فلعل تلخ قنبر اسون مساوی و گفته بعمل سرشته بر این **صفت** صاف
 واکل خوب که در خجسته انفسر و کرم شد و در نیم قنبر سعال کجاریک احتیاج
 بکرم نیست **صفت** جی که ماده غلط بال کرم و ابی و السی و درم و فلعل قنبر
 مغز بادام تلخ حرک و درم انکدر و کدر و عا و فصل سرشته حب ساخته و درم
 کجاریک **صفت** جی دیگر سرب السی کجاریک مانر و مغز بادام شرب مغز بادام
 گفته بلع علیه سرشته حب سازند **صفت** جی که در نیم کجاریک و درم
 باشد کجاریک و سینه کدر و ابی و شقال افون بکرا نوزیم **صفت** لعلی
 که در نیم کجاریک کتان بریان و درم و فلعل یکر و گفته بعمل مغز سرب
 واکل فلعل بود و کجاریک و تلخ کدر و است **صفت** لعلی که جی
 تلخ و درم و ابی و حرک مغز بادام تلخ گفته بعمل سرب شد **صفت** قنبر
 بنجده عی و جی که در نیم کجاریک و درم و منق صدرم در حلاب بخجسته
 جی ساندی بکرا نوزیم بکند و درم گفته بخجسته بدلت کجاریک
 سه درم خورند **صفت** لعلی که در نیم کجاریک و درم و منق صدرم و درم
 خجسته جی ساندی بکرا نوزیم بکند و درم گفته بخجسته بدلت کجاریک
 و درم

[illegible]

در حال که بیرون
و قریحه مرید باشد
نفت اندر

۱۰۸

رو باشد از مزاج و غایت که باید و عمل است از غلبه صفات و سببها که از مزاج
 من و حصول نفوذ باشد بعد از قصد و تبیین عبط و هیلله و تریه با قرام کا و قوام
 کل از منی که غلبه طین شامی که با شیب عیاف در میان معادن خیره انیس کلنا ماری
 سحافی بران کل سرخ آفاقا حقیقت بطور شایع کونن عرق شاد رخ تم نشا الخ لیا یا ایچنه
 هم اگر تب و دهم به نباشد با شرب انکوری حاص و قصد تا فرود عیون رساند
 و الا با شرب انکوری حاص و قصد تا فرود عیون رساند و الا با شرب به با شرب
 مورد با امبا طرفه مرید و غلبه **صفت** می که در وقت الدم مذکور که ثابت باشد
 کارای که غلبه صف عیاف است که فور حجب سازند **صفت** صماری که در وقت
 که سبب طریقت عروق یا جراحت سینه و شش باشد استعمال شود و پوستا
 خاشاکند ما زود از جو کل که گریه سیاه و رنگ در اطراف رخ و قیاس
 بخنده و روشن کل با روغن و سر یا صافه کرده بر سینه بخار و گسترد **صفت**
 روانی که در وقت الدم که سبب تری عروق باشد و علامت آن سوزش است
 مخفات و دود و هاله رخ است بعد از قصد و تریه و تغذیه که کما کما
 تان و سرطان و استفرغ خلط موجب کاراید طباشیر کل سرخ کل از منی که غلبه صف
 هر یک که دم سببها و مرید هر یک که دم صف عیاف تریه درین سش و دم
 تم خفاش سفید تم قرفه تم خیا شایع کونن سوخته بران کل طریقت
 دم آفاقا عصا و خیره انیس عریک می دم رقی السوس سه دم گشاسته
 می دم کوفته بخنده هر چه سه دم با انیز به دهند **صفت** اقرا و کرب
 که در طبیم استعمال شود در هر فرجه مذکور خواهد شد **صفت** آرد
 که در وقت الدم که سبب طریقت سرهای سینه و زره باشد از مزاج
 با فراط بعد از قصد و شدا طراف و مقام در هر وقت که کاراید سبیل در
 سعل سلخه سساکند زعفران و معطر مرارید کل واحد مجموع با دود و ما
 مثل کل

سبب کلون افواه عروق
 با جراحت بوده باشد

سبب علت دم

سبب طریقت سرهای
 زینه بیه باریه جوده

ملا کل غلبه و کل از منی که غلبه و کثیر و فشا سته و کثیر و شب عیاف بران کل سرخ و کلنا
 و طبا شرب و شایع کونن سوخته است و اگر اودیه حاص مذکور در اینجا باشد و در دم
 از اودیه قابضه داخل مزاج به غلبه صف **صفت** و اگر که در عیون کاراید کلنا
 خیره انیس حقیقت بطور کثیر سلخه سبب کوفته بخنده شرق سه دم با انیز به دهند
صفت و طریقت دیگر که در عیون کاراید ملک شایع تم کدان می دم سبیل ستم
 بسکال سرخ درین عیون که سه دم و نیم چند سبیل ستم و نیم آفاقا سه دم
 شرقی بکیده دم و نیم درین ستم با انیز که خورید **صفت** صماری که در وقت
 اید در وقت الدم که سبب طریقت سبیل ستم مذکور شد **صفت** موم و موم
 که در وقت نفوذ دهد که انکوری بخنده در شرب تا بنزین و موم مصفی یا موم سوسنی
 و اگر موم در نه و یا بنزین و سر سینه طلا کنند **صفت** و موم دیگر که در وقت
 هر که سبب طریقت حرکت عقیق و حبشی و یا نازن و یا بر سینه افتاد و یا نازن و یا
 باشد کاراید بعد از قصد و سایر تدابیر مذکور کل غلبه هر یک که سه دم کل
 و در دم شایع افراط درین عیون و نیم شرقی و در دم و نیم صم و شام خورید
صفت شرقی که طبع صاحب ذات اریه را سه بعد از قصد و کور و سایر تدابیر
 و علامت آن تب صعب دایم و سرخه و تنگی بسیار نفس و جوع و نقل و خلم سینه و
 وجه حضورها و جنبین و عرق چشم و دم اجفان و عطش و خشکی زبان و خوشی
 در اشتیاق خرای و هر بیت سفید که ماه حار باشد و سفا صیق نفس
 و کثره مری و براف و بی حرارت و حرمت و عطش و کاه ماه تلخ باشد فلو
 حیان شرب و غیره صیق از دانه عیون سه انیز در عیون سکر و بخنده تا بنف
 اید پس صا فکند و یک سکر و یک عیون انیز که کسند حله یک سکر باشد
 با رو شرب نقدی و قوت **صفت** طلا که ماه ذات اریه سرخ دهد
 در اول دم و روشن سفید با دم با انیز به دهند و بعد از خلی انیز که بخورده

ذات اریه
 سبب موارده
 باشد

سبب بلغم

و بتدریج با یانه و طی و محک و منقشه و عمارتی بنای تزیاده نموده بنزد **صفت**
 صفاوی که در رعایت نهانی که ماده عام باشد کما آید بر یک میندازد بانه گرفته بخت بخت
 ضا کند **صفت** تعویق آری که مغز پخته دانه در آن پزند و درین باب کما آید کرب
 خنده و فشار و بکن و نیم آنگین با هم آمیخته بقدام آورند چوب الصوبه کما مقشر
 مغز پخته دانه هر کدام بکوبیده تخم گمان بریا و صلبه درین صفت درم مغز فستق بلخه
 درم آرد با قلا ده درم گرفته با قشر بشد شتر خجسته درم با شتر خجسته **صفت**
 تعویق آری که در بر روی و صلبه نفس مذکور شد و درین باب کما آید اعتبار
 نیست اما بعضی اوقات برینا بخت یا بوست بخاش قدری باین و تعویق
 بجهت خنجر و کم شدن سرفه مخلوط میسازند **صفت** صفاوی که درین باب نهانی
 که درم بخت بافته باشد و نیز باین بخت میسازند بکمالید و علامتی است در تبا
 و تنگی نفس و کرائی سینه است و در چینی بخت با قشر فوسد و باید که بعد از بیا
 تارایی و بخت بخت کرب و زیاده بیا استوا نماید و در جود علامت بطور خیرا بخت
 در برین سینه بخت بخت با قشر شود و بخت بخت و اگر خواهد که قوت
 شود سر کین قوت و نظرون بخت بخت اضافه کنند **صفت** قریحی که ماده سرفه
 و بعد تخم غلیظ تخم خیار و تخم خربزه تخم کدو و تخم السور فجاج از هر اکلیل الملک
 سفینه کینا مساوی کوفته با عاب تخم کینا سرشته قهر میسازند و با شتراب بخت
صفت مثر و بطور و س و قیا و کبر که در رعایت نهانی که بخت بخت و با شتراب بخت
 بخت افاضت در بخت غریزی و استیل بر دفع ماده میبدهند و با آب
 صرع مذکور شد **صفت** تعویق حب الصوبه که بخت بخت و با شتراب بخت
 مقشره درم کینا تخم خیار و صغری مغز بادام تلخ مقشر فستاقه رب السور تخم
 غلیظ مقشر هر یک سه درم حلیه شسته تخم گمان بریا بیا و سیاه مقشر بادام
 شتراب مقشر مغز پخته دانه هر یک درم تخم شتراب ده درم هر ما بخت بخت

عل

قاتل

مسلم بن من و غن کا و غن اسامیها در روض و مسل بنید تا صفر آرد و در وقت که خنده
 در این بخت شد و در بعضی بخت درم شتراب و در حوی و باده میبندد **صفت** قهر میسازند
 که در اول صبح بیدار انداختن بعد از آن قصد با صلبه و سکون در بر این بخت
 دانند که خون در شش فزیده است قد و سرکه در آب غرغری ساخته سه مرتبه در
 ساعت داده باشند استعجال می شود کربا صلبه و درین صفت درم شتراب کوزن
 صغری شتراب مقبول هر یک سه درم کربا صغری تخم خرفه کثیر خشت حاق فستاقه
 صغری بخت بر این کما آید بخت درم طباشیر فاقه صاع طریقه البقر هر یک دو درم
 بخت بخت کما آید بخت درم سارند و اگر سرفه صعب باشد با عاب بخت با آب
 لعل میسازند **صفت** قهر میسازند که در رعایت بخت بخت بخت بخت بخت
 کما آید بخت درم کینا قیا و کربا درم صغری صغری سه درم کینا کل مقبول
 در این سه درم دار چینی کینا درم قهر میسازند شتراب درم **صفت** مقبول
 حیا و شتراب که در رعایت نهانی که در برین بخت با شتراب بخت بخت بخت
 شتراب بخت درم سرفه شست خشت حاق هفت درم مویر صغری بخت دانه عاب ده دانه
 سبتان بخت دانه در و مزاج بخت بخت که کینا بخت بخت صاف کنند و بخت
 ترنجبین و کینا حل کنند و بخت بخت و صاف کنند و بخت بخت بخت بخت بخت
 اید **صفت** مسهل و کربا و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 بخت دانه سبتان صفا دانه مویر صغری بخت در و مزاج و نیم آب بخت بخت بخت
 من عاب بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 تا بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 قدری بدهند **صفت** قوا می که مسلول بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 جو مقشر آرد با قلا فستاقه کینا بخت بخت سلطان ماده با کینا بخت بخت بخت
 کنند و در وقت مغز وانه کدوی شتراب و قدری شکر و بخت بخت بخت بخت **صفت**

در سبب و امر و دبا شد تا قوت بقوت و دبا بیدار مرئی تمام تر باشد و اگر مقصود
با آن کربن خزه باشد از این علف از عشا و خند فوق و کاشی هوای در صد هوا
شر نهاده شد و بکند و تا نیم من میتوان دارد اگر بقیه ظاهر شد تا سه هفته بکند
و اگر طبع زیاد نه نیم شور شیر با طراوت بدهند و اگر معدده ضعیف باشد با سریره
و زرد بدهند **صفت** هر یک دفعه نهان که مایه کرم باشد دفعه رصاف کنند
تا سه که از آن جدا شود و یکبار در جای معتدل خند و صحنه صفا اند پس نان
صید ده دم خور کنند و سی دم دفعه اخر تا بدم صحنه یکبار بکند
و بدهند و در دم یکبار نان ده دم دفعه اضافه کنند و حین هر روز
یکبار هم نان یک کند و ده دم دفعه اضافه کنند تا دفعه چهارم و ده حین یکبار
تا دفعه نهان بمقدار او در رسد **صفت** هر که که سلولیه مان که از اوقیه مار در
شود از اوقیه حاد مرده اندک مرده است و کد شش و باه شش کرم مرده اند که
بر میاوشان گرفته بچینه از شکر چلای سازند بتمام عمل و اوقیه بدان در رسد
و هر صبح با یک کوزه خورند **صفت** نقلی که بخور در قوت ذکر کرده میگویند از چیزها
که من به بیار کوس از دم و مسود دارد که کند تا آن است هر روز چند آنکه قوا
بخورند و بخت و میگویند از دم که صدف بود که سلول بود و درین بار ساخته
بدر کلفت و در دفعه و در کشت تا نه و فریه شد و میگویند عین قائم گفت که چه
مقدار کلفتند از دم که قبول نکند و غذا درین ایام تغیر و بیقوت و کین
کجک و قیر بران و با چه و ما میریان باید داد و عوض آب ماء الصل و اگر
در میان بخورید کتاب سلطان بدهند **صفت** سقوی الفی که سلولیه از دم
که طبع زیاد نه دم باشد میدهند صحنه عربی طبا سیر کل از حی حب از هر یک ده دم
کنند و در سوا و شکر یک صحنه درم شریقه ده دم **صفت** قهر کافور که در بعیت
نهان که شب زیاد باشد کافور بد مغز نیم کنوی شریقه مغز نیم صیاره مغز نیم حیاره

منتر

مغز نیم از هر یک ده دم کاسخ سه ده صحنه با دم صندل سفید کثیر از شسته در صحنه
طبا سیر هر یک سه ده دم تخم کاشی یکده دم کافور نیم ده دم بلعاب یکده صحنه درم سنا زرد
صفت شری که هر صحنه بدهند شفته تا نه نیم من جدا نه ده دم کثیرا همدوم تخم
خطی با خاله درم سیکو ده دم در صحنه اب بدهند یکبار در روز و با قوی ملائم چندین
بجوشانند که نصف آب بدهند و بکند و بکین شکر داخل کنند و بتمام آورند **صفت**
شرقی دیگر که از شریکین اب نیکر با هم بزنند تا نصفه اندیشی بکین شکر
کنند و بتمام آورند **صفت** شری که ذات الحجب را دفعه و بعد بعد از قصد و بکین
ان سه نیم و صحنه تا خور در تحت اضلاع و صحنه نفس و سعال و بغیر صحنه شاری
پس اگر سبب درم صحنه باشد علامتش غدا و حریت و جبهه و عظم نفس شاری
صحنه نفس و حریت نفس است و اگر درم صفاوی باشد شدت نفس و صحنه و
تب و حریت و سرعت نفس و صفت نفس است و اگر درم سوداوی باشد شدت
غیرا بصره و نفعت تب و صفت تب و بایان و سوادان و تاخر نفعت و مسود سوادان
اکت و اگر درم بلعی باشد و صحنه و نقل و صفت تب و نقله نفس و صفا و نفعت
دیده است و علامت کل قصداست لکن در قسم اولی بیشتر اما سایر تدابیر بر طبق
نقشه خشک سی درم عناب سی دانه سیستان بچاه دانه و مویزه صحنه سی درم تخم
سنا که نه کثیرا درم ده درم فالوس حیار شریقه ده درم سکر نیم صحنه علی از دم بتمام
آورده با روغن بادام بدهند **صفت** مطبوعی مصل که در ذات الحجب بعد از
ظهور نفعت اگر احتیاج شود میدهند عناب سی دانه سیستان بچاه دانه و مویزه
درم فالوس حیار شریقه ده درم شریقه سی درم حیاره صاف کرده بدهند
و اگر حیاره صاف کرده درم با حیدریم نان الثور اضافه کنند و اگر صفا غایب
باشد ده درم تخم صفا حیدر و اگر خواص صفا بکند و در نهان تر باشد سکر بکند
اضافه کنند **صفت** صفاوی که ماه ذات الحجب را ببرد و در سکان کند بقیه عمل

ذات الحجب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

ابن سينا که آنرا نیز در شرح ابن عربی و سایر کتب آمده است که علی الرغم عقاید او در
شربت ابریشم که در نصف قلبا کجا آید و اشارت بر نفوذ و حد و سده یکسان است
و جمیع امراض باره را نفوذ و حد و پناه زیاده کند ابریشم تمام بخانه دم در آب
غلیظ انداخته سه بار روز در هر یک یک نخ شست تا نصف آید پس صاف کنند و صاف
و صاف و صاف هر یک سه روز در غفران بگذرد صاف که کرده اضافه کنند و آب گند
بقوام آید و شربتی چهار روز و بعضی اوقات بخوبی زیاده تقویت غلبه یا مشاک
بجایه مفتضی مزاج اضافه میتوان کرد **شربت ابریشم** دیگر که حکیم عمار الدین
محمّد بن زری در سه ساله امون بخوبی تقویت بدن و تحقیق و تقویت باه و تقویت
ذکر کرده ابریشم خام با رب شکاف حبه عمر هر سفید و حبه سرور سرخی نیم
عمر سوره یکقال صندل سوره و در شقال آب پوست ترنج یکقال سیل مصطفی
سایح هر یک یکقال نیم کوفته در کبه کتا کند و ورق طلا و ورق نقره غلبه شهاب مشاک
خالص هر یک یکقال عرق کافور یا کلاب عرق بید مشاک آب سید شرب مصطفی
مصطفی آب امرو مصطفی آنرا شربین مصطفی هر یک یکقال سیاه سیاه شربین
عسل سفید مصطفی یکقال ابریشم **شربت ابریشم** با کلاب و آب میوه عرق و آب
روغن خوشنند انقدر که آب میوه عا بنده ابریشم را بپزند و بپزند و بپزند
ببات و قند کوفته بکافور و در عرقا در ظرفی محصور عسل حل کنند و مشاک
عباد را آنکه شربت قوی تقویت رسیده باشد باقی بر معاف داخل کنند
و در ظرف طلا را چینی و نقره که در آن اندک عا اند و بعد و کشته اعدا و کشته
تا معطر شود بکشد و هر روز سه شقال با کلاب و عرق بید مشاک و عرق کافور یا کلاب
شربت سفوف که در تقسیم کباب با سیاه یکقال **شربت** سفوف دیگر صوفی که با
کافور نیم دانگ شربتی با آب سید یکقال **شربت** سفوف دیگر صوفی که با
بیدان انور شب بای کل محوم هر یک یکقال و نیم شکر نیمه هفت شقال شربتی
علی الرغم معجون سازند

با در سبب بکفالت **سقوط** دیگر مرفا برید کوب با سبب است انور سبب با کفالت هم ضربت
و نیم شکر طریز در هفت منقل شری و دو منقل با شراب سبب **سقوط** عا و لقی که در نیم
کجا را بد معلوم شد **سقوط** عا و لقی که در ضعف قلب و ضعف با ریه که علامت شری
نور و کل و کی شکی و انتفاع از هوای گرم و صفر بنی و ضعف و ضیق نفس و قفر
در حین است کجا را بد منقل سبب سعد دار چینی است گرفته با برید مرفا و شراب
مرفا می رسد به ضا کنند **سقوط** عا که در نیم کجا را بد به از پوست و دانه با کف
کوبید و آب آن بکشند و یک شبا بگذرانند تا صاف شود دیگر روز با آب بکشند و نقل
در شراب بکشد بکش خیار اند روز دیگر خوشا نند و بدست بماند و صاف کنند
بکجا از نیم شراب و بکجا از شراب به مصق می آمیزند و نیم منقل و نقل کنند و سبب
و در نیم و قفر قلب و مصقل و قافله و کجا به هر یک بکند عود هندی نیم در نیم مرفا
چهار یا نال نیم گرفته در سحر و فاشه و در نیم شراب آفتد و خوشا نند و هر ساعت
بدست بماند تا بقوام آید صریح آید و یکد آنک مثل سوره را نقل کنند **سقوط**
تدیا قافه و قفر و طریز که در نیم کجا را بد در صریح مذکور شد **سقوط** حواش
عبر که در نیم کجا را بد در علاج معک ذکر میشود **سقوط** که در نیم باب
احتیاج می شود کجا با چندید مرفا و یک نیم پوست ترنج نیم فلج شل و بک نیم
گرفته و سبب بکشد **سقوط** دیگر مرفا کجا با هر یک نیم در نیم کجا را بد
سه و نیم قفر قلب و در نیم شراب و در نیم شراب سبب با شراب انوری با صند
بدهند **سقوط** عا و انقل نیم که در ضعف قلب با ریه و قلب که علامت شری است که
که صاحب علت بدید از که را و در میان آب نهاده است و مرفا بر میان
ان بود که بدید از که ترنج نیم در آب افتد و طبل بعد از استغراق بوی بخوری
با شاد بوی بخوری نیم که در آب صریح مذکور شد مرکب با اسحق بنقل با شاد
ایا صریح بنقل با کفالت ای اصرح و بکند و نفیون سوره استعمال شود در باب صدراع
مذکور

مذکور شد **سقوط** و اکسک شری حاکم در نیم کجا را بد در صدراع مذکور شد که
صریح حاکم که در نیم ضعف قلب کجا را بد کجا با ریه و قلب که علامت شری است که
هر یک دو در نیم شراب انور کل سبب هر یک با ریه و نیم مرفا بد هشت دریم سبب عا و
بکند نیم و نیم شراب با انور دو دریم و نیم خون سبب و سفید هر یک با ریه و نیم قفر قلب
بکند نیم مثل عا و هر یک دو در نیم و نیم با قوت دو دریم مرفا صریح مسئول و در نیم
بکند نیم نیم جلد سه دریم کوفت و نیم جلد و سبب مرفا شری و دو منقل **سقوط**
انور و در نیم که در ضعف قلب با ریه و قلب کجا را بد کل سبب شری دریم سبب عا و
قفر قلب و سبب سبب اسارون هر یک سه دریم قفر قلب و نیم مرفا مرفا در نیم سبب عا
صلح حواش و هر یک دو دریم گرفته و نیم مرفا و نیم منقل نیم من نیم مرفا و نیم
تاکت عا و نیم دریم مرفا و صاف کنند و بکند و سبب و مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا
با ن بکشد شری بکفالت قبل از طعام و بعد از آن میتوان خورد و در مرفا و نیم
و در نیم مرفا و نیم و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا
خوش کند **سقوط** عا که در نیم کجا را بد در نیم کجا را بد در نیم کجا را بد
برای سعد هر یک سه دریم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا
سبب مرفا و نیم هر یک بکند نیم شکر بدست دریم شری سه دریم با شری افشقی
بدهند **سقوط** شری افشقی افشقی مرفا و نیم دریم کل سبب با ریه و نیم سبب
و در نیم بد سبب نیم گرفته دو دریم در نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا
گستد و در نیم بدست نیم کرده با سقوط بدهند **سقوط** ضعف قلب و مرفا و نیم
یا نیم مرفا و نیم دریم است با نیم سبب مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا
و مرفا با نیم مرفا و نیم دریم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا
مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا
نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا و نیم مرفا

که علامت منقذت رخ و بافتن رخ بعد از غصه در جوانی ستم است ثم کفر برسد
 مرز خوش دو قوب الفاشست با فوزه معده در سر که خفته است **صفت** مغزی خفته
 کانی که هرگاه طعام خورند صبر از و ساعه در معده بجا ماند و باقی نکند و چیزی
 ترش بر نیاید نام نباید خربق سفید در میان قوب کند و یکتا ترش و خفیه در میان قوب
 پاره کند و در سبب کجین علی غصه یکتا ترش و یکی و این سبب کجین پاره که سست و خفیه
 سرخ در زان خفته باشند بدهند و از غصه آن قدری از آن بخورند و قی کنند
صفت حبس خفیه قوب که بعد از آن که در غصه است صاحب انقباض میدهد در سبب است مدو
 شد **صفت** مخزن خفیه که مدو است آن بعد از استراحت در غصه کار را بداند و در حال
 مذکور شد **صفت** قوبی که در غصه است با غصه بعد از آن و استراحت اینست
 ثم کفر برسد **صفت** قوبی که در غصه است با غصه بعد از آن و استراحت اینست
 افین مدو در غصه و غصه کوفته خفته قوب در غصه سبب است **صفت** بعضی اوقیه
 که در غصه است که قوب سبب است میان حال و معده است و علامت منقذت است که خفیه
 خورده باشد و غصه شود و از خورده ترشی اشتها ببرد کار را بداند و در حال
 و ترش خورن غصه و کبر و سرور که و از آنجا که او شده که خورده ترش کرده باشد
 و غصه در غصه با غصه و بیاض و کبر و سرور که و غصه ای و سرور که و از آنجا که او شده
 با غصه ای باشد و از آنجا که او شده با غصه ای باشد **صفت** صمدی که
 در غصه است که قوب افتر پسین بعبیه و غصه ای که غصه ای که بعد از آن
 تنقیه و مرغ استعمال می شود و علامت منقذت است که معده حش ترش طعامها را ببرد
 حبس انقباض حلو و مرقتا کند و در غصه است که معده حش ترش طعامها را ببرد
 ثم غصه سبب است که غصه در غصه است که معده حش ترش طعامها را ببرد
 قوبی که غصه است که غصه در غصه است که معده حش ترش طعامها را ببرد
 معده هم کوفته غصه و غصه در غصه است که معده حش ترش طعامها را ببرد **صفت**

صفت غصه

کجین

صفت غصه در جوانی ستم است ثم کفر برسد
 مرز خوش دو قوب الفاشست با فوزه معده در سر که خفته است **صفت** مغزی خفته
 کانی که هرگاه طعام خورند صبر از و ساعه در معده بجا ماند و باقی نکند و چیزی
 ترش بر نیاید نام نباید خربق سفید در میان قوب کند و یکتا ترش و خفیه در میان قوب
 پاره کند و در سبب کجین علی غصه یکتا ترش و یکی و این سبب کجین پاره که سست و خفیه
 سرخ در زان خفته باشند بدهند و از غصه آن قدری از آن بخورند و قی کنند
صفت حبس خفیه قوب که بعد از آن که در غصه است صاحب انقباض میدهد در سبب است مدو
 شد **صفت** مخزن خفیه که مدو است آن بعد از استراحت در غصه کار را بداند و در حال
 مذکور شد **صفت** قوبی که در غصه است با غصه بعد از آن و استراحت اینست
 افین مدو در غصه و غصه کوفته خفته قوب در غصه سبب است **صفت** بعضی اوقیه
 که در غصه است که قوب سبب است میان حال و معده است و علامت منقذت است که خفیه
 خورده باشد و غصه شود و از خورده ترشی اشتها ببرد کار را بداند و در حال
 و ترش خورن غصه و کبر و سرور که و از آنجا که او شده که خورده ترش کرده باشد
 و غصه در غصه با غصه و بیاض و کبر و سرور که و غصه ای و سرور که و از آنجا که او شده
 با غصه ای باشد و از آنجا که او شده با غصه ای باشد **صفت** صمدی که
 در غصه است که قوب افتر پسین بعبیه و غصه ای که غصه ای که بعد از آن
 تنقیه و مرغ استعمال می شود و علامت منقذت است که معده حش ترش طعامها را ببرد
 حبس انقباض حلو و مرقتا کند و در غصه است که معده حش ترش طعامها را ببرد
 ثم غصه سبب است که غصه در غصه است که معده حش ترش طعامها را ببرد
 قوبی که غصه است که غصه در غصه است که معده حش ترش طعامها را ببرد
 معده هم کوفته غصه و غصه در غصه است که معده حش ترش طعامها را ببرد **صفت**

کجین

سیاه

صفت غصه در جوانی ستم است ثم کفر برسد
 مرز خوش دو قوب الفاشست با فوزه معده در سر که خفته است **صفت** مغزی خفته
 کانی که هرگاه طعام خورند صبر از و ساعه در معده بجا ماند و باقی نکند و چیزی
 ترش بر نیاید نام نباید خربق سفید در میان قوب کند و یکتا ترش و خفیه در میان قوب
 پاره کند و در سبب کجین علی غصه یکتا ترش و یکی و این سبب کجین پاره که سست و خفیه
 سرخ در زان خفته باشند بدهند و از غصه آن قدری از آن بخورند و قی کنند
صفت حبس خفیه قوب که بعد از آن که در غصه است صاحب انقباض میدهد در سبب است مدو
 شد **صفت** مخزن خفیه که مدو است آن بعد از استراحت در غصه کار را بداند و در حال
 مذکور شد **صفت** قوبی که در غصه است با غصه بعد از آن و استراحت اینست
 افین مدو در غصه و غصه کوفته خفته قوب در غصه سبب است **صفت** بعضی اوقیه
 که در غصه است که قوب سبب است میان حال و معده است و علامت منقذت است که خفیه
 خورده باشد و غصه شود و از خورده ترشی اشتها ببرد کار را بداند و در حال
 و ترش خورن غصه و کبر و سرور که و از آنجا که او شده که خورده ترش کرده باشد
 و غصه در غصه با غصه و بیاض و کبر و سرور که و غصه ای و سرور که و از آنجا که او شده
 با غصه ای باشد و از آنجا که او شده با غصه ای باشد **صفت** صمدی که
 در غصه است که قوب افتر پسین بعبیه و غصه ای که غصه ای که بعد از آن
 تنقیه و مرغ استعمال می شود و علامت منقذت است که معده حش ترش طعامها را ببرد
 حبس انقباض حلو و مرقتا کند و در غصه است که معده حش ترش طعامها را ببرد
 ثم غصه سبب است که غصه در غصه است که معده حش ترش طعامها را ببرد
 قوبی که غصه است که غصه در غصه است که معده حش ترش طعامها را ببرد
 معده هم کوفته غصه و غصه در غصه است که معده حش ترش طعامها را ببرد **صفت**

برهند بسیار سودمند است و اگر نیم درم هر شب ساییده با عرقی سرشته بدهند نفی کند
صفت سورت هر شب در آب کاشاندازی و در آب سرد کند مکرر تا بطریق
و است غشور بعد از آن نباید **صفت** شربت مورد که در دملیت بکار آید مورد را سه
نوبت در سه من آب بجوشانند تا صغر گردد پس در است عا اند و تخم از آن جدا کنند و یک
بار در نیم من شکر پخته در جوشانده بقیام آورند **صفت** صوم و روغن که در بختی
و در رموی معده که علامت آن عطشان اشتها و تب گرم و در غش و سردی زبان و
و غشایان است بعد از قصد با سلق بکار آید بول مورد و قرصه اب سیب کالاجا
صند و روغن کل نیم صاف در هاون کنند و عا اند تا صغیر گردد و پس عرقه آن در
بر معده بدهند **صفت** صمغ صمغی که در ابتدای ورم بکار آید به بریان سیب بریان ترانه
کدوی بول و ساق عرقه گرفته صفا و کنند **صفت** شربتی که بعد از چهارم ورم
بدهند اب بول با شکر آب کاشی اب عنب الثعلب هر یک یک قیبه و اب سیب کالاجا
چهارم ورم بزرگتر از یک دنگ **صفت** صمغ صمغی که از عمام تا صغیر ورم بکار آید و در
صندل سفید ترانه کدو اب عنب الثعلب و در غش و عرقه **صفت** شربتی که در
هشتم تا چهارم ورم بدهند زعفرانی که تب و جوشی کم شده باشد اب عنب الثعلب
اب کاشی و روغن اب بزرگانه اب کاشی تا در غش و شربتی و شربتی و شربتی ورم
با چهارم ورم و اب سیب کالاجا و در غش و عرقه **صفت** صمغ صمغی که در ورم
جوشی معده زعفرانی که تب و جوشی کم شده باشد اب عنب الثعلب و در غش و عرقه
طایر چهارم ورم کل سرخ ورم نیم تخاف بریان بدهند صمغ صمغی و بریان کل سرخ ورم
با بریان ورم نیم بول صمغ صمغی ورم نیم تخاف بریان بدهند صمغ صمغی و بریان کل سرخ ورم
علی از نیم صمغ صمغی **صفت** صمغ صمغی که در ورم تا انتهای ورم جوشی معده استعمال شود
کل سرخ ورم نیم بول صمغ صمغی ورم نیم تخاف بریان بدهند صمغ صمغی و بریان کل سرخ ورم
شربتی نیم ورم تا یک ورم **صفت** صمغ صمغی که در ورم تا انتهای ورم جوشی معده استعمال شود
صمغ صمغی

صمغ صمغی سول هر پنج ورم اکلیل الملک با قیبه فلاح از هر ورم سه ورم معطر کاشی
هر یک دو ورم گرفته شربت سرشته هر ورم و ابی که در آن عنب الثعلب جوشانده
باشد بدهند **صفت** صمغ صمغی که در ورم تا انتهای ورم جوشی معده استعمال شود
یک قیبه ورم نیم بول صمغ صمغی ورم نیم تخاف بریان بدهند صمغ صمغی و بریان کل سرخ ورم
بجای است و روغن بختی و روغن کل هر یک است و است و عرقه اب سیب کالاجا
و بر عرقه کتان سطر ما لیک بر معده بدهند **صفت** صمغ صمغی که در ورم تا انتهای ورم
شود با قیبه و روغن بختی و روغن کل هر یک است و است و عرقه اب سیب کالاجا
یک قیبه اکلیل الملک یک قیبه بختی که کشته ورم نیم و چهار قیبه و روغن کل سرخ
هر یک و روغن سوسن هر یک و روغن بختی و روغن کل هر یک است و است و عرقه اب سیب کالاجا
صفت صمغ صمغی که در ورم تا انتهای ورم جوشی معده استعمال شود
صمغ صمغی و روغن بختی و روغن کل هر یک است و است و عرقه اب سیب کالاجا
یکبار و نیم سرخ ورم صمغ صمغی و روغن بختی و روغن کل هر یک است و است و عرقه اب سیب کالاجا
اوقات آب ورم خالص بختی آنکه طعام و شرب در معده قرار نگیرد اضافه
کنند و بعضی اوقات عصاره افستیم برآورد میکنند اگر طبع قوی باشد و بعضی
برآورد کردن و قیبه ورم نیم بختی و روغن بختی که در ورم تا انتهای ورم
و روغن بختی و روغن کل هر یک است و است و عرقه اب سیب کالاجا
هر یک سه ورم گرفته با روغن بختی و روغن کل هر یک است و است و عرقه اب سیب کالاجا
و روغن بختی و روغن کل هر یک است و است و عرقه اب سیب کالاجا
که در ورم تا انتهای ورم جوشی معده استعمال شود
خواهد شد **صفت** شربتی که در ورم تا انتهای ورم جوشی معده استعمال شود
استعمال شود و علامت آن برآورد و جمع و تب است شربت جوشی و روغن بختی
تخم کتان لعاب تخم حلیه هر یک ورم نیم و روغن بختی و روغن کل هر یک است و است و عرقه اب سیب کالاجا

بر سواش هریک درم سبیل مصطفی صبیح هریک سه درم زعفران بکند و نیم مروغن
باونه و صوم زرد درم سرشته با کند **صفت** صماد مصطفی صبیح و قیده مصطفی باوقیه
باونه اکلیل لیلک و کچک باوقیه مروغن سمن مقدار حاجت **صفت** صماد صوفی که درم
و سار کد هکلیل در و طبع نرم دارد هلیله نرود ده درم تخم کاشو تخم کثوف مغز تخم حب
و حصار باندن درم کد مغز درم مغز حبش هریک بکند و سقویا تخم درم شرفی
دو درم با این بندهند **صفت** صماد صوفی که درم کد و حلیله از لخته کرد و درم
منجر شوق با نکند و علامت دبیله اشتداد روح و سایر علامات ورم عارض است با نعل
بشت خوابید ورم کشف ورم و علامت انفجار است که شکر کند و از زبان او
برخ فورسد و قفل و ام که در دهنش فوق خشت بکند تخم زرد نیم درم از کد حلیله بکند
حلیله باوقیه شکر و سه وقیه شیر کبریت باشد **صفت** دانه زردی که بکند
ورم و دبیله و بان شدن از نیم حلیله در و بانک حواصت میدهند با ماء الفل با کما
با کچکین صابون و کتاب مصطفی تخم کاشو کچکین هریک یک شقال کند ورم از حوی
کل سرخ طایفه هریک دو شقال شرف سه درم **صفت** صماد صوفی که درم دبیله کد با منجر
دهد باونه اکلیل لیلک و کچک تخم حلیله از لخته کرد و درم شرفی
شکلا نه مساوی صماد صوفی که درم صماد صوفی که درم صماد صوفی که درم
چون در وقت کند هریک مقدار حاجت صماد کند **صفت** صماد صوفی که درم صماد صوفی
کند که علامت آن صماد صوفی که درم صماد صوفی که درم صماد صوفی که درم
التحاب و قذف انواع و صماد صوفی که درم صماد صوفی که درم صماد صوفی که درم
مفح و شیر بکند با شربه باره رطبه کجا وید و قنبر صماد صوفی که درم صماد صوفی که درم
و کلا صماد کند **صفت** صماد صوفی که درم صماد صوفی که درم صماد صوفی که درم
نمونی صماد صوفی که درم صماد صوفی که درم صماد صوفی که درم صماد صوفی که درم
بجاست تخم ورم کد استعمال می شود حلیله ده درم دره اش را با جوشانند تا نماند و اندکی
صاف کنند

دبیله کبد

ورم صفراوی کبد

ورم صلب کبد

بر صاف کنند و سه درم مروغن بید الجیر اضافه نموده بدهند **صفت** صماد صوفی که درم
صماد صوفی که درم مروغن بید الجیر اضافه نموده بدهند **صفت** صماد صوفی که درم
کوفی سه درم و از بانه انیسون هریک درم حلیله خشت ده درم جوشانده صماد
کرده سه درم مروغن بید الجیر درم مروغن با دم شیرین اضافه نموده بدهند **صفت**
حوی که بعد از طبع و حصار بدهند با سرخ نقره بکند و غار بقون دور از ان عصا
خاقت عک صماد بکند انیسون بکند با آب عنب الثعلب با آب کاشو بدهند **صفت**
و در وقت که در وقت نفع و در وقت نفع کد با کل سرخ ده درم سبیل و درم زعفران
بکند ورم بکند ورم سبیل بکند ورم ورم مصطفی و درم مغز با طبع بکند ورم ورم مقل ازرق
سه درم مقل ازرق و شرب حلیله او قیده بان بدهند و فرم کد هریک سه درم
شرفی بکند ورم است با آب کاشو با آب کوفی با آب از بانه بدهند **صفت** صماد صوفی که درم
بعلت کما را بکند سرخ چهار شقال تخم حلیله کفند **صفت** شقال برونک مصطفی هریک
یک شقال و نیم سبیل حلیله زعفران هریک سه شقال و نیم شقال مروغن زعفران در سر که حل نموده
او قیده کفند با وی بیا میرند و بعلت شرب شرفی تخم شقال با طبع زعفران بدهند **صفت**
طبع زعفران و قای یا بن سه درم بر سواش هریک درم حلیله ده درم تخم کد
صماد صوفی که درم تخم حلیله صماد صوفی که درم تخم حلیله صماد صوفی که درم
طبع نمایند شرفی حلیله درم تا یک شقال مروغن با دم تخم و یک شقال مروغن بید الجیر
صفت دانه الکیم و اناناسیا و حوی که در وقت نفع کما را بکند ورم کد هریک
صماد صوفی که در وقت نفع کما را بکند ورم کد هریک صماد صوفی که درم
حلیله سیاه هریک بکند ورم کد هریک از بانه انیسون هریک سرخ حوی شرفی سه درم
با صماد صوفی که درم صماد صوفی که درم صماد صوفی که درم صماد صوفی که درم
نمونی مغز بکند و قیده و قیده حلیله صماد صوفی که درم صماد صوفی که درم
هر بکند ورم صماد صوبله درم زرد هریک درم بید بطیله مرغ خاکی هریک صماد صوفی که درم

حصان غافق سبلی است مشغول به بریدن پوست کبوتر که در سرکه خنک کرده و بر آن بگذرد
و نیم قرص کند و در پی دو نیم شرف بگذرد **صفت** موی که در صلابت طحال بعد از
و تدبیر است لطیف نافع است علیه بیاض و دم شاه و دم عیاض غافق هر یک
بجای دم که مانده سه دم است اینست که در کف سر از زبانه هر یک سه دم جو شایه
منزه شرف و دو قیغه با یکدیگر ایستاده و یکدیگر غارتن بهند **صفت** حقی که
در نیم کار ایستاده و فیض علیه سر و نیزه بر یکدیگر دم فارغون بر آن کش
هر یک بجای دم است و اینست مقل هر یک سه دم غل هندی و در دم شرفی و در دم
صفت که در صلابت سیر زانم کند و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی
ایستاده و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی
بجای که بهند **صفت** که در کف سر ایستاده و در دم شرفی و در دم شرفی
سبلی است و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی
دو دم هر یک یکدیگر که آن طیب که این در دو ساعت کف من حوک را سه روز این
قرص را در بوم با یکدیگر سیر زانم و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی
حب الفقد پوستی که هر یک سه دم سیر زانم و در دم شرفی و در دم شرفی
شوقی هر یک سه دم است و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی
عل است و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی
قرص که در بوم با یکدیگر سیر زانم و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی
طالع هر یک شرفی است و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی
حب از شاد و شاد در سرکه چنانست که یکبار سرکه و سرکه افق است که در سرکه
صا از شاد و شاد در سرکه چنانست که یکبار سرکه و سرکه افق است که در سرکه
کنند و بعد از آن که شاد و شاد در سرکه چنانست که یکبار سرکه و سرکه افق است که در سرکه
ایستاده و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی

هر یک سه دم است و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی
و اگر نا گفته با سرکه خنک و با شاد **صفت** که در صلابت طحال بعد از
بجای که بهند **صفت** که در کف سر ایستاده و در دم شرفی و در دم شرفی
بهر دم و صا فکند و از آن سرکه با سبلی سیر زانم **صفت** که در صلابت طحال بعد از
بجای که بهند **صفت** که در کف سر ایستاده و در دم شرفی و در دم شرفی
کوفی از زبانه انیسون و طالع انیسون هر یک یکدیگر و نیم کوفی و در دم شرفی و در دم شرفی
خسب است و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی
سوز و داخل کند **صفت** که در صلابت طحال بعد از
و با آن کند و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی
تق و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی
و هر یک دو دم و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی
خون در سرکه چنانست که یکبار سرکه و سرکه افق است که در سرکه
در سرکه چنانست که یکبار سرکه و سرکه افق است که در سرکه
فقد که لیس لیس لیس در سرکه چنانست که یکبار سرکه و سرکه افق است که در سرکه
و در سرکه چنانست که یکبار سرکه و سرکه افق است که در سرکه
بان در شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی
سرکه سوز و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی و در دم شرفی
صا از شاد و شاد در سرکه چنانست که یکبار سرکه و سرکه افق است که در سرکه
سرکه با سبلی سیر زانم **صفت** که در صلابت طحال بعد از
ناشیت و یکبار و در وقت خواب و با یکبار نا شیت با شاد **صفت** که در صلابت طحال بعد از
خرق سیاه سه و قیغه خرق سیاه چنانست که یکبار سرکه و سرکه افق است که در سرکه
دو قیغه و فلفل ای که نرم با سبلی و مقداری نمک بکشد و چندان علق البطم

در روی که اندازند که او قوی و نیروی توان برشت پس گرم کرده کاهند **صفت** صمادی و یکی
 قوی اشق و سرگین و سفید سر که سرشته نما کنند **صفت** صمادی و یکی قوی اشق و با دام تلخ
 هریک ده درم و نه سداسنج درم و سیر که سرشته نما کنند **صفت** نافی که مظهر را
 نفع دهد و عسکار یک نیم سیدان سدس اگر گرفته بخت سرشته بان کنند و با سر
 کوب در آن انداخته باشند خوب زند **صفت** قرصی که نفع علی را بختلید و بخت و علامت
 علی انقدر در جیب اشیر با الصاص درم غیر صلب است و در جیب غن قرصی درم
 تخم سیدان سفیدی درم گرفته بخت سیر که تند سرشته قرصی که چاک سارند
 و در تنور یا در تابه بریان کنند چنانکه نوزد پس بگویند و درم بنزد و بخت
 و کرمانج هریک درم اسفوقی قندریون هفت درم شهرتی سه درم با سنجین
 بدهند **صفت** دارویی دیگر که مانع ده درم تخم مرو و درم تخم کاشنی تخم خرفه
 مقشر هریک درم شربتی سه درم با سنجین **صفت** صمادی که درین بار کجا
 آید و روغن آفتابین روغن قسط روغن نارین احلاط الفها ایله در سر که بخت
 نظرون سداسنج تخم بختلید لعل لعل با فونه که در بورد و با نفع نفع جاد و شرب اشق
ابیت و هفت در ذکر اوقیه که در برغان سرزد و سیاه بکار آید و علامت آن
 جمیع علامت سو و من لاج و ماری کبد است **صفت** سفوف هلیله که با ما و لیبی
 بدهند و برغان سرزد و سیاه از سیاه صفا باشد و در جگر و تب با سید هلیله
 مقشر گرفته بخت ده درم صبر نیم درم طباشیر یک درم سقنی یا یکدانک و نیم فله
صفت دارویی دیگر که کبد را پاک کند صبر نیم درم غار بقون یک درم سقنی یا یکدانک
 با ما و لیبی بدهند **صفت** نذایر برغان سدس که علامت آن علامت است
 کبد است آب کرفس یا بران یا نه شرب است هریک دو و فله بخت و صفا کنند
 و سه درم روغن بادام سبز و یک درم روغن بادام تلخ و یک درم روغن شتر قی
 کنند و صمادی و سنج نیم درم یک درم مغز تخم خربزه یک درم انیسون یک درم تخم کرفس
 نیم درم

نفع طحال

برغان

برغان سرزد که از کثرت

صفرا باشد

برغان سدس

نیم درم با سنجین علی بدهند **صفت** شربتی که در نفیس برغان سرزد کارد و یک درم تخم
 دو و فله شربتی و لیبی قویله درم آفرید و صاحب عدت در آن نشاند و قدری
 کنند و این شربت بدهند و در حال سرزدی را بل کرزد اما این شربت بعد از آن و صند که
 نفع یافته باشد **صفت** قرصی که در جیب کارد بکار آید و سبب باشد
 انیسون سه درم غافث سه درم صبر نیم درم غار بقون دو درم انیسون اسامون
 که در تخم نیم شربت معطی سسل مغز دارم تلخ هریک یک درم گرفته بخت تلخ آفتابین
 قرصی که از شربتی یک درم **صفت** قرصی آفتابین و قرصی بروید که در نفیس کارد آید و
 سوء مزاج باریک کند مذکور شد **صفت** صمادی که در نفیس کارد آید و کاه لیل
 لعل تلخ و کوب شربت سفید آفتابین ایله صبر مرو و روغن قسط با روغن
 سبلر و بخت و بخت **صفت** معطی که در نفیس کارد در برغان و اما
 کارد آید و علامت آن غریب است قوی است قبل از برغان و اگر سدس میا کند و علامت
 آن برغان غریب است بعد از آن قوی هلیله سرزد و هلیله سیاه هفت درم ساق
 ده درم غافث آفتابین هریک درم و در نفی است درم معطی انیسون هریک سه درم
 قوی غلیظ را زربانج کرب و بخت هفت درم قرصی درم انیسون درم با و برغان
 ده درم اوی سیاه بیت عر بر هندی اخله درم در سه مزاج جو شاند تا نالت
 جانا و جو شاند شربتی هفت درم نیم درم غار بقون و دو و لعل عک هندی
 و یکدانک هندی و هریک و کربته بدهند **صفت** سفوفی که با ما و لیبی در نفیس
 بعد از آن معطی مذکور بدهند هلیله سیاه دو درم انیسون یک درم ملک هندی یکدانک
 ابراسج نیم درم هلیله یک شربت است اما بعد از قوت مزاج و کم متون کرزد **صفت**
 سفوفی که در نفیس سدس و کاه سبلر و کربته را بل کرزد و شربتی هفت درم
 و نفیس هلیله کرده باشد اسقن شرب هلیله سرزد سه درم انیسون یک درم انیسون نیم
 ابراسج نیم درم لعل کربته است و با نفع داشت و درم سرزد بدهند **صفت** لخبی

برغان که بیست

برغان که بیست

میان کبد و برغان

سیرات اسیف

[illegible]

کتاب

یافکد یا دیه
باشد

[illegible]

استقامتی

در اسهالات

اسهال دماغی

سفت حادها دیگر سرگرمی از این است و حاد کنند **اب** بپوشد **سفت** در کمر و زانو که در کمر
که باید **سفت** غرغره که در اسهال دماغی که علامت خاصه آن است که حوله صلیح
خواب بر خیزد چند مجلس متواتر اسهال شود و علامت نرله باشد از غده خلوه
مریه و اسهال حوضها در غذا و استاه او نم و چوبی از علامت خاصه است
تله اسهال در ظاهر حوضها دیگر سگی خرا کرده و بعد از دماغ صفر باشد علامت
مرارت و وجود قهیب و عطش و نفخ و غده معده باشد و اگر باجم باشد علامت
ان ملوس و ملالوت کرمه و غلظت مریق باشد و اگر سودا باشد علامت از طبع
مدین باشد و اگر دم باشد علامت از ملالوت مشویه علویه باشد و در مدین
خون باشد که بعد از استرخ جبهه یا سرخی فقیر و مانند آن خج غلط و اگر خرف
باشد و قوت باشد بعد از قصد مدین کل سرخ غیض و سوء و جوشانده منافق
با سنجین ساره و قدری زعفران در آن صلا کرده غرغره کند **سفت** غرغره که مایه
نرله باشد و دماغ را قوت دهد سبیل گرفته آب شادان قلیل آب سرد خرقه در غذا
کلاب صرم آغشته غرغره کند و اگر قوی که با شرب آب خنک شربخانه که از علاج رگام
و نرله مذکور شد آغشته خورند نرله با زردار اقا قیاس سر ساق عصا و خج غلیظ
کدام کثیر زعفران هر یک از آن گرفته در یک کمال بعد از دای شربت خنکاش پیش
از آنکه از آن گرفته باشد داخل کنند بقدر حاجت بوقت خواب بخورند **سفت**
شربت خنکاش که نرله با زردار و اسهال دماغی را سود دهد کل سرخ صغری هر یک
چهار درم تخم صندل تخم خنکاش سه درم سرخ السور شش استغری
هر یک دو درم زعفران نیم درم شرب دو درم **سفت** حادری که صاحب دماغ کرم را
در اسهال دماغی که باید حادری و فلفل اقا قیاس فانی و ماسیا طبع قبولی لایق از مری
مقشر زعفران حصصه مساوی آب برکت با شربت و آب برکت خرقه سرشته خورند
سفت ملائی که صاحب دماغ سرد را که از آنجا لیا سیر که و زهره کا و حل خورد مانند بعل
باب جمیع

باب جمیع و فلت بنویسد **سفت** دماغی که در ریه کارد کند و فلت ازین بلفظ کنند
و بنویسد آن دارند **سفت** حادری و طبعه که در این قسم کار آید در علاج سبات
و کثیرش مذکور شد **سفت** سقوف حد امان که در اسهال دماغی که علامت
است که بعد از بجای غده و خرقه یا خرقه شرب کهنه و غسل و مثل آن غلیظ
و حل و کسکی و زردی مدین و سوزش و تدبیر سابق نیز بر آن قوی دهد
استرخ صفر طبع حلیله او صفر ازین بسیار باشد کار آید اما زانو بر آن
کثیر شربت مدین بچاه دم ساق کفادر هر یک با حله دم که مایه خرب بنویسد
هر یک دو درم گرفته بچاه شرب از دو درم تا سه درم **سفت** قهر طایر که
کار آید کل سرخ صغری بر آن کل دای حفت با طبع طایر هر یک دو درم
هفت درم صابون هر یک تا سه درم شرب بکفالت **سفت** قهر
طایر بچاه دیگر کل سرخ صندل هر یک تا سه درم شرب بر آن طایر هر یک
دو درم تخم صندل هر یک تا سه درم شرب بکفالت **سفت** حادری که در ریه کار آید
سرخ صندل سفید فلفل کل سرخ صندل کل سرخ اقا قیاس سر ساق
سرشته خورند بر حله **سفت** حادری که در ریه کار آید در سوء المزاج
کبد مذکور شد **سفت** خنک که غذای صاحب اسهال کبدیت مریق که
اسهال ضعف خاصه کبد باشد و علامت از علامت اسهال است بک جان
بست چون ما ببت بجان آب حیدر آن نیز که سه بجان عباد و جوزین و آرد
که در آنجا هم میکند بک جان کاه و سرشته اضافه کند و بجان آب بفرماید
کنند از آنجا بسیار ضعیف باشد صاف کنند و الاضافه کرده بدهند **سفت** غذای
که در ریه کبدی مذکور شد بک جان که قوت خاصه بسیار ضعیف باشد کار آید
تخم خاص بر آن گرفته بر کمر نهاده کتاب بخورد بدهند **سفت** سقوف که بچشم
کار آید کل سرخ صندل نیم درم شربت فلفل کل سرخ صندل سه درم قهر طایر صندل

اسهال دماغی

اسهال کبدی
بسیار ضعیف خاصه
کبدی

اسهال
کبری باج

بج

اسهال
کبری صفت

اسهال
کبری دوی

سعد شاسته صغری هر یک ده درم روغن بیکدم و نیم تخم خاص سه درم زعفران
شرقی دو درم باد و خ آهن تاب بدهند **صفت** سفوف که در اسهال کبری که باج
باشد کار آمد تخم غلی مقشر تخم نوله مقشر هر یک ده درم شاسته صغری عرب هر یک ده درم
عسل بریان کنند و بکوبند و ده درم کلوی گرفته با وی بیاورند شرقی سه درم باریک
مور بدهند **صفت** دواخی که در زمان که باج طبع خشک باشد کار آمد تخم غلی
تخم نوله مقشر گرفته زعفران تخم مرقم شاسته صغری مساوی با روغن کل جرب کنند و با
نیم درم بدهند و اگر مزاجه خشک باشد مقشر چار شتر زعفران عسل و با آن بخورند
شرقی سه درم **صفت** صغری قلقلی که در سوس و مزاج با روغن عسل و روغن باریک که در
شورت مدد گوشت و در اسهال کبری که جیب ضعف مزاجه کبری است و در
سلبه سبل زعفران هر یک سه درم قصب الذریر عود بلبا حب بلبا سعدی کبر
اندر هر یک ده درم حبه باریک عدد قافله قرفلی اینون شاسته کبری هر یک ده
اشته کردن هر یک ده درم قرفله مانا سه درم مشک چهار درم دار شاسته سه درم
اندره چهار درم حب آس بریان سی درم زعفران بخته عسل و در شست شرعی جوام
صفت دواخی که اسهال کبری که جیب ضعف مزاجه کار آمد کل سرخ کلندر عسل و قرفله
هر یک ده درم سبل هفت درم معطلی سه درم زعفران اندر هر یک چهار درم شرعی
دو درم باریک به باریک بدهند **صفت** خادوی که در رقیم کار آمد مرکب کلانی
تخم کل سبل ماز و زعفران مساوی گرفته با ب مرمر و کلان و آب سیب سخته
برند بدهند **صفت** سفوف طی که در اسهال کبری دوی کار آمد و علامت مزاج
کبر است که در سوس و مزاجه در بیا شد و علامت ضعف کبد ظاهر باشد و هر چند
کبد مزاجه باریک است و با زامدن کبر و هر چند علت مزاجه شود خلط غلیظ باشد
در شراب با آن بیاورد کل سرخ طباشیر صغری عرب بریان حب آس هر یک ده درم
در الاغون کند هر یک دو درم و نیم شرقی سه درم با شربت مرمر **صفت** قرفله باریک
که در رقیم

که در رقیم هر که که تب باشد کار آمد طباشیر چهار درم کل سرخ تخم خاص بریان هفت درم صغری
عرب بریان کل سرخ کل سرخ باریک هر یک ده درم حب آس ده درم شاسته بریان سه
درم شرقی یک مثقال باریک به **صفت** قرفلی که در این اسهال کار آمد عسل و روغن
شراب باشد و معقوف و کفکات و سیاه رنگ باشد کار آمد کل سرخ طباشیر
صغری شاهره تخم خاص زعفران کل سرخ صغری عرب بریان سلطان مساوی گرفته
به جیب شستنی سه درم **صفت** قرفله کوری و قرفله باریک و کسکاب سلطان
که در این قسم اسهال در علاج روغن کدشت عسل و کربا میکند من جری عبد
محار و نیم عسل قافله اسهال من من در ساعه با زعفران بینه مایه خورش است
انرا کل تا نیم درم بدهند و تا قوی بکند روز اول یکدالت روز دوم دو دالت
اگر کباب شود روز دیگر نیم درم و اگر در کبر و سه دالت بدهند با بن خنی که باج
یکدالت و آخر روز یکدالت و با شاد **صفت** صغری خورزی بنفشه عسل و کربا
که در اسهال معدی زعفران که قوی حاصله ان جیب روغن که واسطه شور
میامعده و غذا ضعیف شده باشد و علامت ان ثقل معده و وضع غذا معطل
بار طوبت لوزج و کی خشکی مکرر لوزج روغن باشد عسل و زعفران و روغن
روغن با با سرخ فوفا اسهال شور دانه انکو بر که بریان نیم گرفته سی درم حب
آس شصت درم خرفه بنفشه کلنا ماز و هر یک ده درم باخول سعدی معطلی
سبل هر یک ده درم کوفته با شکر بقوام آن در ماسل کف گرفته در شند شرعی

اسهال معدی

صفت

زیاقا الذریب که اسهال معدی را
کار آمد در روز و در هر که عسل
ماج طباشیر طریقت کثرت بریان
قسط قرفله سبل حب بلبا سلجی هر یک ده درم زعفران و استار و حبه باریک عسل
قافله قرفلی اینون اکلیل اللسان شیطریج هر یک ده درم روغن صغری زعفران و زعفران
اشته هر یک ده درم سیاه سه درم باریک باقی مقشر هشت درم با شکر عسل
درم قصب الذریر طلع دار قافله هر یک ده درم حمله کالی و استار بلبا
صغری عرب کربا اگر در جیب
الاس دانه صغری بریان پوست
مستقیم شسته اسهال مزاجه
نقره بیکدم و نیم زعفران
خفاش سفید و عسل و زعفران
دو درم باریک و شکر و عسل و زعفران
اب صغری باریک و شکر و عسل و زعفران
سازند باج باد

تأليف کرده و غیر مصنف است و موسس آن
سید محمد و حاتم نور و نوری است

سود و صد و هجده روز و نوزده کند مرکه سارچ

مجلس علیی کابینہ ص ۱۰۷

فمنع نفسه من ذلك
فمنع نفسه من ذلك
فمنع نفسه من ذلك

فصل فی بیان احوال و مشاغل
در این شهر که از کتب معتبره است
که در این شهر که از کتب معتبره است

[illegible]

نبردند شرق مقدار جوی **صفت** مجوی و دیگر کلبه
 درم الخوا که هر یک سه درم و پنج اهل قم
 و فقه با من برانند و یون ناگردد و در **صفت**

[illegible]

فته با مویر و نه بیرون ناکره درج برشتی صفحت
نه شش بردان گفته صدوم که ریاسکه حنیانیده
پن هفتدی رم خونی بخیل صافی کلنا هر کده رستم

نه ترش بودی گفته صددم کرو یا سرکه حنیانید
 یک هفته دم جنوب بغل صاف کنی هر یکده روزه
 که در این باب کاراید و در نوایس و تقویله

این هفته در جنوب بنی صاف کنگا هر یکده رستم
میباشد که در این باب کاراید و در جواب و تقویله
در حد پوست هلیله کابی هلیله سیاه پوست

وینکه که در این باب بکار آید و در جواب و تقوید
و بعد یوست علیه کالی علیه سیاه یوست
سبل الحیب و قفل دار قفل زنجیر بعد هر یک در

در حد یوست علیه کالی علیه سیاه یوست
سبل العیب و قتل رافعل بن خلیل عد هین درم
درم حبش الطرد سد درم علی بوزن مجمع حبش

سئل الجيب فقلنا ما فعلت في قبيل سعد بن زيد
فهم جيبنا الطرد منه وهم على نوزل فوجع جيب
وختك غيرة صلاية كتدبيرهم حينئذ

وهم حبنا الطردسه ورم على نورن جمع حب
وخشك غوره حلايه كند ديارنم حينا فدا
ن سازند شربت وروم بعض وروم مثل اضا
خوشاكر

و شش خود صلا به کتد یارم حیاطه
ن سازند شتی دروم بعضی دروم مشک افه
خوینا که در عیام کارایک معلوم **صفت** کوارش که
در درختان است

اسرار و شریک در دم بعضی در دم مشک افشان
خبر نیکه در عیاق کار ایکه معلوم **صفا** و از آن کوی
در دم بخیل و جان وید و دم کند و شصت
اسرار و شریک در دم در دم **صفا** و از آن کوی

[illegible]

ممنون است علیه که با علی علیه آله راه سلطه آلوده

مفتداست هلیله کالی هلیله سیاه بلیله ناله
کنده یکه دم ناله که خانی مدرسه که کنده ناله

مفید است هلیله کالی هلیله سیاه بلیله کاله
کندهای رخ درم مزه کوهانی مدبر تخ کندهای
رخ کوهانی مدبر تخ کوهانی مدبر تخ

کنند هر يك از مردم كه عاقل و مدبر باشد
 و قهر و قوت بر ايشان مدبر هدايت جهان را
 و هر يك از مردم سعادته مردم و فسادت سواي چپ

مهم تر و ضروری تر است و این مدبر هیدان چنانچه در مصلحت
هوایک و در مصلحت سعادته و در مصلحت کوفته سواهی حب
و در مصلحت شام بخیر و نه **صفت** معروف عود که در تقسیم کجا

هو بکند و در دم سعدی که در دم کو خفته سوزی خب
در دم شام جز نرود **صفت** شعری عود که در نیم کجا
آید

أبي

ابن و عامر بن مثنى بن قاضيه لانه المكنى به كان كرهه مسا و بنى قاضيه سد و هم
 حوكة و بنى قاضيه لانه المكنى به كان كرهه مسا و بنى قاضيه سد و هم
 بنى قاضيه لانه المكنى به كان كرهه مسا و بنى قاضيه سد و هم

حوکه نه عیلت کجا آید مرقد ایشان عزیز است مساوی تقدیر و خلق حسنه
 شرحی تا هفت حب نه در میان و بعضی بدل قرفه فکرم میکت **صفت حق دریا**
 اندون سدر وین کنده مر عیلت مساوی تقدیر وای حب کند شرحی **دو حب صفت**

شریعت تا حضرت حبیب و در هر زمان و بعضی ابدان و بعضی می کنند **صفت حق** در حق
افزون است و چون کند و هر زمان و مساوی بقدر بخور و یا حب کند و شریعت و **صفت**
معدود که در بقیم کار آمد افزون است و بعد از ساله و از انچه مرز عرفان است **الحال**

افزون است و چون کتب و مرقعات و اسامی فقید را بخود صاحب کند شریانی **صفت**
 صغیری که در بقیع کوراید افزون معنی میدهد و مایه را به الفیخ مرز عرفان **ل** الحلال
 اسامی کند و لغزاه و اسامی گرفته بعمل میرسد شریانی بکشد **صفت** حنا و کاکه

محقق که در تقیم کاراید ازین مبدی بدست موعده سالیله در پنج مرتبه عزت سال الحظ
اساتین کنده بخاره مساوی گرفته بعمل درشت در پنج کفند **صفت** صافه که
درین قسم کاراید استی کوی قی در شرب خالصه بنایند یکبار از هر مرتبه در یکبار

اسرار کندی بخورده مسا و یا گرفته بعمل میرشد شرابی که بعد از **صفت** خا و کاه که
درین کما را بد استنشاق میگوید و در شراب خا و عینیا نند یکبار از روز و در یکبار
در هر روز اضافات شراب کند و از آن عینیا نند حل کنند و خرقه بدان ترکند

درین قسم بکارید استغفار بگوئید و در شرب طاهره بپایانید یکصد مرتبه در این طریقه
صورت را فدا فدا آن شرب کند و در آن و در آن عمل کند و هر قدر بدان ترک کند
و بیگرم و بعد از آن **صفت** در هر طایفه که در اسحاق بعد از آن سبب آن صفت
و بیگرم و بعد از آن **صفت** در هر طایفه که در اسحاق بعد از آن سبب آن صفت

صفتی است از صفات آن شراب گدازان و برآوردن و برآمدن آن خلقت در هر وقت باین
و نیز کرم سر معد غشیه صفت و در هر طایفه که در راه حال معدی که سبب آن ضعف
حاجه باشد و سبب ضعف حاجه خراوف صفر باشد و علامت آن تشنگی و تلخی

وینکرم و بعد از آن صفات در چهارم که در میان صفات است و اینها را
صفت می نامند و اینها را در میان صفات قرار داده اند و اینها را

عاجله باشد و بسبب ضعفها عاجز می شود و قضا صواب است و بدان که اگر کسی
دندان و عوارضت و دفعه فلفل برزد باشد استخوان شود طباشیر سماق صبرای نیم
کم تخم بویان در هم نم خرنده مقشر به این کنار هر یک سه درهم صغی عربی بیابانی

دعوت و عزت و تقی و فضل و مروت و سید استوار بود خداوند سبحان و تعالی
 کرم بخوان و بگوید در هر خفته و مقهور این کنگار و هر یک سه درم صغیر عربی بپای
 عشق و درم شرقی از کنگار آرد و درم **سود** چهارم طایفه که در تقسیم کجا را یک
 درم یکا

فلم حاضریں اور وہ دم میں حرج و مضمر ہوا کہ اس نے اپنے دوستوں سے کہا کہ میں نے
 حضرت دم شرف از کنگال تادو دم **سید** جو اس وقت حاضر تھے کہ در قیام کجا کرید
 طابیر کل شیخ فلم حاضریں بھی عربی زبان پر بیکہ دم مکنا اسحاق عصا زعفرانی

طایفه ای که شیخ نجم خاں صبیح عرب روان هر یک در دم کنگا سماق عصاره غلیظ
 هر یک نصف درم زعفران انیسون هر یک درم و نصف حب اکاساده درم در زیر
 و در بیند شریحه درم **صف** حواش سماق سماق صفتی سی درم امرو که اگر

هر یک بعد از من بفرزندان اینوی هر یک و متعلق حبس گشاده درم و در هر یک
به نسبتند شرحی است درم **نصف** جو از شش صاق و صاق منقوی می درم و هر یک که از آن
در دست کمال بغدادی مغرب شاهی هر یک درم و شکر طریز و نورانی کل باشد

به گیسند شرحی سه دم **صفت** جوارش ساق ساق منقّی سی دم امرد که اگر
جوارش کله بعد از آن مغرب شامی هر یک دم شکر چربز بوزن کبابا نشینا
سبب گیسند شرحی سه دم **صفت** دواکی (اصفا) ساق منقّی دو دم حار و

جوانم داشت کلد بغدادی مغرب شامی هر یک در دم شکر چرخ روزگار با شربت
سبب حیرتند شربتای در دم **صفت** در لای و این اساق منی و در دم طار
مکده یوست اناریم در دم گرفته بویب مور در شربت و **صفت** شربت است **صفت**

نسیب حسرتند شرفی بحرم **صفت** درانی فانی سعادتی و دورم مانده
 بکدام پوست انرا نم درم گویند برب مورد رسته و محو بکسرت است **صفت**
 شرب که سعاد صفا باز بار در پست جو وشت نم نخانش بکف پوست خنی کن

بگیدم یوست انکاریم درم گرفته بود در سینه همچو یکدیت است **صفت**
شراب که اسماعیل صفری از درویش است و منم نخاشش یکف یوست خجاش
بورن همچو حوشانده صاف کرده سوجی صاب (از شایا) سوجی صاف و نری که خوش

شراب که احوال صفا را بزرگوار است و مستی هم بخاکش ایفای دوستی است
 درین مجموع خوش اندام صاف کرد و سوزنی عیب از ما را با سوزنی محاف و نری که خوش
 طبع کند اگر عار و رت عظیم نباشد با بیکر هم و نیم پنهان کند بهند **صفت** دوستی دیگر

برین مجموع خوش اندام ما ملکه رویی حب الزما با سوئی و از دین چاله حیات
طعم کند اگر حرارت عظیم نباشد با یکدیگر و نیم پخته بدهند **صفت** دوائی دیگر

اسماء

سورہ کہد

معدن کربن

١٠

صفت سقوی که در زنی انجمای که سبب است در طبعی آنج باشد که فلفل ابعده بلغزا
 بعد از نفعیه روزه و با دس و غیره بکار آید و علامتش آنست که باید مد فوج بعضی
 بلازم روزه فسخ و در دفعه شود و فرق میان آن سقوی انجم و انصلاست که در آن
 حضم نایافته دفعه شود سق و آنست سعد و مصلی تخم کرفس زرد که کافی و روانه و سق
 دانه و سق کلکنا که این سق در دم از دانه ترش بریان ده دم که فلفل بنفشه شرقی سه درم
صفت حمادی بخت هین تخم مرغی کند و مصلی اقا قیاس شب عیان کنونی و سق این تخم مرغ
 مرغی که در دم از جو سق کلکنا سق عصا رطبه الیتره سق مرقه حصف و سق
 هین هست در دم که فلفل بنفشه و بارک و آب و در سق سرشته بر شکم مالاکند و بکار آید
 که خشک شود و سق بنفشه **صفت** حمادی که بعد از آن کار آید فستق و سق بکوبه و سق
 در دوزی در شراب قابض بخینا کنند و صاف کنند و اگر در دوزی در شراب بنفشه
 و قدری سق و کون و دامن ساییده در آن حل کنند و عرقه دان تر کوزه عبود
 شش و غیره بخورند و آنرا بر شکم بخورند **صفت** حمادی که سق مرغ و سق
 کدو می آشته ده دم مصلی هفده دم سعد و سق در دم قضا الیتره ده دم
 سق در دم تخم کرفس و سق در دم صابون ده دم ما زوده در دم که فلفل بنفشه در شراب سرشته
 او کنند و اگر در صبح و شام ده دم از آن بنفشه بخورند نافع خواهد بود **صفت**
 سق و طباشیر که در زنی انجماء که سبب آن بزره و جویش روزه باشد و علامت
 مثل علامات بقره و عدل باشد و فرق آنست که در تخم سوزش در دوزی
 ف و و با این نیز می خورد بعد از تریدات نافع است تخم خاص نرغان نیز قطره
 این صبح و شب بر بانی کل از سق طباشیر سینده انجماسوی سوازی نیز مرقه دان گرفته
 ده که فلفل از آن با سق و بریان و روزه کلکنا و تخم خورند **صفت** حمادی که در تخم
 سق و سق کلکنا و سق کلکنا که در دوزی از آن جو کلکنا سق ما زوده در دم
 دست از آن سرشته که فلفل و آب سبب ترش و آب بر آن در دوزی ترشده خواهد کرد **صفت**

3

مرد و رقی که در یقیم کار آید مردی که سرش کمر کوزه قوم سفید در آن بگذرانند و آن را
بازنشد آن بزرگ خرفه آب آتش بر او موز و داخل خورده ماند **صفت** سرفه طبع که
در یقیم کار آید که او ای کل غنوم طایر که با کل سرخ درین جزوی کوفه بجهت شرقی
سه دم و اوقیه زنی اوصا که تب خورین اوقیه مسوله باشد مثل اوقیه مد کور
معه است **صفت** سرفه مقلد آن که در صبح معالیه کار آید در مرقط یا تخم مرغ خرفه
مقشر تخم باز نشت تخم کا تخم غاص تخم غلطی تخم شیا صدم هر یک و شفال دیوان کنند طایرین
قیقیا که آنرا هر از غام گویند و مانند مصالحی حرام بود سفید عرق خوشی باشد
و از آن روی کار فراید چون تازه بود شش است بر آن مرغی بر آن هر یک و شفال کل آنرا
ده شفال که با چهار شفال بود آنرا سوازی بر قوطیا کوفه بجهت آن سه دم تا تخم
با شربت مرد و سایر اثره صاسیه بنوشند **صفت** دوا که در یقیم و در سایر
کوک که در وقت دندان بر روی آفتاب نیم میرسانند کار آید تخم خنجر اسرینند کندر
حب الاس هر یک نیم دم کوفه بجهت اسر زده تخم مرغ با شربت مرد دهند **صفت**
دوا که در یک روز اسهال مد کور ببنده دانه من ساید استخوان سوخته با
مقشر کینه شل بریان عاف غروب تخم کزهری برین مد در فطر شل کنند را خزه
ساوی این را به هر گوش با بیزه با بیزه به ای که نیم جزوی کوفه بجهت هر
خیزند تا شش ساعت شرقی بست صم **صفت** حوی جرب که اسهال عفون با نر زده
افون مانور کز مانر مساوی کوفه بجهت با بیخه سرشته حب سازند شرقی
دو دانل صفت هاری چند در زمانی که علت مد کور با نر باشد کار آید فون
بنا بیخ هاری جزوی حقیقت با نر کلنا آقا قیا کند در میان تخم جرب و اعصار
خنجر با بیخ آن سرشته طلا کند **صفت** مغنه که در صبح رود های زمین کار آید
برخی مقشر سه شفال حوی مقشر هشت شفال کل سرخ هشت شفال سه کوزه در غلند
بست دم در یک نیم آب بنزد تا یکریل آید پس صاف کنند و کار آید و اگر سوزش بسیار

که صاحب شفاف و جویز معقد است و در حد علیه که با بلبله آمله است
هر یک در دم ناخواسته دم گرفته بخت بر وزن مقرب فغانی چوب کرده بیت در مقل
در آن حال که در آفتاب دراز میزند شرفی به مثقال مالک کم غریز **سفت** اطره ایست
دو و پنجیت جیس که در مقل که در علاج بواسیر بعد از قضا و تقیه که را که در حد علیه کالی حد علیه آمله است
خون بواسیر و مثقال آمله
ان موثری حسن لبه
مسواوی سوخته دیار
و جویز کتان را پوست دوم نیم کتان حد علیه مقل است و در آن استاری که گرفته بخت مقل از ترن در بخت
کدی نیم بگویند و قیله در مقل سه درم با مویز و در مقل نیم مقل از ترن در بخت
سازند و در مقل و در مقل
بدر کنند و بان
ادویه بکشد اند
و در مقل
سه درم و در مقل و در مقل
کند کندانای شسته را با در مقل
ملاح فضا تا با بخت شود و در مقل و در مقل
اضافه کند و در مقل تا بخت شود و در مقل
سکه مقل از ترن در مقل و در مقل
میزان بوقیه و نیم چندید در مقل و در مقل
سفت در مقل و در مقل و در مقل
و بعد از قضا و تقیه که را که در حد علیه کالی حد علیه آمله است
مقل از ترن در مقل و در مقل
کند که بکشد و در مقل و در مقل
کند که بکشد و در مقل و در مقل
در آن کندانای و در مقل و در مقل

نیم

نیم از استی پوست چوب هر یک در دم گرفته بخت بر وزن مقرب فغانی چوب کرده بیت در مقل
عما نا صاف کنند و نیم مقل مغز است سر راوی تلخ و اگر نباشد بدین که در مقل
داخل کنند و بوی شادند چندان که آب بر طرف شود و در وقت حاجت بخورند و با حشر
سفت حد علیه مقل که بخت کندان مفید است حد علیه سیاه حد علیه کالی هر یک در دم
سه درم نیم نسیان سفید و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل
ادویه بدان سرشته حد علیه **سفت** حد علیه مقل از ترن در مقل و در مقل و در مقل
سیاه بلبله آمله مسواوی در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل
هفت درم که در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل
باب کند و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل
می دیکر که خون با ترن در حد علیه کالی در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل
در آن کندانای و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل
سفت حد علیه مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل
نیم کندانای و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل
قره که در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل
کل محقوم هر یک نیم در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل
که با بخت و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل
دو درم و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل
اعتقاد و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل
از خطای ناچ است و اگر صی کر که نباشد بدین آن سن و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل
باب صاف و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل
نیم کندانای و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل
سبلا و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل و در مقل

卷之四

مصرف موزة بخاريل فانزايك ملاحظه
نمبر بر برون
۱۶
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

卷之四

برجا فکند و سه و قیلا لایق باد و درم نشانده و درم روض با وجهه فکند
و چون باید که تاخذ در معاد باشد معده بکشد و بعضی اوقات که از معده اطلاق
مصلوح نکلد که حب و صید و سبک بدهند **مفت** حی که قیح نفل و بلع و برقی
نکند و سقویا بکشد و غنفل و در جزو مصلحی هم جزو کوفته حب سازند شرقی از تخم
تا بکشد **مفت** حی و دیگر که قیح نفل است تخم غنفل و درم محوره سه درم و درم
سکینه و درم باب سداب حک کنند شرقی بکفالت **مفت** حی و دیگر سقویا بکشد و
در جزو صبر سه جزو شرقی از بکشد تا معقالاتی که در کمالیت باشد که
روز با طلاق شود حبس کارد بر نفل که عمل آن طبی است **مفت** حی که نوز عمل
کند شیرینم کرم و سقویا نیم جزو تخم غنفل و درم محوره سه جزو مصلحی از بکشد
تا درم **مفت** حی و دیگر که اطلاق نفل کند و بطور ناخوش نباشد شیرینم یکدانک
و نیم سقویا مثل آن شکر نیم درم کیش یکدانک عمل بکشد بود **مفت** حی قوی شیرینم
یکدانک و نیم سقویا مثل آن کیز تخم غنفل هر یک یکدانک عمل بکشد باشد **مفت**
حی که قیح نفل در حال باشد و بعد از چند ساعت اطلاق کند و بارها بشکند
صبر بکفالت سکینه یکفالت حب سازند که صاحب قیح در غی کاه در و داشته باشد
کاربرد **مفت** حی که چندی از صاحب الاثون نام کرده و ثابت است از بهترین حبوب
قیح میداند شیرینم سکینه ساوی سکینه را در آب گرم حل کنند و نیم و اندک بر غرقان
در آن صبر بشند و حب سازند شرقی از نیم درم تا بکشد و اطفال را در و **مفت**
حب سکینه که قیح نفل و معده و امعاء و نفوس را سود دهد صبر صندل و سکینه
سی درم تخم غنفل از زیت هر یک بالغه درم تریب صندل و در بعضی نسخ تخم کرم
نیم درم اضافی کرده شد شرقی دو درم و نیم **مفت** حی که قیح نفل بکشد
نزدیک درم سکین کزنجار نیم تخم کرمی انیسون هر یک سه درم فایده بکشد
شرقی فصل درم **مفت** حی که قیح نفل بکشد سکینه حبس بکشد
نیم کرمی

کتاب طب ابن سینا

نیم کرمی هر یک جزو سقویا نیم جزو قیح نفل و درم با دام حاکمه بپایند و در غسل
کنند و نیم کزنجار شرقی از بکشد تا سه مثقال **مفت** حی که قیح نفل بکشد و درم
نفل و درم محوره و نوز درم فک هندی مرتب السوی هر یک هفت درم
نیم نوز یا نه اینی مصلحی هر یک درم طلح صبر شیرین فایده صبر هر یک صبر نیم
هر سه بپایند و نوز و درم کوفته بکشد در آن صبر بشند و در استار و غن کافور
کنند شرقی از هفت درم تا درم با آب گرم صبر شیرین مصلح بدهند **مفت**
حی که خواب آورد و در مسکن کند قیح نفل یکشاید و نفل نخله سداب خشک
و قیح خشک حبس بکشد شیرینم کرم کمال حبس افکار حویله سه درم انیسون نیم
نیم و درم صبر درم محوره یکدرم مصلحی صبر شیرین شرقی بکفالت **مفت**
حی که مصلح نفل را در نفل از جنبل نوز سداب خولجان قرقه ساوی از نیم
درم سقویا مثل کل مصلحی و در مثل کل علی درهم مرتب سازند شرقی درم
از نیم درم تا بکشد و در حال بیماری از بکشد تا درم **مفت** حی که
صدی قیح و در وقت و در مفاصل را سود دهد سقویا درم قافله کباب
نوزیل در چینی قرقه فک خشک قرقه نفل هر یک درم تریب صندل و درم محوره مصلح
در شیرین شرقی از نیم درم تا درم **مفت** حی که درین باب ناخست
جنبل نفل صندل هر یک بیست درم سقویا درم حرمای فانه صبر نیم کرمی
با دام و در سداب هر یک شصت درم حرمای درم صبر شیرین بکشد بر نفل بکشد
و اذنی کوفته بکشد و نیم مصلحی صبر شیرین سازند شرقی از سه درم تا بکشد **مفت**
حی که درین باب بکار آید قرقه قرقه نفل در چینی سنبلیله صندل
با اهل مصلحی قافله مصلحی از غرقان هر یک صبر درم و نیم سقویا سه درم تریب
حب النفل هر یک صندل درم قند صندل درم کل کوفته بکشد مصلح شیرین شرقی
مثقال با آب گرم بپوشند **مفت** حی که درین باب بکار آید با صبر شیرین

و سه دم که شاهره جو شایسته و لایحه دم شیرین بدهند **صفت** سهو و بیکر طایفه و کرم
 مغز نیم خرقه سه دم صغی فارسی فاشسته که کثیر هر یک در دم بروند چو بکند هم شریک
 منق و هفتاد هم ما میران بکند هم که کثرت کثرت بریان باشد دم و کرم و خورق ده دم
 شکر طرز بیت دم مغز نیم خیار زرد و خیار یا زرد هر یک ده دم شش سه دم
 با عاب نیز قطره صغی خورند و وقت شام و در دم با آب بر خورند و بر خضیب و زهره
 خلا و حوالی آن و کثرت عاقلند و هر سه سر و زهره سر و زهره سر و زهره سر و زهره سر
 ابو الحسن بر می میگرد که مرد می را بعلت بدیدند و بر می صعب کشید او را
 تا قدری آب کرم زرد خورند و در آن شست بعد از زرد و در آن شست **صفت**
 حریف که درین باب کار کند که در میان دو دم شکر طرز زرد و لایحه دم فاشسته
 چهار دم آرد که کثرت سه دم کجند که بگوید و شام سازند علی از دم و روغن بادام
 اضافه کنند و بدهند و شیر و روغن جیاه را می است **صفت** سهو کالج که در بول
 الدم کلوی که علامتش آنست که خون طاهر دفع شود و صغی بر آن از افتخار
 مرین باشد اندک اندک مزایه شود و آن از افتخار باشد دفعه زبانه شود و
 آن بعد از مزیه باشد که صغی کینه وانی شود با بقیه کل الطبعه حریفه و بعضی
 اوقات بسبب غله که از مزیه با در خور باشد و علامت آن عظم صغی و ساینه
 علامت غلبه دم است بعد از خضد سابق و احتساب از اغذیه غلبه
 و اشاره مدته استخوان شود که با بکند هم بروند چو جیاه را زرد و لایحه دم فاشسته
 کند کل ختم کل قری فاشسته کثرت صغی عرب مرین بکند هم و نیم کالج بیت
 عرب مرین بکند هم و نیم کالج بیت عرب مرین بکند هم و نیم کالج بیت
 که از این می آید و زبانه جوفه حریفی کار میزدند و آنرا خورق میزدند و در
 صغی کینه عقیق مرین بکند هم و مرین بکند هم و مرین بکند هم و مرین بکند هم
 و نصف دیگر صغی ضبط کنند صغی بکند هم از لایحه سرشته اند با لایحه دم شریک
 مورد

ولد الدم کلوی
و غیر آن

مورد با شربت عوز یا شربت دیاس بدهند و مغز نیم خیار زرد و خیار یا زرد
 و نیم خیار و نیم کرم و مغز نیم خیار و نیم خیار و نیم خیار و نیم خیار و نیم خیار
 هم کنند و وقت خواب و در دم با شربت مورد یا رب به بدهند و اگر حوالی
 باشد حریف و صغی با شکر آب بدهند ابو الحسن قری میگوید که شیه ام که
 گوشت مارهای صغی را نند ناسا شود پس بگوید و یکم و یکم و یکم و یکم و یکم
 و یکم و در الاغوی گفته ام این شری بکند هم با لایحه دم شربت مورد یا شربت
 عوز یا شربت دیاس بدهند **صفت** سهو کالج که حیف کار داشته اطفال
 الطبیع را ملک اطفال کند با لایحه ساوی بکند که شیه شری بکند با لایحه و نیم
 با آب بر خورند **صفت** در کرم که در مقام کار بکند که در دم صغی کرم و در دم
 کلنا عصاره خضیه البشهر بکند و نیم کرم و نیم کرم و نیم کرم و نیم کرم و نیم کرم
 دو دم هر قری و نیم کرم که در مقام کار بکند که در دم صغی کرم و در دم
 شیب شیب بکند هم نیم کرم و نیم کرم و نیم کرم و نیم کرم و نیم کرم و نیم کرم
 حریف سرشته قری سازند **صفت** قری شش صغی و یکم مغز نیم خیار فاشسته کثرت
 هر یک ده دم کلنا و دو دم سک بکند هم با لایحه الطاهر قری سازند **صفت** آذویه
 که بقیه کجاند عصاره مورد و عصاره کل و عصاره مرین بکند عصاره مرین بکند
 الخ را اندک کلنا و صغی و نیم سوخته و عصاره خضیه البشهر بکند **صفت** ازین
 قابض و مرین و مرین و مرین و مرین و مرین و مرین و مرین و مرین و مرین و مرین
 نشت **صفت** صغی که در مقام کار بکند که در دم صغی کرم و در دم
 حریف نیم خیار و نیم خیار و نیم خیار و نیم خیار و نیم خیار و نیم خیار و نیم خیار
 کنند و آن را خاقیا و کلنا و صغی اضافه نمایند و در دم **صفت** و در دم
 علاج و در الدم که جیب و المذیج باره یا بکند که در دم کرم و کرم و کرم و کرم
 بجه آنقدر میوشانند که مهر شود پس صاف کنند و قدری روغن دینه داخل

ولد الدم که بسبب صغی مزاج باشد
و این باشد

بیماری باطله

مروج کلیه

حقنه کنند و در وقت با صفت و در وقت سوس و در وقت کرده باشد **صفت** طلای که در بدن
 الدم که بسیار می خورد و می رسد باشد صفتش قاتیق مرشیاف ماهی است که و کلاب
 سسته طلا کنند **صفت** از قیقه که در احتباس دم زمان که در و بسته شود و بوی بوی
 آید و در کوره چهارمی بوی نقل و قند در بداید که را کیدر یکتال ناسه و قیقه از کرم
 یا با سبکین بروری یا سبکین ساره بدیند و در جینی یکتال و نیم قیقه یا با سبکین
 بدیند و در دم عود الصلیب یا اگر کم نیم سوهده و اطفا را الطیب و در دم با آب
 گرم نیم بدیند و در جینی دو در دم حب لب یا با آب گرم بدیند و در جینی یکتال غامض
 یا غر و آب و در جینی یکتال سز و در طویل یا غر و آب یا آب گرم و اگر شست از سز
 و کیدر هم خاکش را یا سینه های هر گوش یا سینه و یا بونه و سداب در آب جوشانده و
 و این آب چند روز بپوشد بدیند و در جینی یکتال **صفت** قیقه که در قیقه کلیه
 که اگر یکتال از قیقه سابق و علامت خاصه قیقه کلیه و در کلاب که بسیار است
 یا و ادا شده باشد و منکر کرد و در قیقه سرین باشد اگر قیقه در کونست کلیه باشد
 بعضی اوقات کونست یا را با اول می شود و اگر در غشاء کرده باشد در بسیار و یا است
 و سوزش صعب بوده و اگر در جینی باشد و در جینی کاه و بوقله مرین باشد و بوی
 انکس و بدیند و آید و اطراف سر کرده و پوست یا را جی و کونست و اول دفع
 شود کل سرخ طبا است و قیقه منقرض شده صفت عرب کین کل امی کل امی هر یک در دم
 مغز نیم خیار با رنگ هر یک سه در دم که با یکدم و نیم می بیند در دم سید و در دم
 کا کجی عدل کوفته دواست بکسر شده قیقه سارند شقی یکدم با جیل در دم شرجی بد
 و سه ساعت صبر کنند پس آب بدیند **صفت** سقوی که است از جوی کوبند و در
 که و آب کل سرخ طبا است سید اگر عدل کا کجی در حافی است که با سبب
 نسبت به بوزیدان و در جینی نیم تخم سقید قیقه تخم سیاه نیز از جوی پوست لاج
 هر یک یکدم و نیم قیقه را می بیند جینی کل امی کل امی یا آب انکس بدیند و در جینی

عرب

عرب یکدم نیم خیار و خیار با رنگ نیم خیار و قیقه منقرض نیم خیار و در دم و در جینی
 خرفه شاهی هر یک سه در دم کوفته شقی هر یک سه در دم با قدری شیر بدیند و شام و در دم
 با بر این سقوی آنوقت باید از کاه و حواصت خرب شود و از این **صفت** طایری که
 در وقت کلاب را کیدر قیقه صفت هر یک یکدم و در کلاب و در کلاب از کیدر نیم خیار
 سه در دم که کلاب با سه در دم کل سرخ طبا است یا ماهی هر یک یکدم و از جوی احتمال
 یکدم کند اما صاف کنند و با بر و در قیقه یکتال **صفت** سقوی که در جینی
 که قیقه شش جینی با کونست از کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب
 صاف کرده ماء الصل بدیند و در جینی سقوی که در وقت کلاب را کیدر نیم خیار
 نیم از کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب
 یا است در دم ماء الصل بدیند و با کونست از کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب
 و قیقه لاج و جی و لاج و جی و لاج و جی و لاج و جی و لاج و جی و لاج و جی و لاج و جی
 ز کلاب که کونست از کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب
 و اگر در جینی صاف باشد اما قیقه منقرض نیم خیار و یا جینی و اما ماء الصل بدیند
صفت عرب که در احتباس دم که را کیدر نیم خیار یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب
 سرین کونست از کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب
 جرب کنند **صفت** قیقه که کونست از کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب
 سوس کنند بر جینی از کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب
 و در جینی کل تا جیل در دم اما صاف کرده حقنه کنند **صفت** سقوی که در جینی
 را کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب
 از کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب
 قیقه کا کجی که این جی کند و قیقه را منقل و کونست از کلاب یا کونست از کلاب
 مرید و یا با رنگ در دم کل امی یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب یا کونست از کلاب

امراض ستانه

وینیم زعفران

[illegible]

من بیعتنا

4. Ling

كتاب طب الباطن

باشد که از یک استقبال شوی بخواه دم در که چنانچه است ما اندا استقبال می شود و در طرف
و شکر با عمل و عمل کرده بگویم آورد **سفت** قطوری که درین قسم بخوری قصبه ها کنند
گویند چنانکه با سر کین صریح با و صیالی که درین قسم کار کنند در طبع شست با بول گاو
ساییده بجا کنند **سفت** دوائی که درین قسم کار آید سر کین گویند با سر کین مویش یکتقال
با تخم شنبلیله بزنند و روغن عرق ماهی دین درین قسم نیز سود دهد **سفت** ترپاق
با روغن و مشرو و عطرس و بجزینا و ماء الاصول با روغن بید بخیر که در عسر البول
که صیب سوء المزاج با بر باشد و علامت آن تقدم استخوان میرات طریقی با
داخل است بعد از آن کار باید من کور شد **سفت** ادویه که درین علت که قبیح
باشد کار آید و علامت آن تقدم تدبیر سخن و عرق بول و حرقت است آن کرم
به قنانه نیزند و اگر درین باب با بول و به قنانه و عطری می مانند اقوی خواهد بود
و روغن بنفشه با روغن شست با روغن با بونه کرم کرده عاقلند و در سطح
با بونه و صندل و عطری می مانند **سفت** ادویه که در این علت که جیب مزاج باشد
باشد با باطریا را بزنند و ترپاق فامروقا و بجزینا و امروسیا و مشرو و عطری می مانند
و عاقری و سعدی و سبل و سلیمه و قزقل و بیاسه نیم گرفته در آب بخیخته از آن
آب بخورند و این آب را کرم کوره تکلیف نمایند و بول آب ماء الصل **سفت**
دوائی که در عسر البول الحفان **سفت** با بول مغز تخم خیار مغز تخم جاز را با درینک مغز تخم
خربزه خشک گرفته قدری قند و اصل غوره بدهد **سفت** بعضی ادویه
که با خاصه بول بکشاید عرق با ماسوره یک شاخ بخوری قصبه که از آن و شنبلیله
نیز بدهد و اگر مثانه که سفید کیش میزند و صابند و با شرب شرین بدینست
سود دهد و در دم سلطان فخری بریان کوره گرفته با عمل و اشکر بدهد و اگر
گوشتی که بکشد و خون آبل در معده بجا کنند و آنرا که می بیند اشکافند
و بهر حال فصد قوت مثانه را حرکت کرم و سیاق فک طریز بول بیاورد **سفت** بلوق

عسر البول بسبب مزاج باره

عسر البول بسبب حرمت

عسر البول مزاجی مثانه

عسر البول الحفان

حرقت بول

الزهر

از زهر که در حرقت و لکه سبب دارد مثله این باشد که با بول دفع شود بعد از آن و قصد با سلق
و بعضی اوقات نجاست که گاه استخوان شود و علامت آن علامت حرمت مزاج و عسر
قارور و عدم خروج مدره و فصول است مغز تخم خیار و مغز تخم خیار را با درینک مغز تخم
کدو مغز تخم خرفه مغز تخم خنکاش سفید هر یک که در دم فساد است که کثیرا رب السوس
هر یک سه درم بهر آب سبید دو درم مغز تخم خربزه سی درم شرب سه درم با شرب
بنفشه با شرب خنکاش با اشکاب و روغن بادام بدهد **سفت** سنادی الزهر
سکه در حرقت بول که جیب مزاج باشد کار آید مغز تخم خربزه و جاز
و تخم کدو هر یک بیت درم کدو و تخم خربزه نیم درم انجبین هر یک درم انجبین سه
تخم کرمی یک درم شربتی و در دم **سفت** سنادی الزهر بنفشه و دیگر که در عسر البول
آید مغز تخم خربزه و جاز را کدو و بادام شرب و کثیرا رب السوس و فساد
کل را می تخم خنکاش سفید مساوی با بول سازند و بعضی اوقات پوست
خنکاش بقدر حاجت اضافه کنند **سفت** شربتی که در حرقت مزاجی که سبب
خلط باشد و معده صاحب آن در داشته باشد استخوان شود بونه خشک
و در دم سبیل بخور درم در آب بخیشانند و صاف کنند و بیت درم تخم خنکاش
گرفته شرب گرفته با شکر داخل کنند و بگویم آورند **سفت** شربتی که در حرقت مزاج
پوست خنکاش فساد و رب السوس مساوی شربتی سازند و بوقت ساییده بدهد
سفت شربتی که بجا اندین آن با شرب زان با شرب زان با سبید تخم خربزه و جاز
سود دهد در هر روز کور شد **سفت** خربزه شرب که در عسر البول حسیب
حرمت کلیه باشد بعد از فصد اگر حرقت باشد کار آید و علامت آن شرب
عطش و تب و بول دائم قرصه و بول سفید رقیق شبه آب است طبعی
و در دم تخم کاه و مغز تخم خرفه بول با جلد درم کثیرا رب السوس شرب زان
مثانه بریان کوره درم کل سنی کل سنی هر یک درم کل سنی درم کل سنی درم کل سنی درم کل سنی

حرقت البول بسبب قوه مثانه

جیب مزاج

دبا سبب

منازه
حصه

در حصه و محاربان
می شود و علامت حصه
منازه احواس و جمع
سے

[illegible]

تقليل الشهي

کام با روغن زیت طلا کنند **صفت** **اصلا** وادویه که در بعلت کال را بد در **استفاد**
 نرق منکر باشد **باب** **و** **صفت** در زکری وادویه که در جامعیت کال را بد **صفت**
 داروش که در بعلت کند و احتیاج مان در بعضی مردم است که از جمیع حضرت بیند
 و شهن اشان بسیار باشد که کاهنم خرقه مساوی شترنج درم بانی عدس
 چند خورند **صفت** داروش دیگر که در بعلت کال را بد در **صفت** مساوی شترنج
 یکدم با شرب منورج بانی سرد بدهند **صفت** داروش دیگر که در بعلت کال را بد
 یکدم چند بید شترنج درم یکدم درم کل شترنج کل کاهنم سه درم شترنج و دو درم
 بانی سرد با منورج شرب بدهند **صفت** و لای دیگر که در بعلت کال را بد درم و نیم درم
 درم شترنج و دو درم با کچین بدهند **صفت** صادی که در بعلت کال را بد درم و نیم درم
 شکر که در بعلت کال را بد درم خرقه شترنج از نه قط نالجیسه و مقداد کنند و اگر
 بیک مشورین و برین سبب اضافی کند خوب شود **صفت** صادی که در بعلت کال را بد
 اندر نیم کوته جبر که در بعلت کال را بد **صفت** و لای که در بعلت کال را بد و شترنج
 وری و منورج که سبب آن نریاوی می و خون باشد بعد از قصد و تقلیل
 و انشامیدن آبغوره و آن آقا و کچین کال را بد و علامت این است که مصل
 قوی باشد و در اعضای همیشه و در اندامی ضعف نبوده باشد و می بسیار
 و بزرگ و قوام معتدل باشد که کاهنم خرقه هر یک درم بزرگ و کچین
 هر یک سه درم کل کاهنم خرقه هر یک درم کاهنم کال را بد و نیم شترنج سه درم
 خرقه کچین یک هفته متصل بدهند **صفت** داروش که در بعلت کال را بد
 و کاهنم خرقه سعد از انصار غذا لحوم بریان و قلیه و مطبوخ وادویه حار
 استخوانی شود و علامت این از قوام و وزن منی ظاهر میشود که در بعلت کال را بد
 کل کاهنم مساوی شترنج سه درم با کچین بدهند **صفت** داروش که در بعلت کال را بد
 کد درم و نیم کوته با کچین بدهند **صفت** صادی که در بعلت کال را بد
 از سر

قناع از رقصه الزهره افاقیا لادن روغن با عین ارقیه گفته که چون در روغن حل شود
 هم در بعلت کال را بد **صفت** **اصلا** وادویه که در بعلت کال را بد در **استفاد**
 این از صفت زین می و عرق و تنقید در روغن حار و غریب غریب و غریب و غریب و غریب
 سماخیه الدین منورج الطرا بوست انار و شترنج و بید شترنج و بید شترنج و بید شترنج
 فند و منورج و کلاب کافور بوی کنند و غذاهای نریا وادویه مار بخرید
 وادویه که در بعلت کال را بد سبب ضعف قوت ماسکه باشد کال را بد و علامت این
 است که منی در بعلت کال را بد اگر سبب حرارت باشد وادویه که در بعلت کال را بد
 منی که در بعلت کال را بد اگر سبب حرارت و در طریقت باشد استرغاج منی متون
 واسه العبد شترنج و در الحلق و عبا صطحقون کنند و غذا انصار کنند لحوم
 بریان و قلیه سبک و مطبوخ و مطبوخ وادویه **صفت** **اصلا** وادویه که در بعلت کال را بد
 منورج بوست انار و شترنج الطرا بوست سعد کوفی در بعلت کال را بد
صفت **اصلا** وادویه که در بعلت کال را بد سعد کوفی سعد کوفی سعد کوفی سعد کوفی
 مورد در روغن نریا کال را بد **صفت** **اصلا** وادویه که در بعلت کال را بد
 منورج هر یک سه وادویه افاقیا لادن سبب ضعف قوت ماسکه باشد کال را بد
 انشامیدن آبغوره و آن آقا و کچین کال را بد و علامت این است که مصل
 قوی باشد و در اعضای همیشه و در اندامی ضعف نبوده باشد و می بسیار
 و بزرگ و قوام معتدل باشد که کاهنم خرقه هر یک درم بزرگ و کچین
 هر یک سه درم کل کاهنم خرقه هر یک درم کاهنم کال را بد و نیم شترنج سه درم
 خرقه کچین یک هفته متصل بدهند **صفت** داروش که در بعلت کال را بد
 و کاهنم خرقه سعد از انصار غذا لحوم بریان و قلیه و مطبوخ وادویه حار
 استخوانی شود و علامت این از قوام و وزن منی ظاهر میشود که در بعلت کال را بد
 کل کاهنم مساوی شترنج سه درم با کچین بدهند **صفت** داروش که در بعلت کال را بد
 کد درم و نیم کوته با کچین بدهند **صفت** صادی که در بعلت کال را بد
 از سر

سفید بکری و بیلینند و با کامه خوش کنند و مورد و در چینی کوفته داخل کنند
سفت طعم دیگر طعمه مایه تان بر این کنند چنانکه رسم است و زرد تخم مرغ
و در غلغل و در چینی و بخیل داخل کنند **سفت** طعم دیگر مغز نارگیل مغز
نان سبزه در شیر تان با این مغز نارگیل نیند کنند مرغ فریه بط فریه بر این
بیا مینند **سفت** طعم دیگر مغز بادام شیرین مغز مغز فستق مغز مغز خندق
مغز کرکمان مغز نارگیل تراشیده تخم نخخاش سفید شقایق ابریشمک
بوزن مجموع هر صاع سه وقیه در شیر تان جو شود و بخورند تن فریه کند
جای مزاج کند **سفت** موافق که آب و اندر باد کند خورسایه در آب صبر صبر
سه مرتبه بخینانند و در سایه خشک کنند و بوزن آن و اندر صافه کنند تخم
بکوبند و بر روغن حبه فلفل یا روغن فستق یا روغن نارگیل یا روغن
پنبه و آنکه بشوند و صبح و شام بعد از کاف بخورند و از عقیدان سه وقیه
سد بخورند **سفت** زعفران دیگر خود در شیر تان بخینانند و بر روغن کاف
بر این کنند و چنان کنند که نوز و در و وزن آن حب الصوبر صغاریان
بکوبند و چنان کنند که نوز و در و وزن آن حب الصوبر و با غسل صاف
و آنکه در چینی و مصلی داخل کنند و صبح و شام بعد از کاف بخورند **سفت**
در آردی دیگر خشک خشک بر اینم بیایند و در آب خشک تر بخینانند و خشک
تاسه مرتبه با صبح مرتبه و هر صبح نیم وقیه از آن باد و وقیه فایده در شیر تان
بخورند و آنکه بخیل داخل کنند **سفت** زعفران دیگر خشک بر و زرد
مذکور سه جزو عاقره چنانکه بطریقه در کاف بخورند و در روغن بکوبند
سفت دیگر تر تان سه رطل عدس صلی بنیم رطل مغز حبه فلفل کوفته
نیم رطل خنجان کوفته نیم رطل در شیر بخورند تا غلیظ شود و هر صبح یک وقیه
بخورند **سفت** دیگر با قلال خود یا در بخینانند و کوشش میوه قوی بخورند
ویند

هلب ترکش کنند و بیلین بیان سفید بریده و بیل تان این و آنکه انکری و بیل
استفود و قوام آن در غلغل و در چینی کنند و مغز کجک و مغز کوبیده بر این کنند
و آنکه بر این بریند و بخینانند **سفت** که تخم زرد و مغز کجک مغز کوبیده
هلب بخاه عدد ما و آنکه که آن کوشش میوه جوان کوفته باشد بقدر حاجت آب بیا
کوفته سه وقیه اب جوی صبر و قیده روغن کاف و بخاه در دم عاتق و قوام بقدر حاجت
علی الزم **سفت** سازند و بخورند و بعد از نیم قدر شرب آب جوی بخورند **سفت**
در آردی دیگر خمر صبر و در دم کوفته لسان الصافرا کوفته نیم درم کوبید
کوفته با سر زرد تخم مرغ سرشته بر روغن کاف و نیم برشت کوفته بخورند **سفت** که
انجیر و کل باخته اند و آنرا صلی کوبند بیان بریده بر روغن کاف و بر این کنند
وضا بختک با خایه کوبیده با خایه نذره بروی بشکند و نیم درم خنجان
و آنکه خشک استفود بر این کنند **سفت** دیگر زرد تخم مرغ صبر و روغن کاف
بیت درم شکریه سی درم در چینی نیم درم صبر شست عرق بخورند و آنکه
الزجاج باشد بر شکریه غسل کنند **سفت** که در روغن منق و روغن مغز حبه
تخم صبر حبه یک کوفته بر روغن کاف و بر این کنند بخورند که نوز و آنکه
دار غلغل و در چینی ساید بر این کنند و غسل داخل کنند و بقیه آورند و بخورند
تخم کزبر و شقایق صافه کنند و بقیه آورند **سفت** که در روغن الزجاج را شرب
شیر کاف و تان جوانه در روغن کاف و بر این بخورند و کف بخورند تا بقیه
شیر کاف و تان نا شایخ زرد **سفت** که در روغن کاف و بر این بخورند و شایخ
رو درم در کاف شایخ تان کف و بقیه درم افند کنند و شایخ زرد و بعد
از طعام بد آب است بخورند و طعام کباب و قیده در کاف بخورند که کف
توبی کند از روغن جلیج بکشد قوی عظم بدید لکن اگر در بدن غلیظ
با عرق باشد این تدبیر بخورند و اگر در بدن خفیف باشد این تدبیر

شربت شادابی و منیاج الکفایه

خون سیاه برقیق باشد و یا بد که ایضا اندوه بعد از آنکه در وقت حقیقه ماء الصل استخوان شود صبر کند و هم آنکه
بسیار از غزالت شبات مایلند استه سفید و جلی و غصص مرده اند مزاج سخی از نرروت
و شیا املیای نغمه قرطاس حرق سلیح کوزین محرق مازوی سوسخته در سر که انداخته علی هم
الطیلب بر سیل حقیقه کجا بر بند **صفت** مرغی که جوارحت هر بخشند و گوشت بر خوانند
مرده است سفید بخیل از نرروت مساوی و کوفته با عوم و روغن کله بر شند و کجا بر بند
و اگر جوارحت بسیار باشد باشند آنکه تر کجا را اضافه کنند **صفت** مرغی که در اول
گوشت ازین کجا بر بند قتیای معنی در هر وقت کجای نغمه سفید آب قلع از نرروت هر یک
با عوم و روغن کله بر شند **صفت** مرغی که صبر بر کند از نرروت دم از خون مساوی
شیاف سازند و جبهه هم صغی حلقه بر خوانند و اگر هم از جانی دور تر اند **صفت** که
با غریب از عسل کور مد کجا بر بند هم چنین شافا که در قرح کلبه و مثانه مددی
کجا بر بند **صفت** روغن کدو که در از لطف طبع که جیب و سایر هم باشد بعد از قصد
و علامت کراهه و از آن با حقیقه کنند و طلا کنند و علامت و سایر هم مثل علامت
و سایر مقعد است از اصلاح و نقل سر و ده امش و کب و سر زخای باشد و خون بقطره اند
و سایر بود و بعضی اوقات با در و زرا غیر دور و جیب بکیرند عصاره کنند ای خام مقدر
که خواهند و در عین آن روغن کدو با آن بیا میرند و باقی صلا هم چندان بخور باشند که
صفت روغن مقال که در چشم حقیقه آن کجا بر بند بکیرند عقل را چند آنکه خوانند و کدو
آنکه در حلقه اند و روغن کدو در جابت اضافه کنند و باقی صلا هم چندان بخور باشند
که روغن بیا بر **صفت** در کجا بر بند و در عقل که در عالج و سایر مقعد مذکور شد و در مقام
نویز و جفت آن مقید است تصلیح بین کوزیت **صفت** حقیقه که در وقت مقید است
در عصاره بر بند کدو ای حقیقه حلقه اند و در آن حقیقه کنند **صفت** طلا که در میان
لمی که جیب هم باشد بعد از فصل ککل و صاف و استفرغ مرده و جیب
هم با حلقه بعد که سفر ایلام شود با سود است و خوریت ادویه مکرر شربت
ستوان
سود

استخوان خود افایا عصاره غلبه النیس کل سرخ شیا فاعامی اویش در بند سر که و روغن سوسخته و هم
هم طلا کنند **صفت** و در اول صغی و در نرروت با عوم و روغن کله بر شند و کجا بر بند
و نرروت از کوفته شیا سازند و در اول صغی و در نرروت با عوم و روغن کله بر شند و کجا بر بند
هم دریم شیا بند و روغن کله و سفید هم سرخ و قطره شربت بر شند و در اول صغی و در نرروت
در کدو کدو صغی کله و نرروت سرخ بر شند و در اول صغی و در نرروت با عوم و روغن کله بر شند و کجا بر بند
و جیب و حقیقه شیا سازند و در اول صغی و در نرروت با عوم و روغن کله بر شند و کجا بر بند
و در کدو کدو صغی کله و نرروت سرخ بر شند و در اول صغی و در نرروت با عوم و روغن کله بر شند و کجا بر بند
سر که هم باشد و بسیار آنکه سر و جیب و سایر هم باشد و در اول صغی و در نرروت با عوم و روغن کله بر شند و کجا بر بند
جوز از روغن شیا سازند و در اول صغی و در نرروت با عوم و روغن کله بر شند و کجا بر بند
هم کجا بر بند و در اول صغی و در نرروت با عوم و روغن کله بر شند و کجا بر بند
شیاف سازند **صفت** و در اول صغی و در نرروت با عوم و روغن کله بر شند و کجا بر بند
و در وقت مقید است تصلیح بین کوزیت **صفت** حقیقه که در وقت مقید است
سرشته و در وقت مقید است تصلیح بین کوزیت **صفت** حقیقه که در وقت مقید است
کجا بر بند و در وقت مقید است تصلیح بین کوزیت **صفت** حقیقه که در وقت مقید است
هم از آن حقیقه هم کدو **صفت** حقیقه که در وقت مقید است
ایند و علامت آن کیشدن سرخ و در سالین سطح و صغی بدن باشد اول بیل سوز
مزاج نکند و اگر در بدن ماز باشد استفرغ کنند بعد از آن ادویه فاعامی یا ادویه عظم
سود و در کجا بر بند **صفت** و در اول صغی و در نرروت با عوم و روغن کله بر شند و کجا بر بند
هم از آن حقیقه هم کدو **صفت** حقیقه که در وقت مقید است
سرخی که خون باز در سر و معده مزاجی قوت دهد و در آن روغن یا کدو حلقه در سر
و شیا کدو در صاف و در شربت با حقیقه کدو شیا سازند و در اول صغی و در نرروت با عوم و روغن کله بر شند و کجا بر بند
و نرروت از کوفته شیا سازند و در اول صغی و در نرروت با عوم و روغن کله بر شند و کجا بر بند

صفت سفوف سورخا که در نقرس
و انواع مفاصل و عرق الشا و کوفت
سورخا معری ساویکی پوست
صلیله سرخه زعفران سفوفینا
فند سفید اگر ماهی باشد
ترید سفید سفوفینا اضافه
کنند
یکدم صبر چار دانگ مایه نرودن هر یک دو دانگ سفوفینا یکدانگ صلیله یکدم است
مطبوخ سورخا که در عالج نقرس و مفاصل جارح ابر هلیله مرز و قشر بیت درم
کاسه سورخا درم یکم کاشی سه درم سورخا نیم گرفته دو درم پخته تریشا و چند و اگر قنده
یکدم صصلی کنند و در سه جلاب بنزد تا ثلث عاند پس ثلث ازان را در و قنده شکر
سورخورد **ص** صاری که در پسته ای نقرس و قوح مفاصل جارح ابر یک حصص صصلی
شیراقه مایه شاعر علفان هر یک درم طین شری یکدم من یکدم کوب سوخته چهار درم
بار عینا ثعلب و کاشی کاشی ساییده استعمال نمایند **ص** صاری مسکن و قوح سفید ابر سریش
تاز ساییده طلا کنند و بر کاه و کفته خاد کنند و چون کم شود تبدیل کنند غلبه یونها
مسکن قوح و چند نر قله با سایه و عین شاعران و این مایه و شکر و قنده
و ابر در و قوح کاه و کفته عاند و چند کشته قاف و اب ان مسکن است **ص** صاری که
ماده و دم کنند و قینه کفته خاد کنند **ص** صاری قایع اقا قیا حصف صبر مسکن
پوش در پدی سیاق مایه کل انی با اب عینا ثعلب طلا کنند **ص** صرید درم
قندری کافور و کلاب بار نیم کنند و اب کشته ناز طلا نمایند **ص** صرید درم
فدری کافور و کلاب بار نیم کنند و اب کشته ناز طلا کنند **ص** صرید درم
انگوری قایع بنزد و ساق و کاه و حرو و ابر کفته و اینه خاد کنند **ص** صاری که
نقرس و مفاصل جارح ابر یک درم یکدم در آب پخته یکدم مرز و قشر نیم و درم
و انجیر و هر یک قدری با اب مایه نرود و روغن کل اضافه کنند مایه عاند و طلا کنند این
اضداد را تا شارسه و در نه شکر کرم کاه و نرود **ص** صرید درم که در نقرس و سایر انواع
مفاصل که سبک با نیم علف باشد و علامت ان سیاق و قوت انقاب و قند درم
روغن مفصل و ستاق عینا و قند درم یکدم با نیم و سایر علامت غده با نیم است
عدا ان نفع ماده غیری و قله کل انکس با اب مایه ناز و ابی که در ان نرود و نرود ناز
باشند انجیر و مایه انجیر با روغن بید نرود و قله مایه با ابر صصلی و ترب و بصل

استعمال نمایند

استعمال نمایند سورخا و زهر کرم ترخیل هر یک یکدم صبر و درم و نیم حب ساخته با شکر
درهند **ص** حب صفت و در طب طریقه که در این باب است در عالج مایه مذکور شد **ص**
مسول و کرم سورخا یکدم نوزدان یکدم مایه نرود و دانگ نرود یکدم و نیم ترخیل نیم
شکر و زهر کل علف یکدم است **ص** مسول و کرم سورخا و نوزدان هر یک سه درم مایه نرود
یکدم و نرود چهار درم قوح الصی دو درم نیم کرم ترخیل و پوست غنفل هر یک دو درم و اگر طبل
و نیم کینه نرود تا ثلث عاند پس صا کنند علف یکدم قوی باشد **ص** صرید درم
نیم حصل یکدانگ و نیم علف قفا لقا یکدانگ و نیم قنطاریون و قنطاریون و زهر کرم مایه
نرود یکدانگ و نیم حصل دو دانگ علف یکدم است **ص** صرید درم سورخا نیم درم
نیم درم قوی با یکدانگ **ص** حب سورخا و کینه لقا و صبر یکدم سورخا و چهار درم
ست طریقه دو درم نیم حصل دو درم و نیم مایه نرود شاهر نوزدان طبل غنفل هر یک یکدم
عاف و زهر درم هزار سفند یکدم عاف و زهر است و شکر کرم هر یک یکدم با اب
سداب حب سازد شری از سه درم تا چهار درم **ص** صرید درم صلیله کابل و صلیله
ست طریقه قافله مایه نرود و مایه نرود تا چهار درم **ص** صرید درم
مکب انصاف و با نیم نفع دهد ابر صرید و شکر نیم سورخا و نوزدان مایه نرود هر یک
سه درم با اب کینه حب ساخته شری سه درم **ص** مطبوخ سورخا که در علف نرود
که مرکب انصاف و با نیم باشد کاه و یک صلیله مرز و قشر با حله درم نیم درم شاهر نرود
چهار درم سورخا و دو درم نیم کاشی نیم را زبا نیم کرم هر یک یکدم کل سرخه سه درم
در یکدم و نیم کینه نرود تا ثلث عاند و درم انکس صا کنند و درهند **ص** مطبوخ و دیگر
سورخا و نیم نیم حصل درم و در با نیم علف ابر بنزد تا سه درم
بیر صا کنند و هر روز نیم رطل خورند **ص** صرید درم که در علف نرود تا نیم
در و فضل ابر حیدر و من مفصل صلیله و کینه یکدم صلیله و کینه و کینه و کینه و کینه
قوت داده او با جع عشر ابر ایل میانه در با صرید مذکور شد **ص** صاء انجیر و قوی

فنا الفبا و در هر دو غنای کفنه یکو و خوشایند انداخته اند که در غنای ماق ماند و طلالا کند
و اگر عصا فناء الفبا باشد که آن حفظ باشد **سخت** حقنه صحیح که در غنای ملک بعد از
ق و واسطه و سایرین پیرا که در حفظ حرف ک که قطره یون فناء الفبا میسویج نو
جوشانده صاف کفنه بابان حقنه کنند و بختان مریض و جو را می کشند **سخت** شایقی
که در دو سج و رنگ و در دشت کار را یکدست کج و شیر مقل اشق و خیل غنای غنای غنای
شفا قلم حفظ ملک صندی صند بید ستر ستر مبار قطه صا صرح برک سداب
انیسونیم و از یانه دور قابله صا وی شایقی کند و بعضی مبعده و جلا صند و یانه
میکنند **باب می نویسم** در ذکر اوقیه که در اوج اولم حاره و صوی که از الفبای نویسنده
و علامت انفتاح و شدت حرارت و حرمت و قدر و مدافعه حبیب شدت
و زبان است که از یکد **سخت** صاوی که در ابتدای دوم حاک که از اسباب صاوی نویسنده
باشد بعد از قصد و تلبیل اگر احتیاج شود بخواند بکشد چیزی که از این درین فو
کند باشد و هر دو غنای شریختیم کرم جو بکشد و بولین مینه فند در ساق کند
و درم جلیله **سخت** صاوی مسکن و جو سبوی کند خطی با اونه گفته بختنه بعضا
که در سرشته طلالا کند **سخت** طلالا که در یکم کاراید سندل صرخ بر غنای صاوی
ما که بیشتر تانه طلالا کند **سخت** دیگر که در ص ماک بیشتر تانه طلالا کند **سخت** دیگر که در کم
با حقنه و درم و غنای شریختنه درم با صد درم آب بزنند تا سبقر شود و طلالا کند
سخت صاوی دیگر که در ص صاف بخور و روغن شست شجره صوم در روغن
و با اونه گفته بدان صیرشد و طلالا کند **سخت** صاوی که در زمان که درم حیا کما
باشد ما در عضو شریف باشد و قدر حیا باشد استعمال شود و حال او است
از ارض حشر آب حقنه ساییده ضا کنند **سخت** و فانی مزاجی صاوی ما مشا
فوقا قابله صندل صرخ سوره باب بیشتر تانه سرشته طلالا کند **سخت** صاوی که
در تراب کاراید به حقنه صخره کره بکوبند و باره جو سرشته طلالا کند **سخت** طلالا که در شرا

نایم

ما مشا حضرت غفر عن خطا ما که تانه با بیشتر تانه سرشته طلالا کند **سخت** صاوی که در ص صا
شدن از حایو سار بر جو با سرکه و آب بیشتر تانه حقنه ضا کنند **سخت** و اوی که در
حقنه اسوسا که در زمان صا صحت از شفا فو اباکند مسل باله در وقت تر مساقا
هر دو در غنای کند و با شرفند تا با کسان کرد و در حای که در راحت خواهد بود
و غیره بکشد **سخت** دیگر که در صا صید بکشد و با چله شریشد و طلالا کند **سخت**
صری که در ص صندل شده بعد از استراحت و فصل و طلاهای باره باره و غیر
از کشت و در غنای استعمال شود بختنه تریه و فیل و مشک انداختن و فو صا
جوه و فو صا است که جو صیاد سرخ باشد و صا که از کشت بران فند و صو
سعد شود و با سرخ کرد و سرش داشته باشد و در غنای صا فو صا
ناشته جو زانند و در غنای دوم از کشت جو سر و در غنای دوم سر و سر
درم و غنای صو صرخ و قیه خالک از سر که اخته نه درم بید به حقنه شده
درم به بکشد و درم در آن حل کنند و روغن املانه غایبند از ویه کو فند
بکشد **سخت** صو صی و کر صی از صا صوه با بید جفله در شرا بختنه حقنه
و طلالا کند **سخت** صری دیگر که در صا صا صا سداب بر روغن صوم در صوم
صوم ساخته طلالا کند **سخت** در ص صری که در صا صا که اسل صوم صوم صا
کرنده بعد از قصد و حامت سابقین و شرف نوزن و صا صا صا صا و صا
طلالا کنی از این صا صا صا صا صا صا صا و آب بیشتر تانه و آب صا صا
و تر اش که در و اسل کاراید مراد است صندل صرخ بر غنای کربت صمغ صا صا
طلالا کند **سخت** صری که در صا صا و غل و صو صا صا صا صا و صا صا
کشد بکشد و با صا صا صا و غل و صو صا و نیم مراد است و در و قیه و نیم صندل
و آب بیشتر تانه برک خرفه جابند و مقداری مغز نان با وی شریشد و درم سارند
سخت صری که در صا صا و قیه خا به مرغ شش طر بقرن و آن نایت که بکشد از حای

الصل افشته و غیره گرفته با از سرشته و غیره یعنی از دانه گرفته با اخیر و غیره گرفته
 در سرشته بعد از آن **صفت** داروی دیگر بر آنند و مل و روغن کاه و کبریا و نیم خیر ترش
 و دوقیه نیم روخته هر یک یک قیبه و نیم شیرینجه و قیبه حله نیم کتا هر یک نیم روغن
 نان جو شاند و جدا کنند **صفت** حی که در شری که سبب دم صفراوی باشد بعد از
 نظایه با غرض با سرکه و کلاب و آب گریس و روغن کل و غیره از آب غرض و صندل و
 و تکی و غیره با سرشته و شیر خست استعمال شود و هلیله نرود و در دم ایا سرخ فقر اکرم
 کنایه که با آب کوبیده سازند و بپزند و شری و می باشد بسیار کوبیده و نیم روغن
 باخاری و قلع که با کوبیده آید اگر جیب دم صفراوی باشد سرخ و سوزن و کوبیده
 و در روغن یک آید و اگر سبب نیم روغن و در یک او با بل بپزدی باشد و در
 بدی آید **صفت** در کافور که در شری صفراوی با آب انار و روغن و غیره می دهند
 و در شری **صفت** که در شری باقی بعد از قضا می دهند هلیله نرود و در دم
 سفید بکفالتان سفید و در آن یکدانه آنکه آنکه یکدانه آنکه آنکه یکدانه آنکه آنکه
 حب سازند و کشته است **صفت** قلع دیگر که در شری که آید کاه به چنی بکوبیم
 سه درم ساییده و یک کوبیده **صفت** طلا که در شری که کوبیده را یک کوبیده است
 که در جام باشد **صفت** خادری که در جرم جیم بعد از قضا کاردید و از نیمه باشد بسیار
 کم و سوزان با خارش و صعب و پوست سوزاند و خشک و سیاه برادر و مانند قلع
 که در کوبیده باشد و کم سوزان باشد و در شری که آنکه آنکه آنکه آنکه آنکه
 بسیار باشد و کشته است **صفت** خادری دیگر که در شری که آید کاه به چنی بکوبیم
 شکافند و در هر که نرود و سایید و نیم خرد مالند و به روغن کنند در شری که
 سوزان است **صفت** طلا که در جرم که بر لب و قلوب و حقیقه و موضع سوزان است
 که آید قلع قلع دانی هر یک هفت درم و نیم روغن با ساییده طلا که **صفت**
 طلا که دیگر قلع بر باطل سرشته طلا که **صفت** درم سرخ که در شری که سبب
 گرفتن

شری صفراوی

نمای باقی

صفت

صفت

گرفتن خون و استرخان صفرا و غیره هلیله و استرخان و استرخان با استرخان با نیم خیر و صوفیا یا کارد
 مر آنکه در جوبه مساوی ساییده سرکه و روغن کوبیده با نیم خیر و صوفیا یا کارد و روغن
 سوزان و در جوبه سرکه و روغن کوبیده و روغن کوبیده که سبب نیم روغن
 و سبب که سبب صفرا است که در شری که در باقی نیم روغن کوبیده و در شری که سوزان
 طلا که در سبب صفرا که کارد با اس سر و سوزان و سوزان و سوزان و سوزان
 و در شری که در جوبه سرکه سوزان طلا که **صفت** طلا که در شری که سوزان
 نرود و در شری که در شری که در شری که در شری که در شری که در شری که در شری که
 جوبه صفرا با نیم روغن کوبیده و روغن کوبیده و روغن کوبیده و روغن کوبیده
 با نیم روغن سوزان و در جوبه مساوی سوزان و روغن کوبیده **صفت** دیگر که در شری که
 سوزان و روغن کوبیده و در شری که سوزان و روغن کوبیده و روغن کوبیده و روغن کوبیده
 که سبب و نه از این و روغن کوبیده سفالت و روغن کوبیده کوبیده نیم جوبه نیم روغن کوبیده
 طلا که **صفت** و روغن کوبیده کوبیده سفالت و روغن کوبیده و روغن کوبیده و روغن کوبیده
 و روغن کوبیده که در سبب صفرا که کارد با اس سر و سوزان و سوزان و سوزان و سوزان
 قبل هر یک کوبیده و کوبیده و کوبیده و کوبیده و کوبیده و کوبیده و کوبیده و کوبیده
 هر یک کوبیده و روغن کوبیده طلا که **صفت** و روغن کوبیده و روغن کوبیده و روغن کوبیده
 طلا که در شری که در شری که در شری که در شری که در شری که در شری که در شری که
 طلا که استخوان شود و آب گریس سر و کوبیده با سرکه و آب بر کوبیده و کوبیده با سرکه کوبیده
 طلا که در شری که در شری که در شری که در شری که در شری که در شری که در شری که
 با نیم روغن کوبیده و آب گریس و روغن کوبیده با نیم روغن کوبیده و روغن کوبیده
 کوبیده و روغن کوبیده و روغن کوبیده و روغن کوبیده و روغن کوبیده و روغن کوبیده
 قلع و روغن کوبیده و روغن کوبیده و روغن کوبیده و روغن کوبیده و روغن کوبیده
 روغن کوبیده و روغن کوبیده و روغن کوبیده و روغن کوبیده و روغن کوبیده و روغن کوبیده

صفت

فان يسهل

واعا القلوب

حکم اول در رفع حریر و زردی و جگر و صفرا و سوخته و بولش و سرکه و کبریت و سرکه
 سوخته و دار فلفل و خرف و سدق سوخته و کندش و برین نفیر و خرق سیاه و سفید و
 و قطران تان و مایلین و بادام تلخ سوخته با پوست و زرد کاه و زفت و بیدستر این
 همه ازا و قیله اعلت است **صفت** دار و قیله کرب ناهیا فریون سر و عن حب اقل هر یک
 دو و عنقال کربت خرق سیاه با مسید لیه حاضر باشد هر یک یک فنجان گرفته بغیر و طی
 صوم برینند **صفت** دیگر بوز و خرق و جگر و سرکه و سرکه و سرکه و سرکه و سرکه
 صابون و صوم خرق طلا کند پس نه ساعت و دیگر با طلا کند سه روز و بیست
 کار دارند فلفل خرق این بر این برون کند تا خشک شود **صفت** دار و قیله دیگر که فلفل
 در خرق این سره سوخ و فلفل خرق سوخته در هر عن بجز این است تا اتمام غایب گرد
 و طلا کند **صفت** دیگر که موی را طلا کند و از با مادن با زرد عصا و فلفل و فلفل و
 و سوختن هر یک جدا جدا و طلا کند و مسدود مرغ را خشک کرده با سبک
 بیک و در تلخ و در تلخ با سبک طلا کردن نیز نفیر و **صفت** دار و قیله مرکب
 که موی را طلا کند قیله با مسید ب قیله هر یک یک پوشت عالی نیم جرعه با عصا
 تلخ سایه طلا کند **صفت** دیگر صندل مرغ را زنی خشک کرده و در سوختن مردان
 صدف و مرادید سوخته مساوی گرفته با آب برینند و از او نفیر که خواصند و وی
 بر کنند و این را طلا کنند **صفت** دار و قیله که در سوسه سر کاراید بر سر که با قیله
 کبر اطل خرق قیله یا تمام بعضا خرق برینند بر سر صندل دو ساعت پس شویید
صفت از قیله که در سوسه سر قیله کاراید عصا و عسل یک پوشت عصا
 درین شادانه با دلم تلخ معشر گرفته داخل شکر و زرد با برین بخند سوره و از او نفیر
 داخل و سرکه کل واحد نصف **صفت** از قیله که در سوسه عسل نفیر و در سوسه
 کاخ حفظ و لیوان و دردی شراب و خرق و خرق و مسید و سوسه و آبکنه سوخته و نیا
 مسا و کبریت هر یک خواصند با دما و عصا هر یک مذکور شد طلا کنند **صفت** دار و قیله

روایت

کله مرغی بچه اخبار طراوت
یک دانگ نیم هم یک دانگ نیم
کنل نه عطران امینون
بک دانگ طلوع طلوع

منع عرفی بریان نشاسته
بک دانگ بک دانگ
کوخته پخته سفوف سازند

سفوف الجارم نیکر حب الہی دامن مصطفیٰ سدا باطنی شاد بول
خواب عروہندی دانه مویر الجبار خفا اس پوست سیرت بیتہ از غریب
دہ متقال کو فدا بخندہ سفوف
سازند

[illegible]

مرهم لجهت شفا ق مفعك
مرساند هفت متقال خبث نقره
ده متقال و نیم امرنر سوزده
قیلماي نقره هربان هفت متقال
گرفته بخند هرغن کل سرخ بخاوند
و مغز سا و کا و زده متقال علی
ا رسم مرهم سازند

فیضه روغن شیخ صفا که بواسطه مزاجم بآغوبت

[illegible]

چون بگویم چوب انبوس برکتنا چوب بقم چوب لای مرانند
 ۸۱۲ ۸۱۲ ۸۱۲ ۸۱۲
 کات چوب هون صوم سرجیج اشق نوب بلقار مویان مد
 ۸۱۲ ۸۱۲ ۸۱۲ ۸۱۲
 چوب وار سوسم مروغن کچند هزار و دویست ۱ لطفه اخای عو شانیفقا
 ۸۱۲ ۸۱۲
 مجموع باجماع من اب باقی نهم جو شانیفقا تا مریع عاند و بعضی او ویه که جو
 فی است بار و غن و برکت نیم امنا فة عوفه حیدان بجو شانیفقا که اب سوز
 و مروغن عاند پس صاف نمایند و در ظرفی خوب نگاهدارند تا فای بار

علاج درد فراس
کتابخانه
مجموعه
مجموعه

[illegible]

